سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب: میزان المقادیر

مولف متن .... محشی ....

شارح .... مترجم ....

تاریخ تحریر .... نوع خط: نسخ تعداد سطر: ۲۱

نام کاتب ....

موضوع: فقه زبان: فارسی عدد اوراق: ۳۹

طول: ۲۱ عرض: ۱۵ شماره عمومی: ۳۳۷۷۰

وقفی: سید محمد باقر سبزواری تاریخ وقف: محرم ۱۴۰۵

ملاحظات

ناقص الطرفین

* ذیلاً دو برگ در حکمت ضمیمه دارد.

ما بین علما هم چنانکه صریح شارح کبیر نافع است و خلافی در این مسئله نیست هم چنانکه صاحب ذخیره تصریح
فرموده است بلکه ظاهر از حدایق و غیر از او از کتب استدلالیه اجماع مجتهدین است بر طهارت این اب
چونکه رایحه نجاست نجاست نیست و نجس نیز نیست در شرع و هم چنین است هر گاه تغیر مستند بملاقات
متنجس باشد یعنی چیز پاکی نجس شده باشد مثل خلاب شده وان اب طعم یا رنگ یا بوی ان چیز پاک نجس شده
تغییر یابد مثل هر گاه گل نجسی یا خمیر نجسی یا نان نجسی در خلاب جاری کم از کر پاهای شده وان را گل الود کند
یا بوی گل یا مزه ان در ان اب ظاهر کرده وان اب نجس نمیشود بنا بر ظاهر فتوی و شهرت ما بین علما و مجتهدین هم چنانکه
صریح جمعی از مجتهدین است مثل شارح کبیر نافع و متبحر شیخ بحرانی در حدایق و ظاهر فاضل هندی در شرح
قواعد بلکه علما اکثر اصحاب بر طهارت چنین اب میباشد هم چنانکه صریح فاضل هندی است در شرح قواعد
و مخالف در این مسئله شاذ است و منحصر است بشیخ در مبسوط هم چنانکه جماعتی از مجتهدین نقل فرموده اند
مثل علامه در تذکره و صاحب ذخیره و فاضل هندی در شرح قواعد زیرا که ان گل در اصل پاک بوده
و نجاست عارض او گشته است و این تغیری که در اب ظاهر شده است از گل پاک اصلی است نه از نجاست اصلی
که گل را نجس کرده لیکن احوط در چنین ابی قول شیخ ره است هم چنانکه صریح مولانا مرحوم میر سید علی است
در شرح کبیر و جمعی دیگر از مجتهدین است و بر همین قیاس است هر گاه جسمی غیر از گل که در اصل طاهر
باشد و در خلاب شود مانند نیل و بقم و زرشک و ماست و دوشاب و گلاب و غیر از اینها از چیزهائی
که اصل ایشان پاک است و بملاقات ذات نجاست نجس شده اند که تغیر اب باینها اعتباری ندارد
و هر گاه مستند تغیر اب ملاقات و اتصال جسم طاهر باشد وان خالی از ان نیست که یا از جمله
اجسام طاهری است که ممکن نیست تحرز و انفکاک اب از ان مثل خاک و طحلب که بفارسی جل وزغ
میگویند و اجسامی نورة و سرمه که در مقر و ممر اب باشد و نباتاتی که در اب میروید و افتادن برگهای
درختی که ثابت در اب است یا اینکه برگ درخت را باد می اندازد در اب و مثل نمکی که در اصل نمک
اب باشد مثل نمک بحری ان اب مادامی که اب گویند در عرف و اسم اب را تغیر سلب نکرده باشد
بملاقات نجاست نجس نمیشود و طاهر است و مطهر باجماع علماء امامیه هم چنانکه علامه در منتهی و فاضل هندی

در شرح قواعد و صاحب مدارک و غیر از او از مجتهدین نقل فرموده اند زیرا که موجب تطهیر که اطلاق اسم اب است
با وصف طاهریت موجود است در این اب یا امتزاج اب با اجسام طاهره است که ممکن است تحرز از ان مثل
زعفران و صابون و گل ارمنی و رنگ نیل و حنا و زنگ و امثال اینها پس ان اب باقی است بر طهارت و طهوریت
حاصله مادام که اطلاق اسم اب بر او میشود باجماع علما امامیه هم چنانکه علامه در منتهی و غیر از او از مجتهدین
نقل فرموده اند و هم چنین است حکم در تغیر اب بسبب مجاورت با اجسام طاهره یا متنجسه بدون ملاقات مثل
عنبر و خشب و روغن و تغیر ان بجهت لعین بنا بر عدم خلاف ما بین اصحاب بلکه اجماع اصحاب است بر این هم چنانکه
صریح فاضل هندی است در شرح قواعد و علامه در منتهی و تذکره و ابن زهره در غنیه بنا بر انکه فاضل هندی
نقل فرموده است از ان در شرح قواعد و بعد از فراغ از تحقیق معنی تغیر و لوحقان مناسب رجوع باقسام
تغیرات از حسی و تقدیری و معنی حقیقی و مجازی او بدانکه معتبر از تغیر تغیر حسی است هم چنانکه مختار اکثر اصحاب
است نه تقدیری چونکه تغیر حقیقة است در حسی و لفظ حمل میشود بر معنی حقیقی در حال اطلاق هم چنانکه
در محلش مبین است لیکن احوط جمع است بر سبیل منع خلو هم چنانکه خواهد آمد بتحول الصمد و این قول مختار جماعتی
است از مجتهدین مثل شهید ثانی در روضه و مسالک و صاحب مدارک علیهم الرحمة و هر گاه شیئی از اب جاری
متغیر بنجاست شد چه سطوح اب مستوی باشد یا غیر مستوی چنانکه مختار جماعتی است مثل محقق شیخ علی در شرح
قواعد و صاحب مدارک بلکه اظهر و اشهر ما بین مجتهدین است نجاست مختص است بهمان شیئی که متغیر شده است
و ما فوق ان از اب و ما تحت ان محاذی ان از اب پاک است مگر انکه ما تحت ان شیئی نجس کر از کر کمتر باشد
و مستوعب شده باشد تغیر عمود اب را یعنی جمیع اجزاء اب را در عرض و عمق پس نجس میشود ما تحت متغیر نیز
چونکه منفصل شده است از فوق که نابع است و هر گاه تغیر مستوعب عمود ان باشد ان ما تحت و ما بعد
نجس است پاک است و در این هنگام شرط نیست کریت ان چونکه اتصاله بنابع باقی است و اما بنا بر مذهب
مشترط کریت اب جاری و این اب مثل اب محقون و راکد است پس هر گاه اب جاری نجس شد و سطوح او مستوی
باشد جمیع اب نجس است و نجاست اختصاص بعضی دون بعضی ندارد و هر گاه که مختلف باشد اعلا و اسفل
نجس نمیشود هر گاه کر باشند مگر در حالت استیعاب نجاست عمود اب را که شرط است کریت اسفل در عدم

ایصال نجاست بان و این قول مختار علامه و صاحب مدارک است و هر گاه اب در وان تمام نجس شد
تطهیر طریق پاک شدن انست که بخوری شود که تغیر ان بر طرف شود خواه بتموج باد و خواه بدست زدن
یا بکثرة ریختن اب پاک است بر او بدفعات کثیره هم چنانکه مذهب محقق علیه الرحمة است یا بکثرة ریختن
اب پاکی است که کر و صاعدا باشد بر او بدفعات چنانکه مذهب علامه اعلی الله مقامه است یا بغیر ان و چون تغیر تمام
اب یا بعضی که مختص بنجاسات است از ان اب معروض نجاست است در ان بر طرف شود همه پاک میشود
و اگر نجاست لون ان یا طعم یا بوی ان بر طرف شده باشد یا اب تغیری بهر سایر باشد از قبل نفس خود
یا از چیزی که اثر تغییر نجاست در ان ظاهر نشود اند شد احوط انست که تقدیر کنند نجاست و الا که
پاک است و اما بنا بر مذهب علامه ره جاری حکم راکد دارد و طریق تطهیر ان مثل تطهیر راکد است هم چنانکه
هم خواهد امد بعون الله المجید دوم آب باران است بدانکه اب باران در حالت تقاطر و نزول از سحاب
هر گاه بحیثیتی باشد که جریان از میزاب و نحو میزاب بکند حکم اب جاری دارد در عدم انفعال بمجرد ملاقات
نجاست و در باقی وجه شبه معتبره با اب جاری باجماع مجتهدین حتی از مشترط کریت در او هم چنانکه مولانا
محمد جابری علیه الرحمه در شرح نافع تصریح نموده است و هر گاه که متقاطر باشد و جاری نشود از میزاب
در ان دو قول است اظهر بل اشهر ما بین علما و مجتهدین حکم جاری بودن است در عدم انفعال و قبول نجاست
بمجرد ملاقات و طاهریت و مطهریت مر اشیاء نجسه را بر حصول ان با زوال عین نجاست و قول ثانی که قول
شیخ ره در تهذیب و مبسوط و صاحب جامع و ابن حمزه و ابن سعید از مجتهدین شاذ و مردود است
مثل قول علامه ره در اعتبار کریت در ان پس بنا بر مختار و مشهور اب باران منفصل از نجاست عینیه
بعد ملاقات با عدم تغیر در حال تقاطر طاهر و مطهر است و بعد از تقاطع انقطاع تقاطر حکم اب ایستاده
دارد باجماع مجتهدین چنانکه از کلام فاضل خراسانی در ذخیره ظاهر میشود پس هر گاه در بیت یا می
نجاستی باشد در حال تقاطر باران ان ابی که از میزاب پایین می اید یا بخانه میچکد از سقف پاک است
و هر گاه بعد از تقاطر باشد ان اب نجس است و همچنین ابی که کمتر از کر بوده باشد و نجس شده باشد
در حال امدن باران حکم با زاله نجاست از وی میتوان کرد چون باران بایستد حکم اب ایستاده دارد

وکلهای کم جیاه و غیران در حال امدن باران پاک است هر چند ملاقی بنجاست شده باشد و بنا بر مذهب اکثر علما
مشهور مابین مجتهدین تقاطر در تطهیر مذکورات کافی است و اما ظاهر بعضی از اخبار صحیحه و قول جمعی
از علما مجتهدین انست که میباید مستولی بوده باشد بر نجاست بحیثیتی که روان باشد از ناودان
و مانند ان لیکن خلاف مابین مجتهدین واقع است که هرگاه اب باران از میزاب بخواهد جاری شد شکی
نیست در تطهیر اب نجس پاک کافی است در تطهیر اتصال اب باران باشیاء نجس یا شرط است امتزاج
واظهر بلا احوط انست که ناودان روان شود بحوض و مانند ان و ممزوج باشد با اب نجس و بعد پاک کردن
بر خلاف است میان مجتهدین و راستحبن احوط عدم تطهیر است و هرگاه اب باران واقع شد متنجسی
و رسیدن بان مثل ارض نجس و مستوعب موضع نجاست شد و عین نجاست را ازاله کرد خواه بطریق جریان
یا بتقاطر ان اب و ان زمین پاک است و مخالف در این مسئله بنظر نرسیده بلکه نفی خلاف در ذخیره و غیره
از کتب استدلالیه تصریح شده است حتی از شیخ اینکه شیخ علیه الرحمه در تطهیر ارض نجس اکتفا کرده است
باء قلیل و اما تردد که از بعض متاخرین در الحاق کردن اب باران را باب جاری باد و مهد نجاست
بران با عدم جریان بحیز ظهور رسیده مبنی است بر اختصاص روایاتی که نفی باس صادر شده از چنین الی بعد از
ملاقات نجاست بوده ان اب بر نجاست و شکی نیست که مستند ایشان ضعیف است چنانکه چون ان روایات
دلالت میکند بر عکس حکم مزبور نیز و بین هنگام اسلم شقوق رجوع بقواعد است و این قول اضعف است
ستیم اب حمام است و مراد از اب حمام ابیاست که در حوضهای کوچک کمتر از کر باشد و اب حمام منتزع
از ان جاری نشده باشد و حکم ان حکم اب روان است در حال امدن اب از ماده در تطهیر اشیاء نجسه و عدم
نجاستان بمجرد ملاقات نجاست و احوط انست که اب ماده مستولی شود بر حیاض صغار با امتزاج و شرط است
که ماده پاک باشد و در اشتراط کثرت و کریت ماده و عدم کریت ان اقوال مختلف است میان مجتهدین **قول**
اول اشتراط کریت است در ماده فقط چونکه اب کمتر از کر بملاقات نجاست نجس میشود پس چگونه دفع نجاست
از غیر میتواند بکند و این قول مشهور مابین علما مجتهدین است **قول دوم** اشتراط کریت است در
مجموع اب حوض و ماده و این قول مختار جماعتی است از مجتهدین مثل شهید ثانی علیه الرحمه و فاضل خراسانی

در کفایه و ذخیره **قول ستیم** اشتراط زیاده از کریت است در ماده و این قول مختار اکثر متاخرین است
چنانکه در مدارک تصریح شده است مثل محقق شیخ علی در شرح قواعد و حاشیه شرایع و مقدس مجلسی
در حدیقه المتقین **قول چهارم** قول بتفصیل است و ان انست که سطح ماده یا مساوی است با
سطوح حوض مذکور یا اعلی است یا اخفض هرگاه سطح ماده مستوی و مساوی باشد با سطوح حوض حمام
و همه واب هم پاک باشند کافی است از جهة رفع نجاست و عدم انفعال از نجاست بملاقات کریت هر دو اب
باهم و هرگاه سطوح ماده اعلی باشد از حوض معتبر است در زمان اتصال اب ماده با حوض متسلط
بر اب حوض کریت ماده و بقاء بر کریت بعد از اتصال و جریان ماده و این ابقاء کریت بر این حال ممکن نیست
مگر اینکه ماده قبل از جریان زیاده از کر باشد و هرگاه سطح ماده خفض باشد معتبر است با ابقاء کریت
فوران ماده از تحت حوض بقوه و دفع بحیثیتی که ظاهر شود غلبه و در اب حوض پس هرگاه اتصال اب ماده
با حوض باشد باتصال ماشه یا جاری شود بحوض صغار بر سبیل ترشح اعتدادی بشان ان اب نیست
و اب حوض حکم اب قلیل و ایستاده دارد و این قول منقول است از بعض متاخرین و صریح بعضی از مجتهدین است
که این قول مغایر است با اشتراط کریت مطلق در کلام مجتهدین هم چنانکه مشهور است لیکن عدم تغایر است
چونکه اشتراط کریت مطلق در کلام مجتهدین مبنی است بر غالب از کثرة اب بدو شش اب را از حوض و عدم
مساوات ماده حمام با حوض **قول پنجم** عدم اشتراط کثرة ماده است هم چنانکه صریح محقق است در معتبر
و ظاهر اوست در شرایع و فتوی فاضل خراسانی است در ذخیره و مستند این قول ضعیف است و خود قول
از جمله شذوذ و نادر است و اظهر بلا احوط قول ثالث است و ماده اب حمام دائما باید زیاد از یک کر باشد
و یک کر بجا ایستاده بوده باشد و زیادتی ان بحیاض اید از جهة اینکه هرگاه کر باشد فقط پس انچه بیرون می اید
از ان بر حوضهای صغار باعث میشود از برای خروج ماده از کریت پس قبول انفعال میکند چون مثل
اب ایستاده دارد که بملاقات نجاست نجس میشود پس هرگاه نجاستی عارض حوض حمام بشود طریق تطهیر ان
منحصر است در اجراء ماده بران و اجراء ماده بران یا بطریق اتصال ماده میشود هر چند مثل حرکت امتزاج
باشد هم چنانکه مختار جماعتی است از مجتهدین مثل علامه در تذکره و منتهی و نهایه و محقق شیخ علی ره

شهید ثانی علیه الرحمه یا با امتزاج و مخلوط شدن ماده است با آب حوض هم چنانکه مختار جماعتی است
از مجتهدین مثل علامه در تذکره و منتهی و مقدس مجلسی در حدیقة المتقین و احوط و اظهر قول ثانی است
هر چند قول اول خالی از قوتی نیست و تحقق تطهیر بنابر قول ثانی متعسر بلکه متعذر میشود مگر بجریان ماده بحوض
بقوة تا اینکه امتزاج حاصل شود پس هرگاه ماده اعلی باشد و حوض اسفل پس بنابر قول اول معتبر است
که ماده زاید باشد بمقدار ماء متحد را از آن متصل بحوض چونکه اجزاء ماء ماده که متصل بحوض میشود
در حکم مغایر است با ماده چونکه اسفل از ماده است پس معتبر است در عدم انفعال آن اجزاء بملاقات
آب حوض اتصال اجزاء ماده کثیره عالیه یا تساوی سطوح ماده با حوض نسبت بجمیع انفعال آن بنجاسات
یا بودن سطح اعلای ماده مقدار کر و در این هنگام معتبر نیست که زاید بر کر باشد مگر اینکه عارض
بشود بعض از آن تغییری بسبب نجاسات پس شرط است در تطهیر زیادتی او بر کر تا اینکه سالم باند مقدار
کر از انفعال و هرگاه اعتبار کرده شود زاید تر بر کر هم چنانکه احد احتمالین است در مسئله پس معتبر است
در اعلای آن مجتمعیه مقدار کر و اما بر قول ثانی معتبر است در ماده زیادتی بر کر بمقدار تحقق امتزاج
مخلوط شدن با آب حوض چونکه اتصال اجزاء بحوض مستلزم ملاقات است با حوض و ملاقات باعث
انفعال اجزاء میشود مادامی که متصل نباشد بماده کثیره عالیه و هرگاه متصل باشد بماده محصوره
انفعال متحقق نمیشود علی الیقین و هم چنین است حکم در هر جزئی از اجزاء ماده که داخل حوض میشود
مادامی که امتزاج متحقق نشده باشد و بعد از تحقق امتزاج معتبر در تطهیر حکم او لا منعدم میشود
هرگاه ماده مساوی باشد با حوض هم چنانکه در بعض بلاد وضع باین نحو است بنابر تصریح جماعتی
از مجتهدین مثل فاضل خراسانی در ذخیره اظهر عدم اعتبار زیادتی ماده است بر کر بمقدار تحقق
تطهیر لیکن معتبر است در حصول تطهیر یا عدم انفعال بنابر قول اول اتصال اجزاء ماده بحوض از
اسفل حوض و موضع اتصال هم اسفل حوض میباشد هم چنانکه وضع بر آن ترکی است در بعض بلاد
و بنابر قول ثانی معتبر است جریان اجزاء ماده از اسفل حوض بقوة تا اینکه امتزاج متحقق بشود
و تطهیر منحصر است براین نحو و هرگاه ماده اسفل باشد و حوض اعلی حکم آن از دو فرض سابق مفهوم

میشود

میشود هم چنانکه مخفی نیست بر مستعدین چهارم و پنجم آب معقول مساوی کر و آب معقول زیاده
از کر که هر دو قسم را در عرف شرع آب کثیر مینامند باجماع علماء امامیه خصوص در قسم اول
هم چنانکه علامه در تذکره نقل فرموده است بدانکه آب مقابل جاری را آب معقول و راکد و واقف
در عرف شرع یا متشرعه مینامند یعنی آب ایستاده و مراد از آب ایستاده و آب گیر آبی است که منبع عرفی نداشته
باشد و کر یا زیاده از کر باشد هر چند جاری بر وجه ارض باشد چنانکه صریح جماعتی از مجتهدین است
مثل مقدس مجلسی در حدیقة المتقین و فاضل خراسانی در ذخیره و محقق شیخ علی در حاشیه شرایع خصوص در
قید اخیر مثل آبهای حوضها و کوزه ها و ظرفهای بزرگ و کوچک و آب باقیمانده از سیل در بیابانها و جمع شده
در کودالها که آن را در لغت عرب بغدیر گویند و بالجمله آب معقول که بقدر کر یا زیاده از کر باشد بملاقات
نجاست نجس نمیشود باجماع علماء امامیه چنانکه علامه علیه الرحمه در تذکرة الفقهاء و غیر او از مجتهدین نقل
فرموده اند و تحقق نجاست او موقوف و منحصر است بر اینکه رنگ یا بوی یا طعم و مزه آن از استیلاء عین نجاست
متغیر شود [illegible] باجماع علماء امامیه هم چنانکه علامه در منتهی و تذکره و فاضل هندی در شرح
قواعد و جمعی دیگر از مجتهدین نقل فرموده اند مثل اینکه خون بسیاری در آن ریزد که رنگش سرخ شود یا بول
یا میته و جیفه در آن افتد که بوی بول یا میته و جیفه مثلا در آن آب یافته بول یا میته یا نجاست دیگر
از اعیان نجاست که انشاء الله تعالی بعد از این مذکور خواهد شد در آن آب ظاهر گردد که در این وقت آن آب کر چه
جاری یا آب چاه باشد نجس خواهد بود زیرا که هیچ آبی نیست که به یکی از این سه وصف متغیر شود بعین
نجاست و بر طهارت اصلی خود باقی مانده باشد و تحقیق اینکه تغیر یکی از رنگ یا بوی یا طعم آب بنجاست
متحقق نمیشود مگر بغلبه نجاست بر آب بدون اعتبار اوصاف بانفراده هم چنانکه صریح شهید اول است
جماعتی از مجتهدین است یا بغلبه نجاسات بر یکی از اوصاف مذکوره چنانکه اقوی و مختار اکثر علماست تفصیله
در آب جاری مذکور شد مثل تحقیق اعتبار رنگ و بوی و طعم در آب و هرگاه دست شخصی آلوده بخون باشد
و فرو برد در آبی که یک کر یا زیاده یا کم باشد آن آب تمام نجس میشود بجهة آنکه معلوم است که اندکی از رنگ
آن آب بخون تغییر یافته و تتمه آن کمتر از کر است پس کل آن آب نجس است اما اگر دست شخصی بول نجس شده باشد

ایستاده م

و بوا خشک شود و ان شخص دست را در ان ابی که مساوی کر است زند ان اب نجس نمیشود و دست ان شخص
طاهر میشود بجهة انکه چیزی از ان اب بنجاست تغییر نیافته اما اگر و لو یک کر باشد یا زیاده و کم مثلا
اگر موی از خنزیر پوست کنده در انجا افتد و بعضی بظرف یا کاسه ان موی را از روی اب بیکدفعه بردارد
اندرون ظرف و کاسه با ابی که در ان امده است نجس خواهد بود و بیرون ظرف یا کاسه با ابی که مانده
طاهر است و اگر موی بظرف یا کاسه در نیامده باشد بعکس خواهد بود یعنی اندرون کاسه با ابی که در ان
امده طاهر است و بیرون کاسه یا ظرف با ابی که مانده نجس است و ضرور نیست که همه اب متغیر شود بلکه
همینکه یک جانب او بلکه یک گوشه او متغیر شد هرگاه باقی کمتر از کر باشد همه ان اب نجس میشود مثلا هرگاه
ابی حوضی که زیاده از کر باشد و قطره خون در ان افتد و بعضی از ان اب برنگ خون تغییر یابد بنجاست
تجسس باید کرد اگر انچه از ان بالای حوض که تغییر نیافته مقدار کر است ان اب طاهر است و اگر کمتر است نجس است
و باید که تغییر اب بوصف مشهور رنگ و بو و مزه باشد بملاقات خود نجاست باشد باجماع علمای امامیه و مجتهدین اثنی عشریه
پس هرگاه تغییر یکی از اوصاف ثلثه مشهوره اب کر یا زیاده از کر بلکه هر ابی که متصل باشد بمنبع مثل چشمه نجس
که ممزوج شود با اب بحیثیتی که باعث تغییر مذکور نشود یا بمجاورت نجاست مثل مجاورت جیفه قریب
باب بحیثیت مذکور بنا بر قول مشهور و مختار عدم نجاست است مادامیکه تغییر مستند بنفس نجاست
نباشد چنانکه بتحقیق این مذکورات در اب جاری مذکور شد بتفصیل بیان شد و مخفی نماند که معتبر
از تغییر مزبور تغییر حسی است چنانچه در سابق ذکر شد بنا بر مذهب اکثر اصحاب چنانکه جماعتی از مجتهدین
تصریح نموده اند مثل صاحب ذخیره و شارح کبیر نافع یعنی تغییری که بالفعل در اب ظاهر باشد
که بچشم و ذائقه و دماغ ادراک شود نه تغییر تقدیری که با توافق ماء و نجاست در صفات که اگر مثلا
امر نمی بود تغییر در اب ظاهر می شد و بجهة ان امر عدم تغییر محقق نشده است و در این اب در معنی متغیر است
بلکه مادامیکه اب در ظاهر متغیر نشده باشد ضرر ندارد مثل انکه خونی که مدتی مانده باشد و رنگش
از سرخی که داشته تغییر یافته داخل اب شد و اب از ان رنگین نشد اما اگر سرخی که در حالت تازه گی داشت
داخل اب میشد ان را رنگین میکرد باز این اب تا حال که تغییر ظاهری در او بهم نرسیده ان تغییر تقدیری

اعتباری

اعتباری ندارد و هم چنین هرگاه قدری گلاب بی بو در ابی کر بریزند که اگر بو میداشت اب را
متغیر میکرد و حالا تغییر نداشته باشد پس پاکی و ضرری ندارد و هرگاه خونی مثلا داخل اب گل الودی شد
بطوریکه اگر ان اب برنگ خود می بود و رنگ گل نداشت سرخی خون در ان ظاهر میشد این قسم
تغییر تغییر تقدیری است اگرچه موافق انچه گفتیم ضرر ندارد لیکن در این قسم که تغییر ظاهر نشده شاید بجهة اینها نفی
باشد و احوط اجتناب است از چنین ابی چنانکه در اقسام تغییر در اب جاری مذکور شد و چون محقق
شد که تغییری که باعث نجاست اب میشود در چنین ملاقات با خود نجاست یکی از سه قسم تغییر معروف مشهور
در شرع باشد یعنی تغییر رنگ یا بو یا طعم بعین نجاست پس هرگاه نوع دیگر تغییر بنجاست در ان اب بهم رسد
ضرر ندارد مثل انکه سرد بود بگرمی بدل از ان سردی که داشت افتاد و تغییر یافت و صفت سردی او
بنوعی از گرمی لیکن هیچ یک از رنگ و بو و طعم متغیر نشد الحال این تغییر سردی بگرمی اعتباری ندارد
و هم چنین اگر بعکس شود یعنی اب گرم بود و سرد شود مثلا هوای گرمی که داشت افتاد و بعد از فراغ
از احکام اب مزبور رجوع بتحقیق کر باید شد بدانکه کر بحسب مشهور دو نوع است وزنی و مساحتی اما
وزنی پس کر کافی یکهزار و دویست رطل است بوزن معروف در عراق عرب که کوفه و بصره باشد چنانکه در حدیث صریح
قاموس و نهایه ابن اثیر است و ان در نزد اکثر لغویین عبارت است از ده و انده و سق که هر وسقی شصت
صاع باشد چنانکه در نهایه ابن اثیر و مجمع البحرین ذکر شده است و در قاموس باضافه مذکور در نهایه و مجمع البحرین
ذکر کرده است که کر شش بار حمار است و ان شصت قفیزات یا چهل و قیه که هر او قیه چهل درهم باشد
تحقیق این وزن بعد از این انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و تفسیر نمودن کر واقع در نزد شرع یا اهل شرع بانکه
ابی است که هزار و دویست رطل باشد یا ابی است که بالغ باشد تکسیران بچهل و دو شبر و هفت ثمن شبر
باشبار مستوی الخلقه یا عبارت است از ابی که منفعل از نجاست نمیشود بچیزی که وارد شود بر ان نجاست
مادامیکه متغیر نشود بیکی از اوصاف مشهوره او و مذکور عدم طردیه و عکسیه ان تعریف است بر بودن اب استغناء
هم در نزد علمای مجتهدین که قائل بمعصومیت نیست اند مثل محقق در معتبر و ابن صالح در نزد علم الهدی سید مرتضی
و اتباع ان و ابن جنید و علوی در نزد شیخ بر تعریف ثانی مناسب این مختصر نیست بجهة تحقیقات شریفه

و تدقیقات میمنه داجوبه واسوله غیر مدوقه جمع نکرده که ان شاء الله تعالی در کتاب کبیر این مذکور و مسطور خواهد شد
بیاید برای کتاب دو نزد علما مجتهدین و اصحاب ائمه طاهرین علیهم الصلوة الی یوم الدین رضوان الله علیهم اجمعین دو طریق است
مسطور چنانکه محقق بحرانی در حدائق نقل نموده انتهی یکی باعتبار مقطوع و دیگری باعتبار مساحت
اما باعتبار وزن دو هزار و دویست رطل است بکسر راء مهمله و فتح ان هم چنانکه قرشی در صحاح اللغه
و غیر از او از ائمه لغت تصحیح ضبط نموده اند لیکن در مصباح المنیر چنانکه در مجمع البحرین و غیر از او حکایت نموده
که لغت اکثر در رطل کسر راء است و شهید ثانی ره در روضه ضبط فرموده است که افصح کسر راء است
و فتح ان قلیل است پس از مقابله قلت با افصح در کلام شهید ره ظاهر میشود که اکثریه با افصحیت لغت کسر راء است
باجماع علماء امامیه و اتفاق مجتهدین ائمه اثنی عشریه چنانکه صریح علامه است علیه الرحمه در منتهی و غیر از او
از مجتهدین مثل فاضل هندی در شرح قواعد علامه حلی از ناصریات و انتصار سید مرتضی و غنیه ابن زهره
و معتبر محقق علیه الرحمه و صاحب مدارک و ذخیره از محقق در معتبر و شیخ بهائی ره در رساله کریه فارسی
و ظاهر از کنز العرفان و مجمع البحرین و شیخ بهائی علیه الرحمه در رساله کریه عربیه و سبقی خلاف در حدائق محقق بحرانی
از متشرعه مخالف بودن را او نموده در این مسئله چنانکه شیخ بهائی ره در رساله کریه عربیه و شهید
در شرح کر نقل فرموده اند تا ذات فی الحقیقه و باجماع مستفیض و در شرح کبیر ملا نا مرحوم میر سید علی
رحمه الله تا ایضا محقق علیه الرحمه و چون تحقیق رطل و وزن کر موقوف است بر اکثر اوزان مقداری مثل درهم
و دانق و من و مثقال شرعی و صیرفی و غیران شروع شد بذکر بعضی از اوزان تا توضیح باشد از برای مقصد اصلی
و تتمیم مقدمه باشد از برای مقدار زکوة شرعی و فطره حاجی و جنایة آدمی بدانکه اوزان بر دو قسم است اصلی مشهور
و فرعی غیر مشهور اما اصلی مشهور چنانکه افضل المتاخرین میر محمد مومن استرابادی مدفون در حیدرآباد
هندی در رساله میزان و غیران تصحیح فرموده اند ده وزنست اول از اوزان که در اعتبار او رده اند
حبه است بفتح حاء مهمله و تشدید باء موحده چنانکه در صحاح اللغه و غیران از کتب لغت مضبوط است
و ان در لغت دانه است و مقدار یک جو است چنانکه در قاموس فیروزآبادی و صحاح جوهری و رساله
میزان افضل المتاخرین میر محمد مومن استرابادی مذکور است و بنا بر قول فاضل نحریر عقل حادی عشر غیاث الدین

منصور

منصور در کفایه حبه مقدار چهار ذره است که یک جزء از شانزده جزء از یک جو باشد چنانکه بعد از این
مذکور خواهد شد و جو که در بیان مقدار وزن نامذکور ساخته اند که در لغت عرب قلیل عددی و وزنی
و کثیر هر دو را شعیر میگویند و یکی از ان را شعیره میگویند مقصود از ان جوی است که در بزرگی و کوچکی
میانه باشد و در تعیین وزن جو خلاف است عظیم و اقوال است جسیم میان علماء اوزان قول اول
آنکه هر جوی دو ارزن است و مراد از ارزن دو دانه خردل بری است و این مختار افضل المتاخرین
صاحب تحفة المومنین است وارزن بضم اول و ثانی و سکون زاء معجمه بفارسی برنج است و برنج لغت
دیگر نیز در ان هست که در کتب لغت و علم صرف مضبوط است و خردل بفتح خاء معجمه و سکون راء مهمله
و دال مفتوحه دانه سپندی را گویند و یکی از اخردله گویند چنانکه در کنز اللغه و غیران ذکر شده است
قول دوم آنکه هر جوی مقدار چهار خردله است و خردله دوازده فلس و این مختار ملا نا ملا محمد صالح
طباطبائی ره در رساله اوزان است قول سیم آنست که هر جوی شش خردله است و این قول جمعی
~~منسوب بعضی از فضلا و ...~~ چنانکه در حاشیه رساله میزان افضل الفضلاء المتاخرین میر محمد مومن
استرابادی بخط بعضی از فضلاء بنظر رسیده است که غریز گفته که جوی شش خردله است و خردله
ده دو فلس قول چهارم آنکه هر جوی چهار خردله است و خردلی چهار حبه است و هر حبه چهار ذره است
و این قول مختار فاضل نحریر عقل حادی عشر غیاث الدین منصور است در کفایه علم حساب و در معنی ذره
اقوال است متشتته و آراء است متکثره اول ذره مورچه کوچک است و صد عدد از ان مورچه ها
وزن یک دانه جو است و این قول مختار صاحب قاموس و یکی از اقوال صاحب مجمع البحرین است دوم ذره
مورچه کوچک است که از نهایت کوچکی نزدیک باین است که بصر درک نتوان کرد و این قول یکی از جمله
مختارهای صاحب مجمع البحرین است سیم ذره مورچه کوچک است و این قول مختار زمخشری
در کشاف و قرشی در صحاح اللغه و شیخ فخر الدین طریحی در نزهة الخاطر و سرور الناظر است چهارم
ذره چیزی است از هباء که دیده میشود در شعاع شمس و این قول بعضی از علماء لغت عرب است
چنانکه زمخشری در کشاف حکایت نموده است پنجم ذره اسم است از برای جزئی از اجزاء

وتدقیقات مفیده واجوبه واسوله غیر معدوده جمع نموده که انشاء الله تعالی در کتاب کبیر این منکور و مسطور خواهد شد
پیش از برای کتاب در نزد علمای مجتهدین و اصحاب ائمه طاهرین علیهم الصلوة والسلام رضوان الله علیهم اجمعین [illegible]
مسطور چنانکه محقق بحرانی در حدائق نقل فرموده انتهی **یکی** باعتبار مقدار **و دیگری** باعتبار مساحت
اما باعتبار وزن یک هزار و دویست رطل است بکسر راء مهمله و فتح آن هم چنانکه قرشی در صحاح اللغة
و غیر او از ائمه لغت تصحیح ضبط فرموده اند لیکن در مصباح المنیر چنانکه در مجمع البحرین و غیر او حکایت نموده
که لغت اکثر در رطل کسر راء است و شهید ثانی ره در روضه صحیح فرموده است که افصح کسر راء است
و فتح آن قلیل است پس از مقابله قلت با افصح در کلام شهید ره ظاهر میشود که اکثریه با افصحیت لغت است
اجماع علماء امامیه و اتفاق مجتهدین ائمه اثنی عشریه چنانکه صریح علامه است علیه الرحمه در منتهی و غیر او
از مجتهدین مثل فاضل هندی در شرح قواعد علامه حلی از ناصریات و انتصار سید مرتضی و غنیة ابن زهره
و معتبر محقق علیه الرحمه و صاحب مدارک و ذخیره از محقق در معتبر و شیخ بهائی ره در رساله کریه فارسی
و ظاهر از کنز العرفان و مجمع البحرین و شیخ بهائی علیه الرحمه در رساله کریه عربیه و نفی خلاف در حدائق محقق بحرانی
از متشرعه مخالف بودن او نبوده درین مسئله چنانکه شیخ بهائی ره در رساله کریه عربیه و شهید
در ذکری نقل فرموده اند تا ذات فی الحقیقه و باجماع مستفیض در شرح کبیر ملا نا مرحوم میر سید علی
برقا نا قم محقق علیه الرحمه **و چون تحقیق رطل و وزن کر موقوف است بر ذکر اوزان مقداری** مثل درهم
و دانق و مثقال شرعی و صیرفی و غیر آن شروع شد بذکر بعضی از اوزان تا توضیح باشد از برای مقصد اصلی
و تبصره باشد از برای مقدار زکوة شرعی و فطره و اجی چنانچه در آمی **بدانکه اوزان بر دو قسم است** اصلی مشهور
و فرعی غیر مشهور **اما اصلی مشهور** چنانکه افضل المتاخرین میر محمد مومن استرابادی مدفون در حیدرآباد
هندی در رساله میزان و غیر او تصحیح فرموده اند دوازده است **اول** از اوزان که در اعتبار او برده اند
حبه است بفتح حاء مهمله و تشدید باء موحده چنانکه در صحاح اللغة و غیر او از کتب لغت مضبوط است
و آن در لغت دانه است و مقدار یک جو است چنانکه در قاموس فیروزآبادی و صحاح جوهری و رساله
میزان افضل المتاخرین میر محمد مومن استرابادی مذکور است و بنا بر قول فاضل تستر عقل حادی عشر غیاث الدین

منصور

منصور در کفایه حبه مقدار چهار ذره است که یک جزء از شانزده جزء از یک جو باشد چنانکه بعد ازین
مذکور خواهد شد و جو که در بیان مقدار وزن نامذکور ساخته اند که در لغت عرب قلیل عدد و وزنی
و کثیر [illegible] را شعیر میگویند و یکی از ان شعیره میگویند مقصود از ان جوی است که در بزرگی و کوچکی
میانه باشد و در تعیین وزن جو خلاف است عظیم و اقوال است چهار میان علماء در وزن آن **قول اول**
آنکه هر جوی دو ارزن است و مراد از او دو ارزن دو دانه خردل بری است و این مختار افضل المتاخرین
صاحب تحفة المؤمنین است و ارزن بضم اول و ثانی و سکون زاء معجمه بفارسی برنج است و بر لغت
دیگر ارزن است که در کتب لغت و علم صرف مضبوط است و خردل بفتح خاء معجمه و سکون راء مهمله
و دال مفتوحه دانه سپند را گویند و یکی از خردل تخم است چنانکه در کنز اللغة و غیر آن ذکر [illegible]
قول دوم آنکه هر جوی مقدار چهار خردل است و خردل دو دانه فلس و این مختار ملا [illegible] محمد
طباطبائی ره در رساله اوزان است **قول سیم** آنست که هر جوی شش خردل است و این قول جمعی
منسوب ~~بعضی از فضلاء~~ که در حاشیه رساله میزان افضل الفضلاء المتاخرین میر محمد
استرابادی بخط بعضی از فضلاء بنظر رسیده است که عزیز عظمته که جوی شش خردل است و خردل
ده دو خلر **قول چهارم** آنکه هر جوی چهار خردل است و خردل چهار حبه است و هر حبه چهار ذره است
و این قول مختار فاضل استر عقل حادی عشر غیاث الدین منصور است که در کفایه علم حساب در معنی ذره
اقوال است متشتته و آرائی است متکثره **اول** ذره مورچه کوچک است و صد عدد از ین مورچه
وزن یک دانه جو است و این قول مختار صاحب قاموس و یکی از اقوال صاحب مجمع البحرین است **دوم** ذره
مورچه کوچکی است که از نهایت کوچکی نزدیک باین است که بنظر در نیاید و این قول یکی از جمله
مختارهای صاحب مجمع البحرین است **سیم** ذره مورچه کوچک است و این قول مختار زمخشری
در کشاف و قرشی در صحاح اللغة و شیخ فخر الدین طریحی در نزهة الخاطر و سرور الناظر است **چهارم**
ذره چیزی است از هباء که در روزنه دیده میشود در شعاع شمس و این قول بعضی از علماء اعراب است
چنانکه زمخشری در کشاف حکایت نموده است **پنجم** ذره اسم است از برای جزئی از اجزاء

هبائی که ظاهر می‌شود در روزن از اثر شمس و این قول یکی از مختارات صاحب نزهة الخاطر و سرور
الناظر و بعضی از لغویین است چنانکه در مجمع البحرین نقل فرموده است ششم ذرّه عبارت است
از چهار هباء معتدل از هباء آنی که موجود و ثابت اند در جوّ میانه هوا و این قول مختار مدقق عقل
حادی عشر من بین البشر غیاث الدین منصور است در کفایه علم حساب و چون در معنی هباء خفائی
عظیم تحقیق آن از لوازم است و در آن نیز چند قول است اوّل آنکه هباء چیزهائی است که از کوّ
و روزن خانه چیز بیرون می‌آید با ضوء شمس شبیه بغبار و این مختار صاحب مجمع البحرین است
دوّم هباء بالمدّ گرد هوا که از روزنه پیدا آید در آفتاب و این مختار صاحب صراح اللغه است
سیّم هباء عبارت است از غبار که در هوا باشد یا چیزی که شبیه بدان باشد و این قول
مختار صاحب قاموس است چهارم هباء اطلاق می‌شود بر خاکهای دقیق و نرمی که ساطع و متفرق است
بر وجه ارض و این قول یکی از مختارات صاحب قاموس است پنجم هباء غبار است که هرگاه شمس
طلوع کند رؤیت میشود و از برای او لمس و مسّی که احساس بلمس یا بدست کشیدن شود نمی‌باشد
و در سایه دیده نمیشود اصلا و این قول مختار صاحب نزهة الخاطر و سرور الناظر است ششم
هباء غباری است مثل شعاع شمس در رقّت و بسیاری اوقات بیرون می‌آید با شعاع شمس از کوه و با حالت
تفرّق و افتراق کثیر بعد و جهات مختلفه و این مختار شیخ جلیل ابو علی طبرسی در تفسیر مجمع البیان است هفتم
هباء غباری است مثل شعاع که ممکن نیست قبض بر او و این یکی از مختارات شیخ طبرسی است علیه الرحمه
در موضع دیگر از تفسیر مجمع البیان دوّم از اوزانی که در اعتبار آورده اند طسوج است بفتح طاء مثلثه
مهمله و ضمّ سین مهمله مشدّده بنا بر مختار محقّقین لغویّین بل اکثر لغویّین مخفف بنا بر مذهب
صاحب کنز اللغه و جیم معجمه در آخر و آن معرّب است چنانکه در قاموس و صراح و مجمع البحرین مذکور است
و در رساله میزان فاضل تهرابادی تصریح شده است که طسوّج را در فارسی تسو گویند و در روزن
آن چند قول است اوّل آنکه ربع دانق است و آن که مقدار دو حبّه است [illegible] و این مختار
جماعتی است مثل صاحب قاموس و صراح و کنز اللغه و [illegible] صاحب

شمسیه

شمسیه معروف بخلاصه در علم حساب و صاحب مجمع البحرین و ملا نامدار محمد صالح طباطبائی در
در رساله اوزان و جوهری در صحاح چنانکه صاحب مجمع البحرین و فاضل تهرابادی در رساله میزان از او نقل
نموده اند و قلیلی نسبت در قرابادین از کتب طب چنانکه در رساله میزان میر محمد مؤمن ره نقل نموده است
پس هر حبّه نیم تسو باشد و نسبت و باقی اوزان که زیاده می‌آید معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی بنا بر [illegible]
دوّم طسوج از درهم دو حبّه است و از مثقال دو حبّه و نیم که ده ارزه باشد و این مختار
صاحب تحفة المؤمنین و جماعتی دیگر از محققین است سیّم از اوزانی که در اعتبار آورده اند قیراط است
بکسر قاف معجمه و سکون یاء مثناة از تحت و فتح راء مهمله با الف و در روزن آن چند قول است اوّل
نصف دانق است و آن صریح جماعتی است مثل صاحب مجمع البحرین و صراح اللغه و چونکه هر دانقی چنانکه
بعد از این انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد هشت حبّه است پس قیراط چهار حبّه است چنانکه صریح جمعی است
از علما مثل شیخ رئیس در قانون و فاضل تهرابادی در رساله میزان و فاضل خوارزمشاهی در ذخیره
و جوهری در صحاح اللغه و عبارات در تفسیر قیراط مختلف است و مآل واحد است
مثل آنکه در کنز اللغه و موضعی از قاموس و صراح اللغه مذکور است که قیراط دو طسوج است چه نکه
در سابق مذکور شد که هر طسوجی دو حبّه است و وزن دو دانه جو است پس معلوم شد که قیراط چهار جو است چه
بنا بر این قول ربع قیراط باشد و تتمه نقصان و نسبت او با باقی اوزان نیز از ملاحظه ما تقدم معلوم خواهد شد
دوّم مقدار پنج شعیره است و سه سبع شعیره و این قول مختار ملا محمد صالح طباطبائی
است در رساله اوزان و محکی فاضل تهرابادی است الخ در رساله میزان از بعضی از علما و فقهاء احبار
سیّم قیراط از درهم دو طسوج است که شانزده ارزه باشد و از مثقال دو طسوج و نیم است
که بیست ارزه باشد و این مختار صاحب تحفة المؤمنین است چهارم نصف عشر دینار است
در اکثر بلاد و در نزد اهل شام یک جزء است از بیست و چهار جزء از دینار و این مختار
ابن اثیر است در نهایه و بیان در این است که بعد از این انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد که
مثقال و دینار در نزد علماء حساب و اوزان از جمله الفاظ مترادفه اند و وزن آن شصت و چهار جو

و ربع یکجو است پس عشر ان سیزده جو و یک عشر ربع جو تقریبا است و نصف ان شش جو و چهار عشر جو و نصف
عشر ربع جو است و خلاصه معنی انست که قیراط را که [illegible] عبارت است از بیست یکی
یکمثقال یعنی یکحصه از بیست حصه مثقال و فقهاء نیز در کتاب زکوة باین معنی استعمال نموده اند پس
بنابراین از چهار جو کمتر است سه جو و سه حصه از هفت حصه یکجو خواهد شد چنانکه مختار بعضی
از فضلاء است هم چنانکه ذکر شد بعضی از فقهاء معتبرین نیز بیان نموده اند و از کلام صاحب جواهر
الاوهید چنان ظاهر است که نزد اطبا قیراط بهمان معنی اول است و بس که چهار جو باشد در کتاب مذکور
باین عبارت اورده که قیراط نزد ایشان یعنی طبیبان چهار جو است **پنجم** ربع سدس دینار است
در مکه معظمه و در عراق نصف عشر دینار است و این مختار صاحب قاموس است و بیان این از تفسیر کلام
صاحب نهایه نیز معلوم میشود **ششم** چهل یکی از یک دینار است و این قول مختار جماعتی
از مجتهدین است مثل مقدس مجلسی ره در حدیقه و غیر ان **هفتم** در صحاح مذکور است که قیراط
که در حدیث وارد شده است تفسیر ان نیز در حدیث وارد است که مثل کوه احد است مخفی نماند که قول
اخیر بغایت بعید است از مطالب کثیره • **چهارم از وزنها که بحث بنای مشهور را اعتبار دارد**
دانق است بفتح دال مهمله و نون مفتوحه یا مکسوره بنابر وجود دو لغت در ان چنانکه در اکثر کتب لغت
مصرح است مثل قاموس فیروزابادی و صراح قرشی و مجمع البحرین و قاف معجم [illegible] فارسی دانک
گویند و در مقدار وزن ان چند قول است **اول** مقدار هشت حبه است یعنی هشت دانه جو است
که شش یک درهم باشد و بعبارة اخری [illegible] قیراط و این مختار جماعتی است مثل جوهری در صحاح و فیروزابادی
در قاموس و قرشی در صراح اللغة و فاضل بهرابادی در رساله میزان و شیخ بهائی علیه الرحمه در رساله
که به عربی و فارسی و صاحب کنز اللغة و هم یکی از مختارات صاحب مجمع البحرین است و بالجمله که این قول مشهور ما بین
علماء است و مجتهدین است چنانکه جمعی از مجتهدین نقل فرموده اند در کتابهای خود و غیر ان مثل مقدس مجلسی
علیه الرحمه در حدیقه و شیخ بهائی علیه الرحمه در رساله که به عربی و فارسی که وضع ان برای ذکر مسائل شعیر
مسائل مشهوره است چنانچه در ان رساله تصریح فرموده است **دوم** مقدار سدس دینار است

و این مختار ~~[illegible]~~ یکی از مختارات صاحب مجمع البحرین است **سیم**
مقدار دو حبه خرنوب است در نزد یونانیان چنانکه صاحب مجمع البحرین و فاضل بهرابادی در رساله میزان نیز
از بعضی از اهل لغت حکایت فرموده است و تفسیر خرنوب ~~[illegible]~~
چهارم دانق دو مثقال شرعی یازده شعیر و سه سبع شعیر است و دو مثقال صیرفی که در این اوان در بلاد
ایران متعارف است چهار طسوج است و این مختار مولانا ملا محمد صالح طباطبائی ره است در رساله اوزان
و مشق ثانی این قول با قول اول در مقدار وزن دانق مطابق است **پنجم** ~~مقدار دوازده دانه~~
~~جو است چنانکه در بعضی اخبار وارد شده است و مقدس مجلسی علیه الرحمه نیز در حدیقه حکایت نیز نموده است~~
ششم دانق از درهم دو قیراط است که سی و دو ارزه باشد و از مثقال سه قیراط و نیم که چهل
ارزه باشد و این مختار صاحب تحفة المؤمنین است [illegible]
دانق [illegible] از اخبار مقدار دوازده دانه جو [illegible] است چنانکه مقدس مجلسی علیه الرحمه
در حدیقه [illegible] کتاب زکوة حدیقه نقل فرموده است لیکن تا حال از قائلان از اهل لغت یا فقه و حساب
بنظر این حقیر نرسیده است مخفی نماند بر اذهان صافیه و قلوب نقیه از ریب و فتنه که در جواب [illegible] بل
اصح ان فی الحقیقه بعد از تنقیح و تحقیق قول اول است چه که وزن دانق هشت حبات از اوسط حبات
شعیر باتفاق علماء و مجتهدین خاصه و عامه چنانچه ظاهر بل صریح کلام مولانا ملا محمد باقر مجلسی علیه الرحمه
در رساله شریفه عربیه در اوزان شرعیه و عدم خلاف ما بین مجتهدین خاصه چنانچه صریح کلام مولانا
ملا محسن کاشانی ره است در مفاتیح الشرایع و شهرت مطلقه و حکمیه ما بین علماء و مجتهدین چنانچه صریح
مولانا مقدس اصفهانی در حدیقه است و ظاهر شیخ بهائی ره در رساله فارسی و عربی در تحقیق اوزان
شرعیه و مخالف بودن صاحب مجمع البحرین از علماء خاصه درین مسئله شاذ است مثل مخالفت
فاضل طباطبائی و تحفة المؤمنین فاضل بهرابادی ره در حین صحیح اتفاق فروع فی الحقیقه
بیمن تحمید ایزد تعالی و حمده و تمجید و ثنا اشکالی باقی نماند درین مسئله [illegible] در تاریخ یوم اربعا از شهر جمادی
الثانی بعد الاولی سال دویست و نه گذشته بعد از هزار از هجرت مصطفی صلی الله علیه واله من بین الوری

[illegible marginal notes]

پنجم از اوزان معتبره مشهوره دوازده گانه درهم است بکسر دال مهمله و سکون راء غیر معجمه و هاء
مفتوحه چنانچه در اکثر لغت ضبط شده است از صراح و مجمع البحرین و قاموس یا هاء مکسوره چنانچه در
صراح نقل نموده است بنا بر لغت قلیله و در لغت عرب کاهی درهام گویند و آن نیز بکسر دال مهمله و سکون
راء غیر معجمه است چنانچه فیروزآبادی و قرشی در قاموس و صراح تصریح نموده اند و از ابنا رسی درم
گویند و درهم در ازمنه سابقه و اعصار قدیمه مختلف بوده است چنانچه جمعی از مجتهدین تصریح فرموده اند
مثل علامه علیه الرحمه در قواعد و تذکره و شیخ شهید ره در ذکری و ملا محمد باقر مجلسی قدس سره
القدوسی در رساله مقدار شرعیه پس درهم معتبر در عصر قدیم بر دو نوع است یکی در زمان جاهلیت
و قبل از اسلام که زمان پیشتر از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است و متصل بان زمان بوده است
و دیگری در زمان و عصر حضرت نبی صلی الله علیه و آله الغروی که زمان اسلام باشد اما درهم
زمان جاهلیت و ان بر چند قسم است اول درهم کسروی که منسوب است بکسری پادشاه عجم
که در ان عصر سکه میزدند باسم ان پادشاه و وزن ان هشت دانگ بوده است و جمعی از
علما و مجتهدین باین تصریح فرموده اند مثل شیخ شهید علیه الرحمه در ذکری و محقق شیخ علی ره و فاضل
هندی هر دو در شرح قواعد علامه حلی دوم درهم عبدی و وزن ان شش دانگ است و این نیز
از جمله دراهم مسکوک ایام جاهلیت است چنانچه در مصباح المنیر تصریح فرموده است و بعضی میگویند
که درهم بغلی را درهم عبدی میگویند چنانچه فاضل هرابادی در رساله میزان است سیم درهم طبری
بجهت نسبت ان بطبریه که بعضی از بلاد شام است و این از جمله دراهم مسکوک است در زمان جاهلیت
چنانچه صاحب مصباح المنیر و فاضل هرابادی در رساله میزان تصریح فرموده اند و وزن ان چهار دانگ است
چنانچه جمعی از مجتهدین مثل شیخ شهید علیه الرحمه در ذکری و محقق شیخ علی و فاضل هندی شارحین قواعد
علامه حلی و علامه در تحریر و مقدس صاحب مدارک و ملا علامه اصفهانی صاحب بحار الانوار
تصریح فرموده اند و جمعی از اهل لغت نیز اوزان نیز ... مثل صاحب مصباح المنیر بحکایت صاحب
مجمع البحرین و فاضل هرابادی در رساله میزان نیز وزن ان را بطریق مذکور بیان نموده اند چهارم

درهم بغلی است

در خشی باول و ثانی مضموم و بعضی باول مضموم و ثانی مفتوح نیز تصحیح نموده اند ... دوم فروغ
... آتشکده است که ... و ... آتشکده در خشی و ... شیراز ...
کراورا راس البغل نیز نامند و درهم بغلی منسوب به است ... از قرین و قهستان که ...
فرهنگ جهانگیری

درهم بغلی است و در آن چند مقصد است مقصد اول در ضبط بغلی و تشخیص منسوب الیه آن
اما اول و در آن اقوال است متعدده قول اول بسکون غین معجمه و این صریح شهید اول است در
ذکری و متعرض ضبط لام نشده است در تذکره و ظاهر آن دو وجه است از تخفیف لام و تشدید آن
و یاء در آن از برای نسبت است یعنی درهمی که منسوبست براس البغل و این صریح جمعی است از علما و مجتهدین
مثل شهیدین در ذکری و شرح الفیه و محققین شیخ علی و فاضل هندی در شرح قواعد و در راس البغل
سه قول است یکی آنکه اسم است از برای ضرابی مشهور چنانچه صریح صاحب مجمع البحرین است دوم اسم است
از برای ضراب خلیفه ثانی که این درهم را سکه باسم او زد چنانچه صریح شهیدین در ذکری و شرح الفیه
و محقق شیخ علی و فاضل هندی شارحین قواعد علامه حلی است سیم آنکه اسم پادشاهی است و این مختار
صاحب مصباح المنیر است بحکایت صاحب مجمع البحرین از او و قول اول مشهور در میان علماء لغت است چنانچه
از مجمع البحرین ظاهر میشود لکن اقرب و اقوی قول اوسط است قول دوم بسکون غین معجمه و تخفیف لام
منسوبست براس البغل مختلف فیه مزبور و این مختار جماعتی است از علما مثل صاحب مجمع البحرین و محقق شیخ علی
در شرح قواعد و شهید ثانی در شرح الفیه و این قول اشهر در میان لغویین است چنانچه از مجمع البحرین ظاهر
میشود قول سیم بفتح غین معجمه و تشدید لام منسوبست ببلدی که اسم آن بغل است و قریبست بحله
که آن از جمله شهرهای مشهوره در عراق عرب است و این قول منسوبست در مجمع البحرین ببعضی از علما قول
چهارم بفتح غین معجمه و تشدید لام منسوبست به قریه از قریه های جامعین که اسم آن بغل است و در
قاموس مذکور است که جامعین بصیغه تثنیه اسم است از برای حله و مزیدیه و این قول مختار محقق علیه
در معتبر چنانکه در مدارک و ذخیره از او نقل فرموده اند و ظاهر قریب علامه است در تذکره چنانچه در
ذخیره از او حکایت نموده است و بعد از ذکر اقوال و تشقیق احوال این قول اقوی و مشهور است ما بین فقها
بشهرت مطلقه چنانچه فاضل هندی در شرح قواعد تصریح فرموده است و ظاهر میشود نیز از مهذب
البارع بحکایت فاضل هندی در شرح مزبور و شهرت مقتبل محکیه از جمیع متاخرین چنانچه صاحب مدارک
و فاضل خراسانی در ذخیره نقل فرموده اند و فرق ما بین این قول و قول دوم از دو وجه است یکی آنکه

منسوب الیه در قول اول بهاء است در اخر کلمه بر تقدیر صحت نسخه در مجمع البحرین و بعضی دیگر در دوم بدون هاء
و در دیگری انکه در اول منسوب الیه بلدات و در ثانی قریه است و فرقی است بسیار ما بین بلد و قریه
چنانچه در تتبع کتب لغت ظاهر میشود و لیکن این قسم تغایر و تخالف سهل است و قطع نظر از این اختلاف
در لفظ و اتحاد در حقیقت است پس قول در این مسئله تثلیث است فی الحقیقه واما ثانی و در ان
پنج قول است اول انکه منسوب الیه راس البغل است و ان اسم است از برای ضراب مشهور یا ضراب
در زمان خلیفه ثانی و این قول اجماعی است از اهل لغت و مجتهدین چنانچه مذکور شد سابقا دوم
انکه منسوب الیه نیز راس البغل است و ان اسم پادشاهی است چنانچه منقول است از مصباح المنیر در
مجمع البحرین سیم انکه منسوب الیه بغلّه است بتشدید لام و هاء در اخر کلمه و ان اسم قریه ایست از قریهای حله
و این مختار جماعتی است از علما چنانچه گذشت چهارم انکه منسوب الیه بغل است بتشدید لام است بدون
هاء در اخر کلمه و ان اسم است از برای قریه بجامعین که حله و مزیدیه باشد و این منسوب است در ذکری
بعضی از علما که دلیلست بر ضعف ان پنجم انکه منسوب الیه نیز بغل است بتشدید لام بدون
هاء در اخر کلمه و ان اسم است از برای مدینه قدیمی که قریب است بکوفه ما بین ان مدینه و بابل که پنج [illegible]
و این مدینه متصل است ببلاد جامعین و حله و در زمان قدیم در ان بلد اشخاص که حفر میکردند
ان موضع را دراهم واسعه و گشاده تحصیل میکردند و این قول منسوبست با بن ادریس علیه الرحمه
چنانچه صریح صاحب مدارک است و بعضی علما در شرح قواعد و ذخیره فاضل هندی و خراسانی و شهید
اول در ذکری حکایت نموده اند ششم انکه منسوب الیه ابی البغلات و ان اسم شخصی بوده است
از رؤساء و بزرگان اهل کوفه که در کوفه قریب بکوفه بنا نموده است و قرار داده بود این موضع را
ضرابخانه و این درهم واسع را سکه زده اند باسم او پس نسبت داده شده است درهم بغلی باسم ان
و این قول را ابن ادریس حکایت نموده است از بعضی از علماء اهل نسب که عالم باخبار ناس و انساب
ایشان میباشد و ابن ادریس خود میگوید که این قول صحیح نیست چونکه درهم بغلی در زمان رسول خدا
صلی الله علیه و اله و سلم و قبل از کوفه بوده است و حکایت این قول و کلام ابن ادریس بر این هر دو [illegible]

در شرح

[illegible]

در شرح قواعد هندی و ذخیره فاضل خراسانی و بعد از تفتیش احوال اقرب باقوال قول اخیر است چنانچه گذشت
مقصد ثانی در بیان وزن و مقدار درهم بغلیست از نقره و وزن ان هشت دانگ است بدون خلاف
~~خلاف بین اصحاب~~ بنا بر تصریح جمعی از مجتهدین و اولی الالباب مثل علامه علیه الرحمه در تحریر و منتهی و تذکره
و صاحب مدارک علیه الرحمه و ملا محمد باقر اصفهانی در رساله اقدار شرعیه و محقق شیخ علی در شرح قواعد
و ~~شیخ شهید~~ در ذکری مقصد ثالث در بیان انکه درهم بغلی از جمله دراهم ایام جاهلیت است
یا زمان اسلام و در ان چند قول است قول اول انکه از جمله دراهم زمان جاهلیت است که مسمی بود
بکسروی و این اسم بغلی حادث شد در اسلام از برای او و لیکن در وزن ان در اسلام تغییری بهم نرسید
و در معامله رایج بود با درهم طبری که وزن ان چهار دانگ است و این رواج در معامله از برای درهم
بغلی و طبری بود از صدر اسلام تا زمان ~~جاهلیت~~ عبدالملک مروان که جمع کرد نصف دو را با هم درهم شرعی
زدند و استقرار یافت امر اسلام بر درهم شش دانگی و این قول مختار جماعتی است مثل شهید اول در ذکری
و محقق شیخ علی در شرح قواعد علامه حلی قول دوم انکه از دراهم زمان جاهلیت و مقدم بر عصر رسول خدا
صلی الله علیه و اله و سلم است چونکه دراهم در صدر اسلام بر دو نوع بود یکی بغلی که انرا درهم سیاه میگفتند
مثل پول سیاه و وزن ان هشت دانگ است و دیگری طبری و وزن ان چهار دانگ بود
پس جمع کردند انرا در اسلام در عصر رسول خدا صلعم و قرار دادند دو درهم مساوی که وزن هر درهمی
شش دانگ باشد و این قول اقوی و مختار جمعی است از مجتهدین و علما مثل علامه در تحریر و منتهی
و تذکره و ابن ادریس علیه الرحمه بحکایت فاضل هندی و فاضل خراسانی در شرح قواعد و صاحب
مدارک و ملا صاحب بحار الانوار در رساله اقدار شرعیه محقق و معتبر علیه الرحمه قول سیم
انکه از جمله دراهم زمان اسلام است که در عصر خلیفه ثانی از راس البغل سکه زده شد بسکه کسروی و وزن
ان هشت دانگ است و این ظاهر میشود از عبارت بعضی از مجتهدین مثل شهید اول در ذکری و محقق شیخ علی
در شرح قواعد مقصد رابع در بیان وسعت و گشادگی درهم بغلی بجهت کثرت استعمال در اخبار
و عبارت فقهاء در معفو بودن خون کمتر از قدر سعه ان [illegible] از قدر سعه درهم واقع بنا بر اختلاف فی

یا قدر وزن ان م

یا کمتر در صلوة یا قدر وزن خود درهم بغلی

م م

اما ازاله خون چنانچه بعد خواهد امد ان شاء الله العزیز بدانکه واجب است ازاله جمیع نجاسات را از جامه و بدن از برای
نماز و طواف واجب و دخول مساجد باجماع علماء امامیه چنانچه محقق در معتبر و علامه در تذکره و در مسالک
و در مسئله نجاست خمر مختلف حکایت [illegible] مرحوم علی [illegible] در حاشیه شرح قواعد فاضل هندی و جمعی دیگر
از مجتهدین نقل فرموده اند بغیر از خون قلیل که از جمله جاهائی است که بخشش شرع است بودن او
در جامه و بدن در عبادات واجبه مشروط بطهارت باجماع علماء امامیه و مجتهدین ائمه اثنی عشریه علیهم الصلوة
والتحیه چنانچه فاضل هندی در شرح قواعد و شهید ثانی در روضه نقل فرموده اند و مراد از خون قلیل
معفو در صلوة خونی است مجتمع در لباس مصلی از صاحب نفس سائله بغیر از خون دماء ثلثه که ذکر انرا در
عرف شرع و متشرعه دم مسفوح گویند باجماع علماء و اصحاب فقهاء چنانچه در مدارک ادعا فرموده اند
و هرگاه خون متفرق باشد در لباس مصلی از جمله معفوات نیست باجماع مجتهدین و حین تحدید قله و کمی
خون مزبور شارع بیان فرموده است بنقصان از مقدار وسعت درهم بغلی و انچه اقوی و مختار
اکثر علما است بتحقیقی که ان شاء الله العزیز در تفسیر درهم وافی مذکور خواهد شد یا از مقدار وسعت درهم بغلی چنانچه
محل اجماع است از مجتهدین یا از مقدار وزن درهم وافی است چنانچه مذهب بعضی است از علما مثل [illegible] مقدار
وزن درهم بغلی است بنابر اختلاف اقوال و اخبار چنانچه تفصیلا عنقریب خواهد امد پس اقسام خون قلیل نسبت
به درهم وافی یا بغلی از سه قسم بیرون نیست یا زاید بر درهم وافی یا بغلی است یا مساوی با او است
یا ناقص و کمتر از او است اما قسم اول وجوب ازاله ان از جامه و بدن مجمع علیه میان اصحاب و علماء امامیه است
چنانچه علامه در [illegible] کتاب [illegible] محقق شیخ علی ره در شرح الفیه و سید مرحوم در مدارک
و محقق در معتبر نقل فرموده اند اما قسم دوم در ان دو قول است ما بین مجتهدین اقرب بلکه اشهر
ما بین علما وجوب ازاله است چنانچه محقق شیخ علی ره و فاضل خراسانی در شرح الفیه و ذخیره حکایت
فرموده اند و قول ثانی شاذ است اما قسم سیم واجب نیست ازاله ان از جامه و بدن باجماع علماء
و اصحاب امامیه چنانچه علامه در تحریر و صاحب مدارک نقل فرموده اند و تبعیه مطلقه چنانچه فاضل
هندی و مقدس [illegible] در شرح قواعد [illegible] ادعا فرموده اند و در [illegible] چند مقام است مقام اول

در بیان

ل

در بیان اینکه نقصان خون قلیل که مراد از او اتحاد درهم وافی یا بغلی در اخبار معفویه خون یا از وزن درهم
بغلی است یا از وسعت ان بانکه تا قصر بوده خون معفو یا از وزن درهم بغلی است خلاف است ما بین
میان علما و مجتهدین و اقوال هست میان اصحاب و نواب ائمه طاهرین علیهم الصلوة والسلام الی یوم الدین قول اول
انکه از مقدار وسعت و گشادگی است و این قول اقوی و مشهور ما بین علما است چنانچه فاضل هندی در شرح
قواعد نقل فرموده است قول دوم انکه از مقدار وزن درهم بغلی است و این قول ابن جنید است چنانچه
شهید در ذکری نقل فرموده است و ظاهر صدوق است در فقیه در بیان طهارة خون بقدر حمصه مقام
دوم در ذکر تحدید مقدار وسعت و گشادگی درهم بغلی و در ان چند قول است اول بمقدار گودی
که در کف دست میباشد و این قول اقوی و مشهور ما بین علما است چنانچه صریح فاضل [illegible]
[illegible] دوم بقدر وسعت و گشادگی
دینار و اشرفی است و مراد از اشرفی مثقال شرعی است و ظاهر این است که بمقدار وسعت اشرفیهای
دو تنگ این زمان است و این قول ابن ابی عقیل است چنانچه جمعی نقل فرموده اند مثل شهید در ذکری و فاضل
خراسانی در ذخیره و سید محقق در شرح کبیر نافع سیم بمقدار پهنای بند دویم از انگشت ابهام است
که از ابهام گویند و این قول ابن جنید است چنانچه شهید اول در ذکری و فاضل خراسانی و [illegible] در
و شرح کبیر نافع نقل فرموده اند چهارم بقدر بند انگشت وسطی که انگشت بزرگ میانه باشد و این قول
[illegible] شارح کبیر نافع نسبت داده است ببعضی از علما مجتهدین در شرح کبیر [illegible]
و شهید ثانی نیز بر سبیل بیان از جمله تحدیدات مقدار وسعت درهم بغلی شمرده است در شرح الفیه
پنجم بقدر بند انگشت سبابه که از انگشت شهادت میگویند و این قول نیز در شرح کبیر
[illegible] مرحوم سید نیز منسوب است ببعضی از علما و شهید ثانی نیز در شرح الفیه از جمله تحدیدات
شرعیه درهم بغلی شمرده است و بعد از تنقیح اقوال اقوی [illegible] اظهر و اقوی و اشهر قول اول است
و از همه ضعیف تر قول اخیر است چنانچه مذکور شد لیکن بسبب کثرت اختلاف علماء در حقیقت وسعت
و گشادگی درهم بغلی و وافی و عدم معلومیت حقیقت ان احوط انست که خون قلیل مجتمع در لباس

یا از مقدار وسعت و گشادگی دست

هندی و فاضل خراسانی
و فاضل خراسانی در ذخیره حکایت نموده
در شرح قواعد و ذخیره و شرح کبیر
نافع [illegible]

مصلّی از ناخن انگشت بزرگ بیشتر نباشد و از مقدار شاهیهای متعارف در این ازمنه اجتناب
بکنند و مثل وجه این اقوال در مسئله تحدید بمقدار وسعت درهم بغلی قول انحصار بان تحدید برقول
چنانچه صادر شده است از بعضی مجتهدین قریب بعصر در غایت ضعف است مگر اینکه حمل شود براینکه
قول بان تحدید مقدار درهم بغلی را در ثلج در نمود و نسبت بکثرة قائل میباشد **مقام سیم**
در بیان خونی که کمتر از درهم وافی یا بغلی باشد و عدم وجوب ازاله ان از بدن و جامه یا بطریق
جمع مجتمع بودن ان خون است در لباس و بدن مصلّی یا متفرق بودن بانکه هرگاه خون قلیل بتحدید شرعی
که سابق ذکر شد مجتمع باشد در لباس و بدن مصلّی یعنی اجزاء ان خون متصل بیکدیگر باشد و فاصله
میان ان اجزاء نباشد و این متحقق نمیشود مگر اینکه در یک موضع و محل از بدن و لباس مصلّی باشد
معفوّ است و واجب نیست ازاله ان چنانچه جماعتی از مجتهدین ادعاء اجماع فرقه اثنی عشریه
برین مطلب نموده اند مثل صاحب مدارک و محقق و علامه علیه الرحمه بحکایت صاحب ذخیره ازهمه
و شهید ثانی در روضه و فاضل هندی در شرح قواعد علامه و ظاهر فاضل هندی در شرح ارشاد
علامه و مخالف ابن ابی عقیل است درین مسئله چنانچه شیخ علامه در مختلف حکایت نموده است و ان شاذ
فی الحقیقة و هرگاه خون قلیل متفرق باشد در لباس و بدن مصلّی یعنی اجزاء ان خون غیر متصل باشد
اعم از انکه در یک موضع از لباس و بدن مصلّی از یکدیگر منفصل باشند یا در مواضع و محال متعدده
بدن و لباس مصلّی باشد مثل نقطهای متفرقه در اطراف اشیاء و هیچ یک از اجزاء خون تنها به
بقدر درهم و زیاده نباشد و در ان چند قول است **قول اوّل** انکه بعد از فرض نمودن اجتماع حکم
خون مجتمع را دارد یعنی خالی از ان نیست که مجموع ان خون بر تقدیر اجتماع یا بقدر وسعت درهم وافی
یا بغلی هست یا بیشتر از ان است یا کمتر از ان است و عدم وجوب ازاله قسم ثالث مجمع علیه هست مثل
عدم خلاف در وجه اجماع و اتفاق اصحاب بر وجوب ازاله قسم دوم و عدم عفو قسم دوم چنانچه گذشت
پس هرگاه بعد از فرض اجتماع ان خون برسد بدرهم و بقدر درهم باشد واجبست ازاله ان بنابر اقوی
مختار بعضی از قدما مثل سلار و ابن حمزه و ابن براج چنانچه فاضل هندی در شرح قواعد و غیر از انها از مجتهدین

حکایت

حکایت نموده اند و این قول مختار علامه علیه الرحمه در قواعد و محقق شیخ علی بوده و فاضل هندی هم در
در شرح قواعد و شهید اول در ذکری و شهید ثانی در روضه و شرح الفیه و ظاهر شارح کبیر نافع بلکه این قول
مشهور ما بین متاخرین است چنانچه فاضل سبزواری در ذخیره و کفایه و جمعی دیگر از مجتهدین نقل
نموده اند **قول دوم** انکه معفوّ است و واجب نیست ازاله ان هر چند بقدر درهم یا کمتر از ان
باشد یا نباید بدرهم باشد با اضعاف مضاعفه خون معفوّ در شرع بعد از فرض اجتماع ان در یک موضع
از لباس و بدن مصلّی و خواه بحد تفاحش برسد یا نرسد باشد و این قول مختار جمعی است از مجتهدین
مثل ابن ادریس چنانچه صاحب مدارک و ذخیره حکایت نموده اند و علامه در تلخیص و ابن سعید در
جامع بحکایت از هر دو فاضل هندی در شرح قواعد علامه و چنانچه در ذخیره فاضل سبزواری نقل
نموده است محقق در شرایع و نافع و فاضل خراسانی در ذخیره و شارح کبیر نافع و شیخ شهید در ذکری
ادعای شهرت این قول را نموده است لکن احوط در عبادت قول اول است چنانچه صاحب مدارک
علیه الرحمه و فاضل خراسانی و محقق هندی در ذخیره و شرح قواعد علامه از ابن ادریس و شیخ در مبسوط
نقل نموده اند **قول سیم** عدم وجوب ازاله است اگر چه مجموع خون متفرق بعد از فرض جمع کردن
زیاده از قدر درهم باشد مگر انکه بحد تفاحش و تجاوز از قلت برسد و این قول شیخ در نهایه است
چنانچه سید مقدس در مدارک و فاضل هندی در شرح قواعد و فاضل خراسانی در ذخیره حکایت
نموده اند و مختار محقق است در معتبر چنانچه بحکایت فاضل سبزواری و صاحب خراسانی و جمعی دیگر
و حائری در شرح کبیر نافع و صاحب مدارک و بعضی دیگر از مجتهدین و این قول بغایت ضعیف است
از چند وجه یکی انکه در نسبت دادن این قول را بنهایه شیخ مناقشه است چونکه کتاب نهایه شیخ
موجود است و در نزد این مسکین مستکین و عبارات ان هیچ دلالتی ندارد بر این مطلب بعنوان صراحت
نه بعنوان ظهور چنانچه در مجلس محقق شرح است و بعضی از اجلاء اصحاب نیز متوجه این
مناقشه شده اند دوم انکه لفظ تفاحش در اخبار و نصوص معتمده و مستند محل اینکه وارد
نشده است چنانچه صاحب مدارک و جمعی دیگر از مجتهدین مثل فاضل هندی در شرح قواعد تصریح

فرموده اند مکو خبری که اسماعیلیه از صادقین علیهما السلم روایت نموده اند و ان ماوّل است
با وجود اینکه بر مطلب هیچ دلالت ندارد چنانچه در شرح قواعد فاضل هندی متوجه آن شده است
سیم انکه هرگاه در نصوص باشد تقدیر شرعی از برای آن ممکن نیست مگر آنکه حواله بعرف و عادت
بشود چنانچه صاحب مدارک و ذخیره فرموده اند که گویند که این قلیل خون متفاحش نمیشود
یعنی از حد قلت و کمی گذشته است و کثیر شرعی است و مساوی درهم مانع یا بغلی باشد یا زاید
از آن پس درین هنگام حکم این هر دو قسم را داده فرقی نیست در این حکم مزبور در این مسئله
میان جامه و بدن باجماع امامیه چنانچه جمعی علامه در تحریر و منتهی و جمعی دیگر از مجتهدین ادعای
اجماع نموده اند و ظهور فرق در حکم میان بدن و جامه و اختصاص عفو به خون قلیل به جامه دون بدن
از کلام فاضل هندی مثل در شرح قواعد مثل صریح جمعی دیگر از مجتهدین هست که صاحب فقیه
و هدایه و مبسوط و مقنعه و خلاف و مراسم و غنیه در عدم مقاومت با مخالفت اکثر از علما
متقدمین و متاخرین چنانچه صریح فاضل هندی هست در شرح قواعد و اکثر اخبار ماده و اجماعات
منقوله فی الحقیقه **مسئله دوم** انکه تفرق خون یا در یک نوعی از انواع مصلی است اعم از اینکه
در یک موضع از آن باشد یا در زیاده از یک موضع آن مثل در پوستین تنها یا در عبای تنها یا در
قبای تنها یا در ارخالق تنها یا در زیر جامه تنها و امثال اینها یا در زیاده از یک نوع لباس مصلی هست
با عمیتی که مذکور شد مثل انکه در پوستین و عبا است یا در قبا و عبا است یا در هر سه مزبور است و هم
چنین است حال در امثال باقی اینها یا در بدن مصلی است اعم از اینکه در یک جزئی از بدن او باشد یا در تمام
اجزاء و یا در عضو خاص از بدن است یا در اعضاء غیر معین یا در یک لباس مصلی است با بدن مصلی
یا در زیاده از یک لباس مصلی با بدن او اما قسم اول که هرگاه آن خون برسد بعد از اجتماع بقدر
درهم واجب است اجتناب و ازاله آن بنا بر اقوی و اشهر ما بین علما چنانچه گذشت بتفصیله اما قسم دوم
وان منشعب میشود به چند قسم یکی انکه خون متفرق در هر یک از نوع لباس مصلی را هرگاه فرض جمع کنند
بقدر درهم میشود در این وقت حکم این مثل قسم اول است بدون خلاف ما بین علما و مجتهدین و دیگری

انکه

انکه خون متفرق در هر یک از انواع لباس مصلی بانفراده بحد قدر درهم نرسد لیکن خون متفرق هر یکی از
انواع لباس مصلی بانفراده با نوع دیگری هرگاه ضم کنند بقدر درهم میشود در این قسم خلاف است
میان اصحاب مجتهدین بر دو قول یکی انکه حکم هر یک از نوع لباس مصلی در حال انضمام حکم حال انفراد است
یعنی چونکه بعد از جمع بانفراده کمتر است از درهم واجب نیست ازاله آن و این قول بعضی است از علما
چنانچه شهید ثانی در مقاصد علیه و جمعی دیگر نقل فرموده اند دوم انکه حکم انضمام معتبر است و فرقی نیست
در حکم بوجوب ازاله خون متفرقه که هرگاه بعد از جمع نمودن مساوی باشد با قدر وسعت
درهم در اینکه در یک جامه باشد یا در جاها و متعدده باشد که با انضمام برسد بعد از جمع بقدر درهم و این قول
اقوی و مختار جمعی است از مجتهدین مثل محقق شیخ ثانی شیخ علی ره در شرح قواعد و شهید ثانی در شرح
ارشاد و بحکایت از ثانی فاضل خراسانی در ذخیره اما قسم سیم حکم آن مثل حکم قسم اول است بنا بر اقوی
و اظهر در منتهی و بدون خلاف میان علما چنانچه مفصلا گذشت اما قسم چهارم پس حکم او مثل قسم ثانی است
که اقرب و مختار جماعتی از مجتهدین وجوب ازاله است مثل محقق شیخ علی ره و شهید ثانی در شرح قواعد
و مقاصد علیه و شرح ارشاد **مسئله سیم** انکه هرگاه خون قلیل مطلقا چه مجتمع باشد یا متفرق
برسد به دو روی جامه مصلی آیا یک خون قلیل محسوب میشود یا دو خون سه قول است یکی انکه هرگاه
رسیدن خون از یک روی جامه بان روی دیگر بر سبیل نشر باشد که از او عرف متشرعه تفشی
میگویند یک خون محسوب میشود و هرگاه به تفشی و نشر نباشد دو خون محسوب میشود و این قول جمعی است
از مجتهدین مثل علامه در منتهی و محقق شیخ علی ره در شرح قواعد و شهید ثانی در روضه و شرح الفیه
دوم انکه در فرض مزبور هرگاه جامه نازک باشد یک خون محسوب میشود و هرگاه جامه غلیظ و کنده
باشد دو خون محسوب میشود و این قول شیخ شهید علیه الرحمات در ذکری و مقدس سید در مدارک
سیم حکم باتحاد و تعدد خون حواله است بعرف چه جامه نازک باشد یا غلیظ و کنده پس هرگاه
خون قلیلی که به هر دو روی جامه رسیده باشد اگر در عرف گویند که بر سبیل نشر است یک خون محسوب میشود
تکلیف اجتناب و در حکم آن خون است و اگر گویند دو خون است تکلیف حکم آنست و این قول قوی و مختار

بعضی از فضلاء مثل فاضل خراسانی در ذخیره و کفایه و فاضل قریب بعصر **مسئلهٔ چهارم** آنکه خونی که کمتر از درهم
باشد چه مجتمع و چه متفرق باشد عفوات و واجب نیست ازالهٔ آن از لباس مصلّی و صلوة خواه است که از
خود مکلّف باشد نه از انسان دیگر و حیوان حرام گوشت و هرگاه از غیر خود مصلّی و مکلّف باشد احوط اجتناب
و وجوب ازاله است چنانچه شارح کبیر نافع در ~~تعلیقات نافع~~ و جمعی دیگر از مجتهدین تصریح فرموده‌اند **مسئلهٔ**
پنجم آنکه هرگاه برسد خون معفوّ در شرع را یک چیز پاکی ترکه معتبر است آنرا در عرف متشرعه مایع رطب طاهر
و بعد از انضمام آن مایع رطب طاهر با آن خون معفوّ بقدر درهم نباشد یا آن خون باقی است بر عفو و عدم
وجوب ازاله یا باقی نیست دو قول است میان مجتهدین و علماء ائمهٔ طاهرین ع چنانچه شهید ثانی در روضه
و شرح الفیه و جمعی دیگر از مجتهدین مثل صاحب مدارک و صاحب ذخیره نقل فرموده‌اند **قول اول** آنکه
باقی است بر عفو و واجب نیست ازالهٔ آن و این قول اقوی است (ظهور م) بدو دلیل یکی اصالة برائة از وجوب ازاله
و دیگر آنکه منجّس شیء زاید بر آن شیء نمیباشد در حکم غایة امر این است که مساوی در حکم با آن شیء
میباشد و الّا لازم می‌آید زیادتی فرع بر اصل خود و جماعتی از مجتهدین و علما نیز باین قول قائل اند مثل
شهید اول در ذکری و محقق شیخ علی ره در شرح قواعد و شهید ثانی در روضه و مقاصد علیه و محقق
سیّد مرحوم مستند در مدارک **قول دوم** آنکه باقی نیست بر عفو و واجب است ازالهٔ آن چونکه از تمام
خون بودن شرط است و آنرا خون نمیگویند بلکه رطوبت منجسه است و رطوبت منجسه دم مسفوح
نیست که حکم آنرا داشته باشد و این مختار علامه علیه الرحمه در تذکره و شهید اول است در بیان و ظاهر
فاضل خراسانی است در ذخیره و کفایه و ضعف این قول ظاهر است و بیان ضعف بر سبیل استعجال
آنست که ضم مایع رطب طاهر باعث خفت نجاست میشود و شکی نیست که خفت نجاست باعث
میشود بر بقاء عفو و الّا لازم می‌آید که هیچ خونی عفو نباشد و تفصیل ادلهٔ طرفین و بیان حقیقی
با احوطیهٔ ثانی ان شاء الله تعالی در نبراس مذکور خواهد شد **مسئلهٔ ششم** هرگاه خون معفوّ
مشتبه شود بغیر از درهم معفوّ مثل خون دمل و خون حیض اقرب بعفوات و بدین جمعی از مجتهدین
نیز قائل اند مثل فاضل خراسانی در ذخیره و بعضی اقرب بعصر (مجتهدین م) و هم چنین است حال هرگاه خون طاهر

شهید اول در دروس و م م

بنجس

بنجس مشتبه شود که اصل طهارت است **مسئلهٔ هفتم** هرگاه خون در جامه باشد که غیر ملبوس
باشد از برای مصلّی یا در متاعی یا در ظرف یا در اسباب باشد و مصلّی آنرا بدست خود گرفته و نماز
کند امر در حالتی که در حالتی که حامل اشیاء مزبوره باشد یا آن خون قلیل معفوات و نماز
او صحیح است یا نه نظر به طهارت لباس مصلّی جواز محتملات و نظر باینکه فضلاء تحریم غیر مأکول
اللحم را مثل فضلهٔ موش و گربه و سلک در نماز نمیتوان حامل شد بطلان است و قرب بسوا اقوی عدم
عفوات است چنانچه تفصیلش در محلّش ان شاء الله العزیز خواهد آمد **مقام چهارم** در بیان اینکه
خون قلیل معفوّ بتفصیل مذکور آیا باقیست بر نجاست یا پاک است بدانکه خون مسفوح از نفس سائله
و خارج از عرق بقوة و دون رشح مثل خون رگ مطلقا خواه قلیل باشد و خواه کثیر خواه معفوّ باشد
خواه غیر معفوّ خواه آن خون مسفوح از مأکول اللحم باشد یا نباشد در عرف شرع نجاست یعنی واجب است
اجتناب از آن و ازالهٔ آن باجماع علماء امامیه چنانچه علامه در تذکره و محقق در معتبر و شهید اول در ذکری
نقل فرموده‌اند و باجماع مستفیض متکرر در کلام اصحاب چنانچه فاضل خراسانی در ذخیره و از صاحب معالم
حکایت فرموده است مخالف در این مسئله منحصر است به ابوعلی اسکافی محمد بن احمد بن الجنید که از قدماء اصحاب
او قائل است بطهارت خون قلیل ناقص از درهم بغلی چنانچه علامه در مختلف و فاضل خراسانی در ذخیره
در شرح ارشاد و شرح قواعد نقل فرموده‌اند و این قول اشاذ است و ممکن است که مراد ابن جنید
از طهارت خون قلیل عفو آن باشد چنانچه علامه در مختلف تأویل فرموده است **مقام پنجم** در بیان
آنکه خون قلیلی که تحدید آن بنقصان از درهم وافی یا بغلی در شرع شده است و از جملهٔ مرخصی است که بودن
او در جامه و بدن مصلّی تجویز شده است هر قسمی از اقسام خون است یا خون خاصی است بعضی نیست که
خون قلیله مذکوره بوصف مذکور خون غیر از خون حیض است باتفاق اصحاب امامیه و مجتهدین اثنی عشریه
چنانچه فاضل هندی در شرح قواعد نقل فرموده است و غیر از خون نفاس و استحاضه است بنا بر مطلقه
محصّله و محکیهٔ مختلف علامه و مقدس مجلسی در حدیقه بلکه باجماع علماء اسلام است مگر احمد بن حنبل
که از فقهاء اهل سنت است چنانچه علامه در تذکره نقل فرموده است و باجماع علماء امامیه چنانچه

فاضل هندی در شرح قواعد از غنیه ابن زهره حکایت نموده است پس اقوی درین مسئله الحاق
خون استحاضه و نفاس است بخون حیض در حکم فی الحقیقه و شذوذ مخالف است بلا ریب و در بیته
و تفصیل این مواضع انشاء الله العزیز در محلش خواهد آمد مشد بیان الحاق جماعتی از علما خون
نجس العین و میته را بدماء ثلثه در حکم و ان اقوی است و اظهر رفتوی است و خون قلیل
معفو مزبور نیز باید که غیر خون خود مکلف مصلی از انسان دیگر و حیوان حرام گوشت یا ماکول اللحم
نباشد بموافقت ادله و تصریح جمعی از اجله اصحاب اثنا عشریه چنانچه گذشت ذکر ان بتفصیل
تفصیلی **مقام ششم** در بیان تغایر و اتحاد قلیل و کثیر نجاسات [illegible] در حکم بدانکه حکم قلیل و کثیر نجاسات
در وجوب ازاله از جامه و بدن و طهارت و نجاست [illegible] و تغایر ان حیثیت اتحاد و تغایر
چند قول است **قول اول** اتحاد است نجاسات و ان اقوی و مشهور ما بین علما است **قول دوم**
تغایر در طهارت است و آن آنست که هرگاه مثل سر سوزن از جمیع انواع نجاسات پاشیده شده باشد
بجامه و بدن از جمله معفوات است بلکه پاک است و این قول محکی است از سایر ابن ادریس که نسبت داده است
به بعضی از علما چنانچه علامه حلی و فاضل هندی در مختلف و شرح قواعد نقل فرموده اند **قول سیم** متغایر
بودن در حکم منحصر است به پاشیده شدن بول مثل سر سوزن که از جمله معفوات است و این قول منسوب است
به ابی فارقیات سید مرتضی علم الهدی چنانچه فاضل هندی در شرح قواعد و علامه حلی در مختلف حکایت نموده اند
قول چهارم آنکه خون بغیر از خون حیض هرگاه کمتر از نخود در جامه و بدن باشد پاک است و این
قول صدوق علیه الرحمه در فقیه است چنانچه در شرح قواعد فاضل هندی نقل فرموده است **قول پنجم**
خون ناقص از سعه درهم وافی یا بغلی که از جمله معفوات است پاک است و این قول ابن جنید است چنانچه
علامه در مختلف و شهید در ذکری و فاضل هندی در شرح قواعد نقل فرموده اند **پنجم از اقسام**
درهم درهم وافی است و در وزن اتحاد و تغایر آن با درهم بغلی خلاف است میان علما مجتهدین بر
اقوال متعدده **قول اول** آنکه وزن آن یک درهم و ثلث درهم است نسبت به دراهم متعارفه
از طبری و غیره متحد است با درهم بغلی هم در وزن و هم در وسعت و این قول اقوی و مختار جمعی است

از

از مجتهدین و علما مثل صدوق علیه الرحمه در فقیه و شیخ مفید رحمه الله در مقنعه و شیخ طوسی ره در
تهذیب و ابن ابی عقیل و ابن زهره در غنیه و سید مرتضی علم الهدی و فاضل خراسانی در کفایه بلکه مشهور
ما بین فقها و مجتهدین است چنانچه در شرح قواعد فاضل هندی و ذخیره فاضل خراسانی
تصریح شده است و مراد از درهمی که در اخبار و عبارت فقها در عفو خون قلیل از دم مسفوح در صلوة
در لباس مصلی که ناقص باشد از درهم واقع شده است همین درهم وافی است بنا بر اقوی و مشهور مطلقه
و شهرت مطلقه ما بین علما متقدمین و متاخرین چنانچه فاضل هندی در شرح قواعد و فاضل خراسانی [illegible]
که در ذخیره و شرح کبیر نافع نقل فرموده اند بلکه حکایت اتفاق اصحاب نیز براین شده است که درهم
از درهم بغلی همین درهم است بحدیث صحیح رضوی علیه السلام اما این باب صادر شده است چنانچه شارح کبیر
نافع شیخ نقل فرموده است و این درهم را در عرف شرع و متشرعه درهم کبیر [illegible] چنانچه در
شرح قواعد فاضل هندی و ذخیره فاضل خراسانی نسبت داده اند باکثر علما **قول دوم** آنکه کمتر است
در وزن و مقدار وسعت از درهم بغلی و متغایر است با درهم بغلی هم در وزن و هم در وسعت و این قول
بعضی است از مجتهدین چنانچه فاضل خراسانی در ذخیره نسبت داده است بمحکی عنه ابن ادریس علیه الرحمه
و ظاهر شرح قواعد فاضل هندی است و شذوذ این قول ظاهر است بمجهولیت قائل **قول سیم** آنکه وزن
آن هشت دانگ است و درهم وافی عبارت است از بغلی و این قول جمعی شهید اول است در ذکری
و ممکن است در نسبت [illegible] درهم وافی با بغلی قائل شدن به تغایر درهم وافی در وزن با بغلی چه
بنا بر قول اول یا قول سیم و اتحاد با درهم بغلی در وسعت و گشادگی و این وجهی است مناسب چونکه معتبر در
خون معفو عنه در لباس مصلی چنانچه در اخبار صادر شده است سعه و گشادگی درهم وافی است
در وزن را بنا بر مشهور ما بین علما بلکه اجماع امامیه مدخلیتی در عفو و عدم عفو نمی باشد و تا الان این
وجه تا حال بنظر نرسیده است و بیان تحدید وسعت درهم وافی بنا بر هر قولی و وجهی که باشد
همان است که در بیان وسعت درهم بغلی بتفصیل مذکور شد و وجه تسمیه درهم را بوافی بجهت آنست
که این درهم تمام وزن و تمام وسعت است و باین جهت است که این درهم را درهم وافی نیز میگویند

چنانچه فاضل هندی و خراسانی در شرح قواعد و ذخیره از بعضی از معاصرین ابن ادریس حکایت نموده اند

ششم از اقسام درهم درهم اسلامی و شرعی است و آن اسمی است از برای مضروب از نقره که وزن آن شش دانگ بود در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باتفاق علمای مجتهدین خاصه و عامه چنانچه جمعی از مجتهدین نقل فرموده اند مثل صاحب مدارک در کتاب زکوة و مولانا ملا محمد باقر اصفهانی در رساله مقادیر شرعیه و تصریح جماعتی از اهل لغت چنانچه صاحب مدارک و غیره نقل فرموده اند و ابن اثیر در نهایه گفته است که درهم اهل مکه شش دانگ است و هر ده درهم از دراهم اسلام معادل هفت مثقال طلا است و اهل مدینه در ابتدای تشریف آوردن رسول خدا ص بمدینه معامله مینمودند بانواع و اقسام درهمها نظر باختلاف اوزان درهم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ارشاد فرمودند اهل مدینه را در معامله بدرهم بوزن مکه و علامه شیخ جمال الدین ابن مطهر حلی علیه الرحمه در تحریر میفرماید که دراهم در اول صدر اسلام دو صنف بود یکی بغلی که آنرا درهم سیاه میگفتند و وزن آن هشت دانگ بود و دیگری طبری که وزن آن چهار دانگ بود پس جمع کردند در اسلام و مضروب کردند و وزن هر درهمی شش دانگ شد پس وزن هر ده درهم هفت مثقال طلا است و هر درهمی نصف آن مثقال و خمس او است و این درهم شش دانگی درهمی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرار داد فرموده است برای مقادیر شرعیه را از نصاب زکوة و قطع و مقدار دیات و جزیه و غیر اینها از احکام شرعیه و مثل تحریر در تذکره و منتهی فرموده است و جمعی دیگر از مجتهدین خاصه و عامه مثل محقق در معتبر و رافعی در شرح وجیز و ابن نحو نقل فرموده اند چنانچه مولانا محمد باقر مجلسی ره در تعلیقات اقدار شرعیه حکایت فرموده است و همراه درهم شش دانگی در زمان ائمه علیهم السلم بدون ضرب متداول بود چنانچه جمعی از علما نقل فرموده اند مثل صاحب مدارک و وجه تسمیه این قسم درهم مستغنی از بیان است هفتم از اقسام درهم درهم صیرفی است و آن عبارت است از مسکوکات با درهم شرعی بنابر ظاهر هشتم از اقسام درهم درهم لغوی است و آن نیز با درهم شرعی مساوی است چنانچه مخفی نیست بر متتبع و جمعی از علماء لغت و فاضل هرابادی در رساله اوزان تصریح نموده است نهم از اقسام درهم درهم طبی است و آن نیز موافق با درهم شرعی و لغوی است چنانچه

جمعی

جمعی از اطبا و فاضل هرابادی در رساله اوزان نیز تصریح نموده اند که هر حبه یک بخش باشد از چهل و هشت بخش درهم و هر طسوج یک بخش از جمله بیست و چهار بخش او و قیراط یک بخش از دوازده بخش او و دانگ یک بخش است از شش بخش و نسبت درهم یونانی که مواید انشاء الله العزیز معلوم خواهد شد ششم از اوزان متعارفه مشهوره مانده که نه دینار و مثقال است دینار بکسر دال مهمله و سکون یاء مثناة از تحت و آن در لغت عبارت است از طلا چنانچه از صراح اللغه ظاهر میشود و مثقال بکسر میم و سکون ثاء مثلثه عبارت است از سنگ زر یعنی سنگی که طلا را بآن بکشند چنانچه از صراح اللغه جوهری ظاهر میشود و این ظاهر بتغایر مثقال و دینار است لکن از قرق و نحو ظاهر میشود از کتب عبارات فضلاء و علما مثل مجمع البحرین و رساله اوزان فاضل طباطبائی و قاموس فیروزآبادی آنست که دینار یک مثقال طلا است بلکه دینار یک مثقال طلای خالص مسکوک است چنانچه مرحوم شهید ثانی است در کتاب حیض که صاحب مجمع البحرین از ابن اثیر صاحب نهایه حکایت نموده است که مثقال در عرف بر دینار اطلاق میشود و این صریح در اتحاد دینار و مثقال است چنانچه جمعی از مجتهدین تصریح فرموده اند مثل شهید ثانی در کتاب زکوة روضه و علامه در تحریر و منتهی و تذکره و مولانا ملا محمد باقر در رساله اقدار شرعیه و قیمت این بحساب ده درهم ده درهم است چنانچه مرحوم جمعی است از مجتهدین مثل علامه در تحریر و شهید ثانی در حاشیه روضه و جمال الفضلاء در حاشیه کتاب حیض روضه و عدم تغیر دینار و مثقال در از منه سابقه و اعصار قدیمه و جاهلیت و عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متفق علیه خاصه و عامه است چنانچه مولانا ملا محمد باقر مجلسی علیه الرحمه در رساله اقدار شرعیه نقل فرموده اند محقق بحرانی در حدایق ناضره قد در زمان سابق بر عصر حضرت صادق علیه الصلوة و السلم دینار را در روم سکه میزدند و باعراب جاهلیت میبردند و معامله بآن میکردند و این قسم از دینار بوده تا زمان عبدالملک مروان که او دینار را در میان عرب و اسلام در زمان او سکه زدند چنانچه ابن اثیر در نهایه گفته است بحکایت صاحب مجمع البحرین از او و ثبوت عدم تغیر دینار نیز در زمان ائمه هدی علیهم الصلوة و السلم است بحکایت جماعتی از مجتهدین مثل صاحب مدارک و این بچند قسم است یکی دینار و مثقال شرعی است و وزن آن شصت و هشت جو است و چهار سبع جو و بعبارت دیگر شصت

و در حدیقه ذکر کردم است که دینار در جاهلیت و اسلام تغییر نیافته چنانچه عامه و خاصه نقل کرده اند و دینارهای قدیم را ملاحظه کردیم موافق است با همین دینار که چهار دانگ و نیم مثقال صیرفی است چون توزیع میکنیم بر دراهم هر درهمی سه دانگ که نیم مثقال صیرفی باشد میشود و چهل یک مثقال صیرفی چند کتب حساب را ملاحظه کردیم همه موافق بود با این حساب و شیخ بهاء الدین محمد قدس سره در وقت

وهشت جو است وچهار حصه از یک جو که آنرا هفت حصه برابر کنند وجماعتی از علما و مجتهدین تصریح بهم
نموده اند مثل مولانا ملا محمد باقر مجلسی علیه الرحمه در رساله اوزان شرعیه و فاضل طباطبائی در رساله اوزان
دوم دینار و مثقال شرعی است ووزن آن نود و یکجو و سه سبع جو است چنانچه مولانا ملا محمد باقر صفهانی
علیه الرحمه در تعلیقات اقدار شرعیه فرموده است سیم دینار و مثقال طلا است وآن صحیح است در وزن
با دینار و مثقال شرعی چنانچه جمعی از اطبا و فاضل طباطبائی در رساله اوزان تصریح فرموده اند چهارم
دینار و مثقال لغوی است وآن نیز مثل طلا است بنا بانکه در تفسیر دینار و مثقال شرعی عبارات مختلفه اول
آنکه یک درهم و سه سبع درهم است واین صریح جمعی است از مجتهدین مثل شهید ثانی در زکوة روضه و حاشیه
شرایع و سید مجتهد در مدارک و محقق شیخ علی در حاشیه شرایع و شیخ مجلسی در تعلیقات اقدار شرعیه دوم آنکه سه ربع
مثقال صیرفی است واین صریح جمعی است از علما مثل علامه مجلسی صاحب بحار در رساله اقدار شرعیه سیم آنکه مثقال
شرعی عبارت است از بیست قیراط و قیراط سه حبه از شعیرات که هر حبه از شعیر عبارت است از سه حبه از ارز
که برنج باشد پس وزن آن بحساب شعیر شصت و هشت جو میشود و بحساب ارز صد و هشتاد حبه میشود و این
صریح جمعی است مثل صاحب مجمع البحرین وادعای شهرة این تفسیر را بلکه معمول علیه احکام شرعیه را این نموده است
چهارم عبارت است از ذهب صنمی مذهب صنمی سه ربع مثقال صیرفی است پنجم آنکه ده درهم
هفت مثقال طلا است واز این معلوم میشود قدر مثقال شرعی واین صریح جمعی است مثل محقق در شرایع
و علامه در تحریر و منتهی و تذکره و در تفسیر مثقال صیرفی نیز عبارات مختلفه بعضی از آن که یک مثقال
شرعی و ثلث اوست واین صریح جمعی است مثل صاحب بحار در رساله اقدار بعضی از آن یک درهم و خمس و سبع
درهم و ثلث سبع درهم است واین صریح بعضی است از متبحرین فضلاء در حاشیه رساله اقدار صاحب بحار
مثل والد مرحوم اعلی الله مقامه در حاشیه همچنین عبارات مختلفه در تفسیر درهم شرعی بعضی از آن است که درهم شرعی
نصف مثقال شرعی و خمس اوست واین صریح جمعی است از مجتهدین مثل صاحب تحریر و تذکره و در روضه و
حاشیه شرایع شهید ثانی و بعضی از آن است که درهم نصف مثقال صیرفی و ربع عشر اوست واین صریح
جمعی است مثل صاحب بحار در رساله اقدار واختلاف در هر تفاسیر و عبارات مزبوره باعتبار اختلاف

نسبت هر یک از مثقال شرعی و صیرفی و درهم قیاس بیکدیگر پس متعرض شدن بیان نسبت تحقیق آن
از لوازم است و بعضی در رساله تحقیق کرده اند که هر حبه یک شعیر است و یک قیراط چهار حبه است
و طسوج دو حبه است و دانق شش شعیر است بنابر آنکه مشهور ما بین علما و درهم چهل و هشت جو متوسط است
یعنی هر گاه که چهل و هشت جو را در میزان گذاشته شود و در مقابل او قدری از نقره گذاشته شود
وزن آن مساوی شعیرات با اوست و مقدار اوست بعد درهم بیست و چهار طسوج است و دوازده قیراط و هشت دانق
نهی نه آنکه درهم مستعملات در نقره و دینار مستعمل در طلا و فلوس در پول سیاه و دینار با مثقال از جمله
الفاظ مترادفه اند چنانچه مذکور شد پس باید اول نسبت درهم را با مثقال شرعی تحقیق و ثانیاً نسبت
مثقال شرعی را با مثقال صیرفی و ثالثاً نسبت درهم را با مثقال صیرفی اما نسبت درهم بمثقال شرعی نسبت
مثقال شرعی بمثقال صیرفی چنان است که در کتب فقهاء مثل روضه و مدارک و شرایع و غیر آن مذکور است
که دینار و مثقال یک درهم و سه سبع درهم است و درهم نصف مثقال شرعی است با خمس مثقال شرعی
بیان نسبت آنکه سبع درهم هشت شعیره است و سه سبع شعیره پس سه سبع درهم ضعف مذکور است
با مثل او که عبارت از بیست شعیره و چهار سبع شعیره باشد پس مثقال شرعی عبارت است از یک درهم
و بیست شعیره و چهار سبع شعیره و عدد شعیرات مثقال شصت و هشت جو و چهار سبع جو است و نصف مثقال
شرعی سی و چهار و دو سبع شعیره است و خمس مثقال شرعی سیزده شعیره و پنج سبع شعیره از جهت آنکه این
عددی است که هر گاه ضرب کرده شود در مخرج خمس که پنج باشد حاصل میشود حاصل مذکور و ثلث مثقال
شرعی بیست و دو شعیره و شش سبع شعیره است و بعد از زیاد ثلث بر مثقال شرعی حاصل میشود
مثقال صیرفی که عبارت از نود و یک و سه سبع جو باشد و ثلث مثقال شرعی ~~بیست و دو شعیره و شش~~
~~سبع شعیره است~~ و ربع مثقال صیرفی است و بالعکس از جهت آنکه مثقال شرعی بعد از زیاد ثلث بر او
مثقال صیرفی میشود و مثقال صیرفی چهار ربع است پس معلوم شد که مثقال شرعی سه ربع مثقال
صیرفی است و اما نسبت درهم شرعی بمثقال صیرفی از سه احتمال بیرون نیست یا آنکه مساوی با اوست
یا ازید از اوست یا انقص و بالبدیهه دو احتمال اول باطل است و ثالث صحیح است وآن نیز از

جداحتمال بیرون نیست ازجهت آنکه یامساوی با نصف مثقالست یا اقل است از نصف یا ازید است
بر نصف اما اول باطلست چونکه نصف مثقال صیرفی چهل و پنج جو سبع جو است و درهم چهل و هشت
جو است پس درهم نصف مثقال صیرفی است با زیادتی دو جو و دو سبع جو و اما ثانی از دو ثانی باطل است
چونکه در بیان تحصیل شد که درهم زیاد از نصف مثقال است پس متعین شد که ازید است از نصف
و چونکه بیان شد که مقدار زیادتی درهم بر نصف مثقال صیرفی دو جو و دو سبع جو است پس باید
که نسبت دو جو و دو سبع جو بمثقال صیرفی ملاحظه شود و معین بشود تا اینکه اصل نسبت درهم
تماما بمثقال صیرفی مشخص بشود و دو جو و دو سبع جو چون ربع عشر مثقال صیرفی است پس باید
عشر مثقال صیرفی اولا گرفته شود و ثانیا ربع عشر گرفته شود و چونکه مثقال صیرفی نود و یکجو و سبع
جو است پس عشر نود و نه جو است و بعد از تجنیس یکجو را با سه سبع جو حاصل تجنیس ده سبع میشود
پس عشر ده سبع یک سبع است پس مجموع عشر مثقال صیرفی نه جو و یک سبع جو است و ربع هشت جو از
نه جو دو جو است و بعد از تجنیس باقی مانده حاصل تجنیس هشت سبع میشود و ربع او دو سبع است
~~پس چهار ربع عشر مثقال صیرفی نه جو و یک سبع جو است و ربع هشت جو از نه جو دو جو است و~~ بعد از
~~تجنیس باقی مانده حاصل تجنیس هشت سبع میشود و ربع او دو سبع است~~ دو جو و دو سبع جو است
پس درهم شرعی که عبارت از چهل و هشت جو باشد وزن نسبت بمثقال صیرفی نیم مثقال و ربع عشر
مثقال است و بعبارة واضح چنانچه در کتب معتبره فقه و لغت و طب چون جامع الادویه و غیرها
و غیره بیان شده است و بعبارة واضح یکدرهم نیم مثقال است و یک حصه از نیم حصه مثقال و یک
مثقال مقدار یکدرهم و سه بخش از هفت بخش درهم است چنانکه ده درهم معادل است با هفت مثقال صیرفی
~~شرعی و بانداز مثقال حقه واضح میکرد~~ در این وزن درهم را اختلاف نمی باشد بلکه بیان و از
و از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم الی یوم القیمة وزن درهم همین مذکور است لیکن درهم را
از جهت قیمت سوقیه بجهت اختلاف فضه در قیمت سوقیه تا بزمان و مکان اختلاف عارض
میشود و آن چند قسم است یکی مثلا فضه در قیمت یکشاهی مثقال صیرفی درهم نیم شاهی

[illegible]

ویکدینار

ویکدینار و ربع دینار فلوس است از جهت آنکه نصف او نیم شاهی است و عشر او یک قاز است و ربع عشر
یک دینار و یک ربع دینار دوم فضه در قیمت سه بیستی مثقال صیرفی یکدرهم شش قاز و یک
دینار و نصف فلوس است سیم فضه در قیمت چهارده قاز مثقال صیرفی یکدرهم هفت قاز و یک
دینار و نیم و یک ربع دینار فلوس است از جهت آنکه نصف او هفت قاز است و عشر او یک قاز و دو دینار است
و بعبارة اخری هفت دینار و ربع عشر یک دینار و سه ربع دینار و بعبارة اخری یک دینار و نیم
و یک ربع دینار است چهارم فضه در قیمت چهار بیستی مثقال صیرفی یکدرهم دو بیستی و دو دینار است
چونکه نصف او دو بیستی است و چهار بیستی شانزده قاز است عشر او یک قاز است و سه دینار است
و ربع عشر او دو دینار است چونکه یک قاز که پنج دینار است بعد از جمع با سه دینار هشت دینار
میشود و ربع هشت دو است پنجم فضه در قیمت صد دینار مثقال صیرفی یکدرهم یکشاهی و دو
دینار و دو ربع دینار است ششم فضه در قیمت شش بیستی مثقال صیرفی درهم سه بیستی و دو دینار
از جهت آنکه نصف او سه بیستی است و عشر او دو قاز و دو دینار است و ربع عشر یعنی ربع دو قاز و دو دینار
سه دینار است هفتم فضه در قیمت هفت بیستی مثقال صیرفی درهم چهارده قاز و سه دینار
و دو ربع دینار است هشتم فضه در قیمت دو شاهی نیم مثقال صیرفی درهم سیزده قاز و نیم و یک
دینار و نیم و ربع دینار است از جهت آنکه نصف او یکشاهی و دو قاز و نیم و بعبارة اخری سه بیستی
نیم قاز و عشر او از شش بیستی دو قاز و دو دینار است و عشر باقی یعنی عشر یک قاز نیم دینار است
پس مجموع عشر دو قاز و دو دینار و نیم است و بعبارة اخری دو قاز و دو دینار و نیم است و ربع عشر
سه دینار و نیم ربع است که عبارت از یک قاز و یک دینار و نیم و ربع دینار فلوس است
پس معلوم شد که قیمت درهم در قیمت مثقال مذکور یکشاهی و سه قاز نیم و یک دینار و نیم و
ربع دینار است و بعبارة اخری دیگر سیزده قاز و نیم و خمس قاز نیم ربع دینار و بعبارة دیگر
سیزده قاز و نیم و یک دینار و نیم و ربع دینار است نهم فضه در قیمت سه شاهی مثقال
صیرفی درهم یکشاهی و نیم و سه دینار و نیم و یک ربع دینار است و بعبارة دیگر یکشاهی و هفت بیستی

دینار و نیم و یک ربع دینار از جهت اینکه نصف سه شاهی یکشاهی و نیم و عشر او سه قاز و ربع عشر
او سه دینار و سه ربع دینار است **ده درهم فضه** در قیمت هشت بیستی مثقال صیرفی **درهم شرعی**
چهار بیستی و چهار دینار است چونکه نصف او چهار بیستی است و عشر او سه قاز و یک دینار است
بجهة آنکه عشر صد دینار ده قاز است و عشر یکشاهی زاید بر صد دینار یک قاز است و عشر دو قاز
زاید بر سه شاهی یک دینار است و چونکه هر قازی پنج دینار فلوس است پس مجموع عشر شانزده
دینار است و ربع عشر یعنی ربع سه قاز و یک دینار که عبارت از شانزده دینار باشد چهار
دینار است **یازده درهم فضه** در قیمت نه بیستی مثقال صیرفی **درهم شرعی** چهار بیستی و سه قاز و الا
نصف دینار است و بعبارة دیگر هیجده قاز و چهار دینار و نیم از جهت اینکه نصف او چهار بیستی
و نه قاز است و بعبارة اخری هیجده قاز و عشر او سه قاز و سه دینار است چونکه نه بیستی سی و شش
قاز است پس عشر بیست قاز او که عبارت از صد دینار باشد دو قاز است و عشر ده و قاز باقی مانده
یک قاز است و عشر باقی سه دینار است چونکه باقی از باقی مانده شش قاز است و هر قازی چونکه
پنج دینار است پس شش پنج تا سی دینار میشود و عشر هر ده دینار یک دینار است پس عشر سی دینار
سه دینار است پس معلوم شد که مجموع عشر نه بیستی سه قاز و سه دینار است و بعبارة دیگر یک بیستی
و الا دو دینار است و بعبارة دیگر هیجده قاز و دو دینار و ربع آنست از ده از او چهار دینار است و ربع
باقی که عبارت از دو دینار باشد دو ربع دینار پس مجموع ربع عشر مثقال صیرفی چهار دینار
و نیم است و بعبارة دیگر یک قاز الا نصف دینار پس ظاهر و هویدا شد که در وقتی که مثقال
صیرفی فضه نه بیستی باشد درهم شرعی چهار بیستی و سه قاز و الا نصف دینار است و بعبارة دیگر
نوزده قاز و الا نصف دینار و بعبارة دیگر هیجده قاز و چهار دینار و نیم و بعبارة دیگر
هیجده قاز و چهار دینار و دو ربع دینار **دوازده درهم فضه** در قیمت یکعباسی مثقال صیرفی
درهم صد دینار و یک قاز است چونکه نصف عباسی صد دینار است و عشر عباسی یکبیستی و ربع یکبیستی
یک قاز است **سیزده درهم فضه** در قیمت یکعباسی و دو قاز مثقال صیرفی **درهم** صد دینار و دو قاز

ولیک ربع

ولیک ربع دینار چونکه نصف عباسی و دو قاز صد دینار و یک قاز است و عشر او یکبیستی و یک دینار است
و ربع عشر او یک قاز و یک ربع دینار **چهارده درهم فضه** در قیمت یازده بیستی مثقال صیرفی **درهم** صد دینار
و سه قاز است و نیم دینار است چونکه نصف او صد دینار و دو قاز است و عشر ده بیستی او یک بیستی
عشر یکبیستی و دو دینار است پس مجموع عشر او بیست و دو دینار است و ربع عشر پنج دینار و دو ربع
دینار است یعنی یک قاز و نیم دینار **پانزده درهم فضه** در قیمت دوازده بیستی مثقال صیرفی **درهم** دو شاهی و نیم
~~صد دینار و شش قاز و یک دینار فلوس است~~ چونکه نصف او شش بیستی است و عشر ده بیستی او یک بیستی و باقی
مانده دو بیستی که هشت قاز باشد که عبارت از چهل دینار باشد و عشر چهل دینار چهار دینار است پس عشر دو بیستی
چهار دینار و ربع عشر یک قاز و یک دینار فلوس است **شانزده درهم فضه** در قیمت پنج شاهی مثقال صیرفی
درهم صد دینار و شش قاز و یک دینار و ربع دینار فلوس است از جهت اینکه نصف او دو شاهی و نیم است
و عشر او نیم شاهی است و چونکه هر دو شاهی صد دینار فلوس است پس یکشاهی پنجاه دینار فلوس است و نیم شاهی
بیست و پنج دینار فلوس است پس حصه هر یک قاز پنج دینار است و هر دو دینار و نیم خمس یک قاز است و ربع عشر
یعنی ربع نیم شاهی که عبارت از بیست و پنج دینار باشد شش دینار و یک ربع دینار است و بعد از جمع
نصف را با ربع عشر قیمت درهم شرعی حاصل میشود **هفده درهم فضه** در قیمت پنج شاهی و دو قاز مثقال صیرفی
درهم صد دینار و هفت قاز و یک دینار و دو ربع دینار که عبارت از نصف دینار باشد چونکه
نصف او صد دینار و شش قاز است و عشر او نیم شاهی و یک دینار و ربع عشر او شش دینار و ربع دینار
و بعد از جمع با نصف با ربع عشر حاصل قیمت درهم است **هیجده درهم فضه** در قیمت سه صد دینار مثقال
صیرفی **درهم شرعی** سه شاهی و یک قاز و سه دینار و نیم دینار باشد از جهت اینکه نصف او سه شاهی است
و عشر او شش قاز و ربع عشر او هشت دینار و ربع دینار که عبارت از یک قاز و سه دینار و نیم
باشد و برین قیاس کن هر چه خواهی از قیمت درهم نسبت بقیمت مثاقیل صیرفی و در این موضع بر سبیل
اقتصار مناسب بیان سه مطلب است **مطلب اول آنکه دویست درهم زکوتی است** بیانکه نصاب اول
زکوة در نقره آنست که هرگاه حول بر او گذشت و به دویست درهم رسید واجب است اخراج زکوة از او پنج درهم

سبع درهم واحد
شش شعیره و شش سبع شعیره

شش سبع درهم
چهل و یک شعیره و یک سبع شعیره

پنج درهم دو مثقال صیرفی است
سی شعیره

پنج سبع درهم
[illegible]

مجموع [illegible]
سه مثقال است

و دویست درهم عبارت است از صد و پنج مثقال صیرفی و صد و چهل مثقال شرعی اما بیان اول آنست
که سابق ذکر شد که هر درهم نصف مثقال صیرفی است با ربع عشر او که عبارت از دو شعیره و دو سبع شعیره
باشد پس دویست درهم دویست نصف مثقال صیرفی است با دویست ربع عشر او و دویست
نیم مثقال که صد مثقال باشد و دویست ربع عشر او چهارصد شعیره و چهارصد سبع شعیره میشود
سیصد و شصت و چهار شعیره و دوازده سبع شعیره از چهارصد شعیره چهار مثقال صیرفی است
باقی از چهارصد شعیره سی و چهار شعیره و دو سبع شعیره و چون از جمع چهارصد سبع شعیره که عبارت
از پنجاه و هفت شعیره و یک سبع شعیره باشد با باقی مانده از چهارصد شعیره حاصل جمع نود و یک شعیره
و سه سبع شعیره میشود که عبارت از یک مثقال صیرفی باشد و اما بیان ثانی چونکه در سابق مبین شد
که هر درهم شرعی نصف مثقال و خمس مثقال شرعی است پس دویست درهم دویست نصف مثقال است
که عبارت از صد مثقال باشد و دویست خمس مثقال که عبارت از چهل مثقال باشد چونکه هر مثقالی
یک خمس صحیح است در هنگام تقسیم بخمس شود پنج خمس است پس صد خمس بیست مثقال است و دویست خمس چهل مثقال است
و بطریق دیگر چونکه خمس مثقال شرعی سیزده شعیره است و پنج سبع شعیره و دویست سیزده شعیره و دویست پنج
سبع شعیره بعد از ضرب و تحویل شعیرات بمثقال چهل مثقال میشود از جهت آنکه دویست سیزده
شعیره دو هزار و ششصد شعیره میشود و دویست پنج هزار سبع شعیره میشود و هزار سبع شعیره
صد و چهل و دو شعیره و شش سبع شعیره میشود چونکه سابق مذکور شد که چهارصد سبع شعیره پنجاه
و هفت شعیره و یک سبع شعیره است پس هشتصد سبع شعیره از هزار سبع که صد و چهارده شعیره
و دو سبع شعیره است و دویست سبع شعیره باقی بیست و هشت شعیره و چهار سبع شعیره میشود و بعد
از جمع حاصل شعیره شعیرات دویست خمس مثقال شرعی حاصل جمع دو هزار و هفتصد و چهل و دو
شعیره و شش سبع شعیره است و بنا بر آنکه هر شصت و هشت شعیره و چهار سبع شعیره یک مثقال شرعی است
پس دو هزار و صد و نود و چهار شعیره و دو سبع شعیره سی و دو مثقال است از جهت آنکه هر صد و سی
و هفت شعیره و یک سبع شعیره که عبارت از ضعف مثقال شرعی باشد دو مثقال شرعی است پس ضعف این

که عبارت از دویست و هفتاد و چهار شعیره که چهار مثل شصت و هشت شعیره و چهار سبع شعیره است
چهار مثقال شرعی است مضعف او که عبارت از پانصد و چهل و هشت شعیره و چهار سبع
شعیره باشد ضعف مثقال مذکور است یعنی هشت مثقال است و ضعف این نیز دو هزار و نود
و شش شعیره و یک سبع شعیره شانزده مثقال است پس لازم است که ضعف این که عبارت
از دو هزار و صد و نود و چهار شعیره و دو سبع شعیره باشد سی و دو مثقال باشد و شعیرات باقی مانده
از عدد دویست خمس مثقال شرعی پانصد و چهل و هشت شعیره و چهار سبع شعیره است که عبارت
از هشت مثقال باشد و بعد از جمع هشت مثقال با سی و دو مثقال حاصل جمع چهل مثقال میشود
پس معلوم شد که هر دویست درهم صد و چهل مثقال شرعی است بعنوان اجمال و تفصیل **مطلب دوم**
ده هزار درهم شرعی است بدانکه بنا بر قاعده و ضابطه که در دویست درهم نصاب اول زکوة
گفته شد ده هزار درهم که یکی از امور دیه واجبه بر جانی است در قتل عمد بغیر صلح بدیه شرعیه
و بر عاقله است در قتل خطا عبارت است از پنج هزار و دویست و پنجاه مثقال صیرفی چونکه مبین
شد که دویست درهم شرعی صد و پنج مثقال صیرفی است پس چهارصد درهم شرعی دویست
و ده مثقال صیرفی است و ضعف او که عبارت از هشتصد درهم شرعی باشد چهارصد و بیست مثقال است
پس هزار درهم شرعی پانصد و بیست و پنج مثقال صیرفی است پس ده هزار درهم پنج هزار و دویست و پنجاه
مثقال صیرفی است و بطریق دیگر بعنوان تفصیل چونکه مبین شد که هر درهم شرعی نصف مثقال صیرفی
است با زیادتی ربع عشر او که عبارت از دو جو و دو سبع جو باشد پس ده هزار درهم ده هزار نصف
مثقال صیرفی است که عبارت از پنج هزار مثقال صیرفی باشد و ده هزار دو جو است که عبارت
از بیست هزار جو باشد و ده هزار دو سبع جو است که بیست هزار سبع جو باشد و هر چهارصد جو
با چهارصد سبع جو پنج مثقال صیرفی است و ضعف این که عبارت از هشتصد جو با هشتصد
سبع جو باشد ده مثقال صیرفی است پس هر هزار جو با هزار سبع جو دوازده مثقال و نیم صیرفی است
و علی هذا القیاس و بعد از ادنی تأمل ظاهر میشود که بیست هزار جو با بیست هزار سبع جو عبارت است

اند و دویست و پنجاه مثقال صیرفی که بمن تبریزی منصرف الآن ده استار نقره میشود و والد مرحوم علیه الرحمه
در تعلیقات فرموده اند که یکی از اقسام دیه انسان ده هزار درهم است
و مقدار آن بمثقال صیرفی متعارف پنج هزار و دویست و پنجاه مثقال است و هرگاه نقره
بحسب قیمت مثقالی عباسی باشد مبلغ ده هزار درهم مزبور صد و پنج تومان میشود چه هر
گاه نقره بحسب قیمت مثقالی عباسی بوده باشد صد درهم دو تومان هزار درهم او بیست تومان
میشود و پنج بیست تومان صد تومان میشود و دویست و پنجاه و پنج تومان میشود مجموع صد و پنج تومان
و هرگاه نقره مثقالی پنج شاهی باشد پنج هزار صد و دویست و پنجاه شاهی که عبارت از بیست و شش تومان
و پنجاه شاهی باشد اضافه صد و پنج تومان میشود مجموع که یک دیه کامله است صد و سی و یک تومان
و پنج شاهی است و هرگاه نقره مثقال صیرفی در مبلغ سیصد دینار باشد یک دیه کامله عبارت
از صد و پنجاه هفت تومان و پنج هزار دینار است و هرگاه نقره مثقال صیرفی در مبلغ سه شاهی
باشد دیه کامله عبارت از هفتاد و هشت تومان و هفت هزار و پانصد دینار است و هرگاه
نقره مثقال صیرفی در قیمت صد دینار باشد دیه کامله عبارت از پنجاه و دو تومان و پنج هزار است
که نصف صد و پنج تومان است مطلب سیم هزار دینار است بانکه هر دیناری یک مثقال شرعی
چنانکه مبین شد و آن سه ربع مثقال صیرفی است و ناقص است از مثقال صیرفی بربع و دینار
پس هزار دینار شرعی هفتصد و پنجاه مثقال صیرفی است عبارت از یک من تبریزی و دویست و پنجاه
و یکصد و هشتصد مثقال از قرار من شاهی تبریزی یک من است پس هفتصد و پنجاه مثقال
طلا یک من و صد و دو هستار طلا می باشد که عبارت از پنجاه استار باشد و هر پانزده استار
از قرار مثقالی چهار هزار دینار شش تومان است پس مجموع پنجاه استار که عبارت از
پنجاه و شش تومان باشد سیصد تومان میشود و والد مرحوم علیه الرحمه در تعلیقات
فرموده است که دیه انسان بنقد حجر که عبارت از طلا است هزار دینار است و هر دینار
مثقال شرعی با هم متحداند و هر دیناری سه ربع مثقال صیرفی است پس هزار دینار

هفتصد

هفتصد و پنجاه مثقال صیرفی است و مبلغ مزبور بسلک زر عباسی یک من و یک سیر و دو دانگ مثقال است
و بعبارت دیگر یک من و دو استار الا شش مثقال صیرفی هفتم از دوازده وزن مشهور
استار است بکسر همزه بتصریح جمعی از لغویین مثل فیروزآبادی در قاموس و جوهری در صحاح و صاحب
مجمع البحرین و محمد بن خالد قرشی صاحب صراح اللغة تصریح نموده است که استار معرب است و معرب
در اصطلاح اهل لغت چنانچه در ملحقات صراح قرشی و غیر آن از کتب لغت تفسیر شده است عبارت است
از لفظی که بهر دو زبان عربی و عجمی بر یک صفت باشد بی تغییر در روی چون عصا و قبا و کوه و بحر
و استار بر سه نوع است نوع اول عددی یعنی مستعمل در عدد و آن چهار عدد است باتفاق لغویین نوع
دوم وزنی نسبت بدراهم و دنانیر و بعبارت دیگر نسبت بدراهم و مثاقیل یعنی مستعمل در وزن درهم
و دنانیر و در آن چند قول است یکی آنکه چهار مثقال و نیم است و این قول مختار صاحب مجمع البحرین و صحاح
~~و قاموس و شیخ~~ است و مجمع البحرین است دوم آنکه شش درهم و دو دانگ است و این قول مختار
صاحب جامع الاوزان است و قاضی شیخ رشیدالدین فاضل هرآبادی در رساله میزان به چهارم
بحساب مثقال چهار مثقال و نیم است و بحساب درهم شش درهم و سه بخش از هفت بخش درهم است
پنجم شش درهم و سه حصه از هفت حصه یک درهم باشد و این قول اقوی و مختار بعضی از
فضلاء است مثل فاضل هرآبادی در رساله میزان ششم ده درهم است و این مختار قرشی است
در صراح هفتم شش درهم و نیم است و این مختار بعضی است از لغویین چنانچه در صراح حکایت
نموده است و مختلف الاقوال بحساب درهم و مثقال است چنانچه مخفی نیست نوع سیم از انواع استار
وزنی نسبت بمن متعارف و این از منّ و وزن آن بحسب اختلاف من مختلف است چنانچه والد مرحوم
علیه الرحمه در تعلیقات فرموده اند که متعارف چنین است که هر منی را تقسیم مینمایند باقسام
مختلفه مثلا تقسیم میکنند او را بدو قسم متساوی و هر قسمی را نیم من میگویند و بچهار قسم متساوی
تقسیم میکنند و هر یک را ده استار مینامند و بهشت قسم متساوی تقسیم میکنند و هر یک را
پنج استار مینامند و ایضا تقسیم میکنند من را بچهل قسم و هر یکی را استار و سیر مینامند

ومقدار استار بحسب اختلاف من مختلف است و سیر و من بسنگ هفت عباسی یعنی یکصد و سی از چهل حصه
از یکمن عبارت از چهار ده مثقال صیرفی است و سیر بسنگ سی شاهی عبارت از پانزده مثقال
و غیرآن است و سیر بسنگ هشت عباسی عبارت از شانزده مثقال صیرفی است و سیر بسنگ
هشت عباسی و نیم عبارت از هفده مثقال است و سیر بسنگ نه عباسی عبارت از هیجده مثقال
و غیر آن است و سیر بسنگ ده عباسی عبارت از بیست مثقال صیرفی است و صاحب تحفة المؤمنین فرموده است
که اوزانی که در بلاد عجم حالا مشهور است من شاهی و آن یکهزار و دویست مثقال است و من
تبریزی ششصد مثقال است سیر نزد اهل خراسان پانزده مثقال است و سیر عبارت
از شانزده یک من است و پنجاه عبارت از ثمن یک من بیست و پنج عبارت از نصف ثمن یک من است
پانزده نصف سیر است و او را در صفهان ده نار گویند هشتم از اوزان اهل شرع ده
اوقیه است بضم همزه و سکون واو و تشدید یاء تحتانیه بتصریح جمعی از اهل لغت مثل ابن اثیر
در نهایه و فیروزآبادی در قاموس و صاحب مجمع البحرین و از اوقیه بضم واو و تشدید یاء مفتوحه
تحتانیه نیز گویند چنانچه در قاموس و غیر از او از کتب لغت مصرح است و آن اسم است از برای
چهل درهم چنانچه در نهایه ابن اثیر و مجمع البحرین و صراح اللغه بعد تصریح شده است و در قاموس ذکر نموده است
که اوقیه عبارت است از هفت مثقال و از چهل درهم و جوهری در صحاح حکایت مجمع البحرین کرده است
که در زمان قدیم اوقیه اطلاق می شد بر چهل درهم و در این از منه اسم است از برای متعارف
بین الناس و تعدیل اطباء و اوقیه در نزد اطباء عبارت است از وزن ده مثقال و پنج سبع
درهم که یک استار و دو ثلث استار باشد تمام شد کلام صحاح جوهری پس در حقیقت اوقیه عبارت
است از یک استار و دو بخش از سه بخش یک استار و در جامع الادویه و ذخیره چنان
مذکور است که اوقیه بحسب مثقال هفت مثقال و نیم است و بحساب درهم ده درهم
و پنج بخش از هفت بخش یک درهم است و صاحب قاموس چنانچه گذشت ذکر نموده است که اوقیه
بحساب مثقال هفت مثقال است و بعضی از اطباء المتأخرین نفیس الدین نیز در موجز گفته

مرشح

١٦

شرح نصاب و علامه ما موافق این ذکر نموده و آنچه از این کتب نقل شد در حساب اوقیات با آنچه در کتب
لغت مثل قاموس و صحاح مذکور است نهم از اوزان شرع و هم چهار دوازده گانه رطل است
و ضبط رطل در حلبی در بیان کم اقسام گو بد و قسم که گذشت بدانکه اطلاق میشود رطل با تثلیث الفتحتی
بر سه وزن چنانچه ملا محمد باقر اصفهانی در رساله اقدار تصریح فرموده است مکی و مدنی و عراقی
یکی مکی دوم مدنی سیم عراقی اما رطل مکی یعنی رطلی که بحسب وزن در مکه معظمه متعارف است در آن
دو قول است اول آنکه وزن آن بحساب درهم دویست و شصت درهم است و این قول را صریح جمعی
از علما مثل ملا محمد باقر مجلسی علیه الرحمه در رساله اقدار شرعیه و شیخ بهائی علیه الرحمه در رساله کر نیز
و صاحب مجمع البحرین و فاضل استرآبادی در رساله میزان و فاضل مقداد در تنقیح دوم آنکه وزن آن دویست
و پنجاه و هفت درهم است و این قول علامه است در بحث نصاب غلات کتاب منتهی و تحریر و بعضی از علما
عامه در کتاب جامع حکایت ملا صاحب بحار در رساله اقدار و این قول را شاذ است و مخالف
علامه علیه الرحمه با کثرت عدد خود مخالفت با اخبار و اقوال اسباب مجالس عامه که مذاهب علامه علیه است
این قول سهو است و کا اینکه در وقت و وصول این موضع با کتب علماء عامه رده است
و تبعیت ایشان از غفلت است که از او واقع شده است و این وجه ملا صاحب
بحار در رساله اقدار تصریح فرموده است اما رطل مدنی یعنی رطلی که بحسب وزن متعارف است
در مدینه طیبه و آن بنابر اقوی و قول اشهر ما بین علما و تصریح جمعی از مجتهدین مثل صاحب حبل المتین
و صاحب بحار در رساله اقدار بحساب درهم یکصد و نود و پنج درهم است و اقوال دیگر در این
باب مثل قول صاحب مسالک ... منتهی و تحریر علامه که یکصد و نود و دو درهم و قول محقق در مهذب البارع که یکصد
و هفتاد و پنج درهم شاذ است اما رطل عراقی یعنی وزن تقریبی بجهت معرفت آنکه
متعارف در عراق عرب مثل کوفه و بصره و بغداد بحساب درهم یکصد و سی درهم است
و بحساب مثقال شرعی نود و یک مثقال است بنابر اقوی و مشهور ما بین علما چنانچه جمعی از مجتهدین ادعای
شهرت فرموده اند مثل محقق شیخ علی در شرح قواعد و مقدس در شرح ارشاد و فاضل شیخ بحرانی

بحساب شعیر شش هزار و دویست
و چهل شعیره است چنانچه صاحب مجمع البحرین در رساله
اقدار و غیر او بیان نموده ۱۰ منه مد ظله

صاحب حدائق و فاضل هندی در شرح قواعد و مولانا صاحب بحار در رساله اقدار و مقدس مولانا محسن
حایری در شرح کبیر نافع و بحساب مثقال صیرفی شصت و هشت مثقال و ربع مثقال است چنانچه
والد مرحوم علامه مرا اعلی الله مقامه در حاشیه رساله اقدار مولانا صاحب بحار تصریح فرموده اند
و مقابل اقوی قولی است که وزن و قدر رطل عراقی بحساب درهم یکصد و بیست و هشت درهم و چهار
سبع درهم است و بحساب مثقال نود مثقال است و این قول مختار بعض اعاظم است کتاب منتهی
و تحریر شیخ جمال الدین علامه است و حکایت شده ملا نا ملا محمد باقر اصفهانی در رساله اقدار و صحیح مصباح المنیر
و حکایت مجمع البحرین و این قول شاذ است بعلاوه موافقت با بعضی از عامه و نسبت شذوذ این قول
در زمان ... صریح جمعی است از مجتهدین مثل صاحب بحار در رساله اقدار و فاضل حایری در شرح
کبیر نافع و ظاهر صاحب حدائق و بعد از ملاحظه نسبت اوزان ثلاثه در رطل با یکدیگر حاصل
تفصیلیست از برای هر یکی از اوزان ثلاثه و اختلاف در حاصل نسبت باعث اختلاف علما و مجتهدین است
در تفسیر اوزان ثلاثه در رطل اما رطل مکی ضعف رطل عراقی است چنانچه صریح صاحب حبل المتین و فاضل هندی شارح قواعد
و یک مدنی و ثلث مدنی است چنانچه صریح والد علامه اعلی الله مقامه در حاشیه رساله اقدار مولانا
صاحب بحار بوده و رطلات بعراقی چنانچه صریح مجمع البحرین است اما رطل عراقی نصف مکی و دو ثلث
است و این صریح جمعی است از مجتهدین مثل صاحب بحار در رساله اقدار و رطل مدنی سه ربع مکی است
چنانچه مولانا صاحب بحار در رساله اقدار فرموده است و یک رطل و نصف است بعراقی
چنانچه صریح مجمع البحرین است و بعبارة اخری باید بعراقی است بنصف عراقی و چنانچه صریح تاج
کبیر نافع است و مراد از رطلی که در عبارات فقهاء و اخبار در حساب کر و غیر آن مانع است
رطل عراقی است باجماع علماء امامیه چنانچه ظاهر کنز العرفان و مجمع البحرین است و باتهذیه مطلقه
چنانچه صریح مولانا شیخ بهائی علیه الرحمة در رساله کریه فارسی و صاحب مدارک و محقق شیخ علی
در شرح قواعد و متبحر صاحب حدائق و فاضل هندی شارح قواعد و فاضل خراسانی در ذخیره و تهذیه
مقیده قدماء و متأخرین چنانچه فاضل خراسانی است در ذخیره و مخفی نیست که رطل عراقی

بتحقیق فقهاء

بتحقیق فقهاء عظام و علماء ائمه انام بیشتر از آنست که اهل لغت و معتبرین اطباء که همه سلف تایید فقهای
عظام باعتبار زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و بعضی از ائمه علیهم السلم بر وجه مذکور بیان نموده
باشند و در بعضی دیگر از زمانها که از آن بوده باشد چنانچه اهل لغت و اطباء که همه سلف مثل صاحب
قاموس و صحاح گفته اند که رطل دوازده اوقیه است و بنابر آنچه در بیان اوقیه بحساب مثقال نود
مثقال میشود که یا مقصود صاحب قاموس و صحاح از رطل که بر وجه مذکور بیان نموده اند
رطل عراقی است زیرا که رطل مکی و مدنی زیاده برین است چنانچه مذکور شد و شیخ رئیس در قانون
فرموده که رطل بیست استار است و بیان شیخ نیز با رطل عراقی موافق می آید و صاحب ذخیره گفته که رطل
بغدادی که همان رطل عراقی است دوازده اوقیه است که بیست استار بوده باشد و نود مثقال
و یکصد و بیست و هشت درهم و چهار سبع یک درهم باشد یعنی چهار حصه از هفت حصه یک درهم
تفصیل مذکور اشاره است به بیان رطل بحساب اوقیه و بحساب استار و بحساب مثقال و بحساب
درهم اگر چه در کلام صاحب صحاح و صاحب قاموس این قدر تفصیل نیست اما این تفصیل با بیان
ایشان موافق است و در کتاب جامع الادویه رطل را بحساب مثقال موافق ذخیره خوارزمشاهی نود مثقال
بیان نموده اما بحساب درهم یکصد و بیست و هشت درهم نیم گفته و بعضی صاحب ذخیره در این باب
صواب مینماید مگر آنکه بیان صاحب جامع بحسب تخمین باشد تمام شد کلام معتبر اهل لغت و کاملین
اطباء در باب رطل و در کلام اطباء ذکر رطل مدنی و مکی تا حال بنظر نرسیده است بلکه بحث
ایشان مقصور است بر بیان رطل عراقی چنانچه فاضل بهرآبادی در رساله میزان تصریح فرموده
بتحقیق که افتاء ... بحساب رطل بعد از این خواهد آمد درهم از وزنهای مشهور رطل من است
بدانکه مراد از مطلق من دو رطل است چنانچه صریح فیروزآبادی است در قاموس و جوهری است در صحاح
و قرشیات در صراح و فاضل بهرآبادی در تحفة المؤمنین و کلام اطبای معتبرین نیز با آن موافق است
و شیخ ابوعلی سینا در کتاب قانون فرموده که من چهل استار است و صاحب ذخیره من را بحساب فرضه
درهم دویست و پنجاه و هفت درهم و سبع درهم که یک بخش از هفت بخش یک درهم است گفته

خوارزمشاهی م

بحساب ذهب و مثقال یکصد و هشتاد مثقال و بحساب رطل دو رطل بغدادی یکقفیز است
و بحساب استار چهل و هشت و بحساب اوقیه بیست و چهار اوقیه بیان نموده و در جوامع الادویه نیز بهمان
بسط ذکر نموده است و انواع من بحسب اختلاف بلدان مختلف است یکم من مکی وان یکصد و شصت مثقال
که بحساب درهم دویست و شصت درهم باشد چنانچه در ذخیره و تحفة المؤمنین تصریح نموده است
دوم من رومی وان بیست اوقیات که صد و پنجاه مثقال باشد و این صریح صاحب تحفه و غیره است
و در قرابادین ملا نفیس من رومی را بیست اوقیه ذکر نموده است سیم من مصری و عراقی وان شانزده
اوقیات که یکصد و بیست مثقال است چنانچه صریح ملا نفیس و تحفة المؤمنین است چهارم من اسکندرانی
وان سی اوقیه است پنجم من قطری وان بیست و دو اوقیات و نزد شیخ رئیس یکصد و هشتاد
مثقال است چنانچه صریح تحفة المؤمنین و غیره است ششم من شاهی وان ...
~~مثقال است چنانچه در تحفة المؤمنین مصرح است ششم من تبریزی وان ...~~
~~بنابر تصریح فاضل ... در تحفه ششم من ... که متعارف در این بلد ...~~
~~... عباسی را ... من تبریزی ... ~~
~~... در بعضی از کتب ... مذکور است ... که در عراق معروف است ...~~
~~... بغداد است ... در صحاح و قاموس و صراح تحقیق ... است ...~~
~~... و نصف ... کرده باشند و عباره ...~~
~~... چنانچه ... در تحفه ... کلام صاحب~~
~~ذخیره که در بیان ... مذکور خواهد شد ... نموده~~
~~... قاموس و صحاح است ... ~~
~~... در قاموس ضبط ... است ...~~
~~... در قاموس و صحاح و صراح مذکور است ... معلوم شد و در قاموس~~
~~مذکور است که ... که وسعت یکصاع و نصف ... باشد یا عبارت~~

که متعارف

~~... بنابر ... فاضل ... در ... مذکور است~~
~~که ... چنانچه ... در ...~~
~~... تحقیق ... غیر مشهور ... و ان ...~~
~~و ... که متداول ... در اخبار و عبارات ... که ... میشود ... است~~
که متعارف در عراق عجم است وان یکهزار و دویست مثقال است صیرفی چنانچه محقق مجلسی در رساله
اقدار و فاضل استرابادی در تحفة المؤمنین تصریح نموده اند لیکن وجه تسمیه من بشاهی از عبارت
محقق مجلسی علیه الرحمه در رساله مزبوره که من شاهی عباسی باشد معلوم میشود چنانچه مخفی نیست
هفتم من تبریزی که متعارف در ولایت عجم است عبارت است از نه عباسی بفلوس سه و هر عباسی
عبارت است از بیست مضروف و هر مضروف دو غاز است وان عبارت است از چهار مثقال
صیرفی پس مثقال صیرفی عباسی که عبارت باشد از بیست مضروف عبارت است از هشتاد
مثقال صیرفی و بعباره دیگر هر عباسی مشتمل است بر بیست فلوس و هر فلوس چهار مثقال است
پس هر عباسی هشتاد مثقال صیرفی است پس من تبریزی مذکور عبارت است از هفتصد و بیست
مثقال صیرفی چنانچه محقق بحرانی است در حدائق و بنابر اقوی و قول محدث کاشانی در
کتاب وافی و ملا خلیل قزوینی در شرح فروع کلینی و صاحب تحفة المؤمنین وزن من تبریزی
بمثقال صیرفی ششصد مثقال است هشتم من ... که متعارف در این بلد است
وان بسنگ نه عباسی نایاب است بعوض تبریزی برده است بدانکه متعارف این زمان چنین است
که اوزان ... بعباسی نسبت میدهند و میگویند من بسنگ هفت عباسی و سی شاهی
و هشت عباسی و نه عباسی و هکذا و در زمان شاه عباس متعارف چنان بود که هر پول
سیاه که الحال دو قاز میگویند بحسب مقدار چهار مثقال صیرفی بود چنانچه صریح است در
کلیات ... یکشاهی پول سیاه که ربع عباسی باشد بمثقال صیرفی بیست مثقال بوده پس عباسی
که عبارت از بیست دو قاز بوده بوزن مثقال صیرفی هشتاد مثقال است

و نسبت من تبریزی و ملا ... یعنی من شاهی و من تبریزی ... چنانچه در حقیقة ... ظن ...

بیرمن بنک هفت عباسی عبارت از پانصد و شصت مثقال صیرفی است و بنک سی شاهی عبارت
از ششصد مثقال صیرفی است و بنک هشت عباسی عبارت از ششصد و چهل مثقال
صیرفی است و بنک نه عباسی عبارت از هفتصد و بیست مثقال صیرفی است و بنک ده عباسی
عبارت از هشتصد مثقال صیرفی است و علی هذا القیاس و بیرمن شاهی متعارف
در بلد صفهان و غیره ضعف من است در هر مرتبه از مراتب مزبوره مثلا من شاهی
بنک هفت عباسی چهارده عباسی میشود که عبارت از هزار و صد و بیست مثقال است
و بنک سه هزار که ضعف سی شاهی است هزار و دویست مثقال است و بنک شانزده عباسی
که ضعف هشت عباسی است هزار و دویست و هشتاد مثقال است و بنک هیجده عباسی
که ضعف نه عباسی است هزار و چهارصد و چهل مثقال است و بنک چهار هزار که ضعف
ده عباسی است هزار و ششصد مثقال است و علی هذا القیاس یازدهم از اوزان
مشهوره صاع کیلجه است در بعضی از کتب طب مذکور است که آن پیمانه ایست که در عراق معروف است
گویا که عراق عرب که بغداد است مراد باشد و کیلجه بنا بر آنکه در صحاح و قاموس و صراح بتحقیق
شده است پیمانه ایست بقدر یک من و هفت ثمن از یک من که آن را هشت بخش کرده باشند و بعبارت دیگر
اخری کیلجه یک من و هفت ثمن من است چنانچه صریح فاضل استرآبادی و قرشی است در تحفه و صراح اللغه
و از کلام صاحب ذخیره که در بیان قفیز انشاء الله العزیز مذکور خواهد شد بلفظ کیلجه
ادا نموده است موافق قاموس و صحاح است دوازدهم از دوازده وزن اصل مشهوره
مکوک است بفتح میم و ضم کاف مشدده و کاف در آخر کلمه چنانچه در قاموس ضبط شده است
و مکوک بنا بر آنچه در قاموس و صحاح و صراح مذکور است پیمانه ایست بقدر سه کیلجه
و کیلجه معلوم شد و در قاموس مذکور است که مکوک پیمانه ایست که وسعت یک صاع و نصف
داشته باشد یا عبارت است از سه کیلجه و در بعضی از کتب لغت بنا بر حکایت فاضل استرآبادی
در رساله میزان مذکور است که مکوک پیمانه ایست بقدر دو صاع و نیم تمام شد تحقیق

اوزان اصل مشهوره و شروع شد بعون الله و القوة بتحقیق اوزان فرعی غیر مشهوره اما اوزان فرعی
غیر مشهوره و آن بسیار است لیکن چند وزنی که متداول و محتاج الیه است در اخبار و عبارت
فقهاء بعون الله ذی الکبریاء ذکر میشود اول مد است بضم میم و تشدید دال مهمله بتصریح
جمعی از ائمه مثل صاحب قاموس و مجمع البحرین و صراح اللغه و مولانا ملا خلیل قزوینی در شرح کافی و ابن اثیر
در نهایه و مستعمل آن در دو موضع است موضع اول در اصل لغت و در آن دو قول است
یکی ربع صاع است و تقدیر کردن ربع صاع را بمد جهت آنست که اقل چیزی که در عادت
و متعارف بین الناس تصدق میکنند باو کمتر از این نمی باشد و این قول مختار ابن اثیر است در نهایه
دوم اینکه قدر مد بیان شرط است با آنکه بکشد مرد هر دو دست خود را و پر نماید هر دو کف خود را
از گندم و این مختار صاحب مجمع البحرین و محکی از قیل است در نهایه ابن اثیر و فیروزآبادی
صاحب قاموس در بیان مد آورده است که آدمی که دست و انگشتان او مستوی الخلقه باشد
هرگاه هر دو کف خود را جمع نموده انگشتان برساند چنانکه انگشتان را دراز کرده باشد
پیمانه مد است ~~که مثل باشد~~ و ادعا نموده است که من تجربه نموده ام درست یافته ام
اما ظاهرا در گندم و چیزی که در ثقل مثل او بوده باشد موافق و در غیر آن مخالف باشد
پس اگر در بیان صاحب قاموس تقیید و تخصیص باشد اوضح خواهد بود موضع دوم
مذکور است در احادیث و اخبار و آن در نزد اهل لغت مکیاله [illegible] پیمانه ایست که در وزن
آن بحساب ارطال عراقی چند قول است قول اول یک رطل و ثلث بعراقی و این مختار
شافعی و اهل حجاز است چنانچه حکایت نموده است ابن اثیر در نهایه و قرشی اخیر را در صراح اللغه
پس بنا بر این قول و این تفسیر وزن او بحساب درهم و قول مشهور را هم میرود در رطل آنچه
مذکور شود در سابق یکصد و هفتاد و سه درهم و ثلث درهم است ما بقول ثانی در رطل
موافق بعضی از علماء بحساب درهم و وزن آن معین است از بیان [illegible] بحجت تحقیق رسید بحساب
قول دوم دو رطل است بعراقی و این قول ابو حنیفه و اهل عراق عرب است

چنانچه در نهایه ابن اثیر تصریح نموده است و قرشی در صراح اللغه ثانی را نقل نموده است

پس بنا برین تفسیر این قول هر مدّ بحساب درهم دویست و پنجاه و هفت درهم و یک

بخش از هفت بخش یک درهم است شاید که اختلاف مذکور که در بیان مدّ معلوم شد بحسب

زمانها باشد چنانچه در رطل نیز معلوم شد بدانکه نزد فقهاء امامیه و مجتهدین اثنی عشریه

مکیالی است که در وزن آن بحساب رطل عراقی دو قول است قول اول یک رطل و ربع است

و این قول نیز منقول است چنانچه علامه در تحریر نقل نموده است و مستند نموده است

بروایة ضعیفه و شاذه است چنانچه محدث کاشانی و غیر او در مفاتیح و غیر تصریح نموده اند

پس اگر مراد از رطل عراقی باشد چنانچه ظاهر است هر یک مدّ بنا بر قول اول در رطل بحساب

درهم یکصد و شصت و دو درهم و نصف درهم است و بنا بر قول ثانی یکصد و شصت

درهم و پنج سبع درهم است چنانچه محقق مجلسی در رساله اوزان تصریح نموده است قول دوم

دو رطل و ربع است و این قول اقوی و مشهور ما بین علما چنانچه فاضل خراسانی در کفایه

نقل فرموده و مختار معظم اصحاب امامیه و مجتهدین اثنی عشریه است چنانچه در مدارک

و شرح قواعد فاضل هندی و مفاتیح محدث کاشانی تصریح شده است پس وزن هر یک مدّ

بنا بر قول بحساب درهم دویست و نود و دو درهم و نصف درهم است چنانچه از

حساب رطل عراقی و قول اول مخفی نیست و شهید در دروس و فاضل هندی در

شرح قواعد و فاضل اصفهانی در رساله اوزان تصریح نموده اند و بنا بر قول علامه در

زکوه تحریر و منتهی در حساب رطل عراقی چنانچه مذکور شد مقدار هر مدّ دویست و هشتاد

و نه درهم و دو سبع درهم است و بحساب مثقال یکصد و پنجاه و سه مثقال و نیم و ربع

ثمن مثقال است و هر ربع صاع است بنا بر مشهور ما بین علماء امامیه چنانچه

محقق مجلسی علیه الرحمه در رساله اوزان تصریح نموده است قال خلیله در شرح فروع

بیان نموده است که صاع بضم میم و تشدید دال بی نقطه چهار یک صاع است و صاع

~~مقابل مشهور رطل در بعضی روایات از مجتهدین مثل شیخ بهائی علیه الرحمه در حبل المتین و فاضل~~
~~خراسانی در ذخیره که قدر ربع من تبریزی است و چون خواهند که تحقیق آن نمایند~~
~~از من تبریز به پانزده مثقال چنانچه مرحوم شارح قروینی در شرح فروع~~
~~کلام صاحب حبل المتین و ذخیره مبنی است بر تقریب و در نفی مدنه تحقیق چنانچه مخفی نیست~~

و اما وزن آن در نزد ~~علماء امامیه~~ بحساب رطل عراقی یک رطل و نیم است چنانچه در

زکوة مدارک و شرح قواعد فاضل هندی و مفاتیح محدث کاشانی و حدائق محقق بحرانی تصریح

شده است دوم از اوزان شرعیه صاع است بدانکه صاع پیمانه ایست که در زمان حضرت

رسول خدا صلی الله علیه و آله شایع بوده است که وسعت چهار مدّ را یا نه رطل عراقی را مشتمل است باشد

چونکه قدر صاع بحساب رطل نه رطل است بعراقی و شش رطل است بمدنی باجماع علماء امامیه

و نصوص مستفیضه چنانچه علامه علیه الرحمه در تذکره و محقق بحرانی در حدائق نقل نموده اند چهار

رطل و نصف است برطل مکی چنانچه در مجمع البحرین تصریح شده است بحساب عراقی چنانچه حضرت

باتفاق علماء خاصه و عامه چنانچه علامه علیه الرحمه در کتاب منتهی نقل نموده است و چنانچه وارد شده

که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله به مد است مجمل است بر اینکه صاع مخصوص مبارک بوده

و اینکه صاع مشهور متعارف در عهد رسول صلی الله علیه و آله نام مشهور ما بین علماء چهار مدّ است

در مجمع البحرین ... یکصد و نود و دو مثقال است چنانچه در مجمع البحرین تصریح کرده

شرع است ... ششصد و چهار و چهار مثقال و ربع مثقال است چنانچه

هر دو مثقال را محقق مجلسی و محقق بحرانی در رساله اوزان و حدائق ذکر نموده است

یک هزار و یکصد و هفتاد درهم است چنانچه از زکوة کتاب ... و غیر مثل تاج

قزوینی در شرح فروع کلینی ظاهر نموده اند ... بحساب درهم شش هزار و یکصد و شصت

بود چنانچه مخفی نیست و در صحاح فاضل ~~...~~

و صاع که از اوزان است به پانزده مثقال صیرفی و بعبارة دیگر یک صاع یک هزار و هشتاد و پنج مثقال

صیراست که از یکمن تبریزی پانزده مثقال کمتر باشد چنانچه بعضی از فضلاء محققین ذکر نموده است
در شارح فروع کلینی ملا خلیل قزوینی ره ذکر فرموده است که هر صاعی هزار و یکصد و هفتاد درم
است و درم وزن چهل و هشت جو میانه است و ما جو میانه قزوین و اصفهان را کشیدیم چهل و هشت آن
بوزن نیم مثقال صیرفی شد و بنابرین صاع از من تبریز کمتر است به پانزده مثقال صیرفی و اکر
جو متوسط عراق عرب یا مدینه سنکین تر باشد بیشتر میشود پانصد و شصت و هشت
نصف من شاهی عباسی است که زیاده بر نهصد و سی و دو مثقال و ربع مثقال صیرفی چنانچه تصریح
محقق مجلسی است در رساله اوزان شرعیه و مثل نصف من شاهی عباسی و هشت مثقال و شش مثقال
و ربع مثقال است و بحلک من عباسی مقدار صاع سی و چهار مثقال و دو مثقال و ربع است
بصیرفی چنانچه صریح والد مرحوم است اعلی الله درجاته در تعلیقات
مثقال صیرفی است و هفت تولد الا سه ربع یک درهم چنانچه تصریح نموده است آقا فاضل بهبهانی در رساله
میزان و تحقیق صاعی که در زکوة فطره رد شده است در اخبار و کلام فقهاء وزن این صاع
~~در رساله کتاب جوهر است~~ و تفصیل انواع وزن صاع در کتاب منبر است اینجا
جناب م
بارسال توفیق اتمام دهد و هو ولی التوفیق سیم قفیز است بکسر قاف و آن
پیمانه ایست که وسعت نه صاع داشته باشد چنانچه ائمه لغت ذکر نموده اند مثل فیروزآبادی
در قاموس و ابن اثیر در نهایه و قرشی در صراح چهارم از اوزان قفیز است
و آن از جمله پیمانهای بزرگ است در صحاح و نهایه و قاموس و غیرها گفته اند که آن هشت مکوک است
لکن در نهایه با اهل عراق عرب نسبت داده است و صاحب ذخیره گفته است که قفیز پیمانه
بزرگیست و آن هشت مکوک باشد و یکیله بیست و چهار کیله است و بنابراینچه از لغت
و طب در باب قفیز نقل شد یک قفیز بیست رطل عراقی خواهد بود چنانچه تصریح کامل
استرابادی است در رساله میزان ششم از اوزان قنطار است بکسر قاف چنانچه
در کتب لغت مثل قاموس و صراح و مجمع البحرین ضبط شده است و آن از جمله وزنهای بزرگ است

کدور

ان از تقریرات مذکوره ظاهر
گشت چنانچه مخفی
م

که در طب و غیره تحقیقات نموده اند و در تفسیر آن در نزد ائمه لغت و غیره اقوال است مختلفه
یکی هزار و دویست اوقیه است و این مختار معاذ بن جبل است از لغویین بحکایت قرشی ره
در صراح اللغة دوم هزار و دویست اوقیه است و هر اوقیه بزرگتر است از کوه احد و این مختار
صاحب معانی الاخبار است در تفسیر قنطار از حسنات سیم وزن آن چهل اوقیه است
از طلا و این مختار یکی از جمله تفسیرهای صاحب قاموس است چهارم صد و بیست رطل است
و این قول بعضی است از لغویین چنانچه در صراح حکایت نموده است و معمول به نزد
اطباء است چنانچه فاضل استرابادی در رساله میزان تصریح نموده است پنجم صد رطل است
از طلا یا از نقره و این یکی از جمله تفسیرهای مذکوره در قاموس است ششم هزار مثقال
طلا است و این نیز از جمله تفسیرهای صاحب قاموس است هفتم هزار و دویست مثقال
طلا است و این در قاموس از جمله تفسیرهای قنطار مذکور است هشتم چهار هزار مثقال
طلا است و این مختار ثعلب از ائمه لغت است بحکایت ابن اثیر در نهایه و صاحب مجمع البحرین
نهم پانزده هزار مثقال است از طلای خالص و هر مثقال بیست
و چهار قیراط است که کوچک تر آن مثل کوه احد است و بزرگتر آن ما بین آسمان و زمین
و این وارد در حدیث شریف است چنانچه صاحب مجمع البحرین و غیره نقل نموده اند دهم
هفتاد هزار مثقال طلا است و این از جمله تفسیرهای مذکوره در قاموس است یازدهم
هشتاد هزار مثقال طلا است و این مختار بعضی است از لغویین بحکایت در مجمع البحرین دوازدهم
از جمله تفسیرهای صاحب قاموس است دوازدهم عبارت است از یک پوست گاو
که از طلا کنند و این مختار قرشی است در صراح و یکی از تفاسیر صاحب قاموس و مجمع البحرین
است سیزدهم عبارت است از مال کثیر عظیم و این مختار شیخ جلیل ابو علی طبرسی است
در تفسیر مجمع البیان چهاردهم عبارت است از جمله کثیره مجهوله از مال و این مختار
بعضی است بحکایت ابن اثیر در نهایه پانزدهم وزنی در نزد عرب معروف نیست
از لغویین م

فاضل استرابادی
د م

و نهایه م

از بلد قنطار م م

واین مختار ابو عبید است و مقنطره که در آیه شریفه قناطیر مقنطره وارد شده است

مراد از آن مکمله است بنابر مشهور مثلا انکه میگویند بدره مبدره و الف مؤلفه

یعنی کامل و تمام بی نقصان و شش از آن و دراهم مدرهمه و دنانیر مدنره حاصل یعنی محصله

و مجعوله چنانچه در مجمع البحرین و مجمع البیان محقق شده است یا مراد از آن مضعف است

مثل قناطیر چونکه اول جمع است عبارت است از نه و مقنطره عبارت است از ... ب

بیست و این مذهب فراء است بحکایت مجمع البحرین هفتم از اوزان ...

اکثر از اوزان متعارفه محمودی که در هند است که اهل هند وزن بیست و پنجاه و دو جو موافق اعتدال ...

بجهت تفاوت جوها کاهی کمتر و کاهی بیشتر نیز امده و بنابر انکه دویست و پنجاه و دو جو باشد

توله بحد درم سه قیراط خواهد بود و بحساب مثقال سه مثقال و نیم و سه قیراط باشد

هشتم از اوزان شرعی وقر است و بعضی بکسر واو و سکون قاف و در تفسیر آن چند قول است

یکی خروار شتر و این مختار قرشی است و در صحاح ... بار گران یا اعم از سبک و گران

بدون اختصاص بدابه و این مختار صاحب قاموس است ... اینکه اکثر استعمال وقر

~~در کلام عرب در بار بغل و حمار است و این مختار جوهری است در صحاح چنانچه ...~~

و ... وقر بکسر واو عبارت است از بار لیکن اکثر استعمال آن در بار بغل و حمار است

و این مختار ابن اثیر است در نهایه و جوهری است در صحاح نهم از اوزان شرعی وسق است

بفتح واو و سکون سین مهمله بنابر تصریح ائمه لغت مثل ابن اثیر در نهایه و صاحب مجمع البحرین بلکه ظاهر

از بعضی اکثر اهل لغت فتح است و وزن وسق فلس است و جمع آن وسوق است مثل فلوس لیکن

بعضی حکایت کسر واو از بعضی لغوی کرده است و جمع آن اوساق کرده است مثل حمل و احمال

و آن شصت صاع است چنانچه از مجمع البحرین و غیره ظاهر میشود و وسق از جمله اوزانی است

که مقدار آن شصت صاع است چنانچه در کتب لغت مثل قاموس و صراح و صحاح و نهایه و در

قاموس و صراح و صحاح مذکور است که وسق یعنی بار یک شتر نیز آمده است و شصت صاع

سیصد

و این قیاس بنا بر افضلیة المتأخرین محقق استرابادی در رساله مذکور ذکر نموده است

سیصد و بیست رطلات در نزد اهل حجاز و چهارصد و هشتاد رطلات در نزد اهل عراق

بنابر اختلاف ایشان در مقدار صاع و مد چنانچه ابن اثیر در نهایه تصریح کرده است بدانکه وسق

شصت صاع است باجماع علماء امامیه و نصوص مستفیضه چنانچه علامه علیه الرحمه در تذکره

نقل نموده است بحساب مد دویست و چهل مد است و بحساب رطل عراقی یانصد و چهل رطل است

و بحساب درهم هفتاد هزار و دویست درهم است و بحساب مثقال شرعی چهل و شش هزار و هشتصد

و دو پنجاه و پنج مثقال است بصیرفی چنانچه فاضل اصفهانی در رساله اقدار ذکر نموده است و بحساب

من تبریز پنجاه و نه من و یکصد و هشتاد مثقال و بحساب ... دار المحن و المعمم

خبر ثمان مقدار پنجاه و یکمن و ندانستار است و من مجموع پنج وسق که مقدار نصاب زکوة است

در غلات اربع که گندم و جو و خرما و انگور و مویز باشد بحساب صاع سیصد صاع است و بحساب

رطل عراقی دو هزار و هفتصد رطل است

هزار و دویست ... است چنانچه مخفی نیست و بحساب ...

چنانچه غیر مخفی است و صریح جمعی است از علماء امامیه مثل علامه در تذکره و محقق در نافع و شرایع

~~و بحساب مثقال شرعی یکصد و هفتاد و چهار هزار و دویست و هفتاد و پنج مثقال~~

~~چنانچه فاضل مجلسی علیه الرحمه در رساله اقدار تصریح نموده است~~ و بحساب ... سیصد و پنجاه

و یکمن و ... است و بحساب من تبریزی هرگاه من تبریزی ششصد مثقال باشد مقدار

پنج وسق سیصد و هفت من و ثمن یکمن میشود که عبارت از هفتاد و پنج مثقال ... مثقال

و این مختار مقدس مجلسی است در حدیقة المتقین و هرگاه من تبریزی عبارت باشد از هفتصد و بیست مثقال

چنانچه اقوی است مقدار مجموع پنج وسق دویست و پنجاه و شش من ... است از من یعنی

بنقصان چهل و پنج مثقال و بحساب شاهی مقدار پنج وسق یکصد و پنجاه و سه من

و نصف من و نصف ثمن من است چنانچه محقق مجلسی در رساله اقدار بیان نموده است

و این موقوف است بر بیانی چونکه نصف من بنابر این حساب ششصد مثقال است و ربع من

سیصد مثقال است پنجاه با اصطلاح اصفهان که ثمن من باشد یکصد و پنجاه مثقال است

بیست و پنج باصطلاح اصفهان که نصفش باشد هفتاد و پنج مثقال است و نیم و هفت مثقال و نصف مثقال است پنج نان بحساب مثقال و سه ربع مثقال است دو نان نه مثقال و ربع و نیم مثقال است و بعبارهٔ دیگر مقدار پنج وسق من شاهی که در من تبریز است یکصد و پنجاه و سه من و نیم و بیست و پنج درم است چنانچه صریح مقدس مجلسی است در حلیة المتقین و هذا بحساب تبریز کما هو المعهود است و مساوی هشت عباسی پول سیاه است دویست و هشتاد و هفت من و سه چارک و پنجاه درم و پانزده مثقال صراف چنانچه بعضی از فضلاء معاصرین بیان نموده است و بحساب وزن منک سی شاهی سیصد و هفت من و پنج سیر است و بحساب وزن منک عباسی دار البلاء و الملاذ خوزستان دویست و پنجاه و پنج من و سی و هفت سیر و نیم است و بعبارهٔ دیگر دویست و پنجاه و شش من الا دو سیر و نیم است چنانچه والد مرحوم اعلی الله مقامه در تعلیقات فرموده اند و این تحقیق مذکور در نصاب غلات بنابر اقوی و مشهور ما بین علما در رطل است که رطل عبارت از صد و سی درم باشد و مراد از رطل عراقی باشد و اما تحقیق نصاب غلات بنابر قول علامه علیه الرحمه در رطل مذکور شد که مقدار پنج وسق بحساب رطل دو هزار و هفتصد رطل است و چون سابق تحقیق شد که هر رطلی بقول علامه یکصد و بیست و هشت درهم و چهار سبع درهم است پس عدد دراهم یک رطل بقول علامه علیه الرحمه در نصاب غلات یکصد و بیست و هشت درهم و چهار سبع درهم است و عدد دراهم دو رطل ضعف آن مذکور است که عبارت باشد از دویست و پنجاه و هفت درهم و یک سبع درهم و عدد دراهم صد رطل دوازده هزار درهم و هشتصد و پنجاه و هفت درهم و سبع درهم است و عدد دراهم دویست رطل بیست و پنج هزار و هفتصد و چهارده درهم و دو سبع درهم است و عدد دراهم هزار رطل یکصد و بیست و هشت هزار و پانصد و هفتاد و یک درهم و سه سبع درهم است پس عدد دراهم دو هزار رطل ضعف عدد دراهم هزار رطل است که عبارت باشد

از

از دویست و پنجاه و هفت هزار درهم و یکصد و چهل و دو درهم الا سبع درهم است و بعبارهٔ دیگر دویست و شصت و شش هزار درهم و یکصد و چهل و دو درهم و شش سبع درهم است و عدد دراهم هفتصد رطل هفت برابر عدد دراهم صد رطل است که عبارت باشد از نود هزار درهم باشد بیانش آنست که حاصل ضرب هفت در دوازده هزار هشتاد و چهار هزار درهم است و حاصل ضرب هفت در هشتصد و پنجاه و شش صد است که پنج هزار و ششصد درهم باشد و حاصل ضرب هفت در پنجاه درهم سیصد و پنجاه میشود و حاصل ضرب هفت در هفت درهم چهل و نه درهم است و حاصل ضرب هفت سبع درهم هفت سبع است که یک درهم صحیح باشد در جملهٔ عدد و بعد از جمع حواصل مقصود حاصل است پس معلوم شد که دو هزار و هفتصد رطل حاصل از پنج وسق نصاب غلات بقول علامه بحساب درهم وزن سیصد و پنجاه و شش هزار درهم و یکصد و چهل و دو درهم است و اما بیان وزن آن بحساب مثقال صیرفی مخفی نیست که دو هزار رطل بحساب مثقال صیرفی یکصد و نود و چهار هزار و نهصد و نود و نه مثقال و نصف مثقال و سه سبع و نصف سبع است و مراد از سه سبع بیست شعیره و چهار سبع شعیره است و مراد از نصف سبع تخمیناً سه شعیره و سه سبع شعیره است بیانش آنست که دویست هزار درهم بقول علامه یکصد و پنج هزار مثقال صیرفی است و پنجاه و هفت هزار درهم بیست و نه هزار و نهصد و بیست و نه مثقال و نیم و بیست شعیره و چهار سبع شعیره است و یکصد درهم پنجاه و دو مثقال و نیم است و چهل درهم بیست و یک مثقال است و دو درهم و شش سبع درهم یک مثقال است و سه سبع مثقال و نصف سبع مثقال و هفتصد رطل بحساب مثقال صیرفی چهل و هفت هزار و دویست و پنجاه مثقال است و بعد از جمع مثقال هر دو جزء مطلوب عدد مثقال صیرفی پنج وسق نصاب غلات بقول علامه علیه الرحمه حاصل میشود و تفصیل نصاب غلات بقول علامه بحساب من و غیره بعد از تحقیق مذکور در رطل متصور مخفی نیست بر اهل ذکاوت کسی که در بهره در حساب اشتغال باشد

در اوزان شرعی

و بعد از فراغ از تحقیقات شریفه بعون خالق البریه در اوزان حلّی و فرعی شروع شد بعنوان
در نتیجه مقصد اصلی تحقیق کرده شد بدانکه […] در رسالۀ سابقه مذکور شد که از برای کرّ دو مقدار است
یکی باعتبار وزن و دیگری باعتبار مساحت امّا باعتبار اوّل پس هزار و دویست رطل است
پس وزن کرّ باعتبار رطل هزار و دویست رطل است باتفاق مجتهدین ائمّۀ اثنی عشریه چنانچه
علامه علیه الرحمه در کتاب منتهی نقل فرموده است و غیر او از علماء امامیه بتفصیلی که گذشت
ذکر کرده و مراد از رطل رطل عراقی است بنا بر اقوی و مشهور ما بین علما چنانچه مذکور شد
محققان و هر رطلی بنا بر قول مشهور یکصد و سی درهم شرعی است و هر درهمی چهل و هشت جو متوسط است
پس وزن کرّ بحساب شعیر هفت هزار هزار و یکصد و چهل هزار جو متوسط است
بحساب درهم بنا بر قول مشهور در هر رطل یکصد و پنجاه و شش هزار درهم است
چون هر رطل عراقی یکصد و سی درهم است چنانچه محققان گفته‌اند و اصل کرد […]
بحساب رطلها و مضروب هزار رطل در صد درهم یکصد هزار درهم است و مضروب
هزار رطل در سی درهم سی هزار درهم است و مضروب دویست رطل در صد درهم بیست
هزار درهم است و مضروب دویست رطل در سی شش هزار درهم است و بنا بر قول
علامه در هر رطل وزن کر بحساب درهم یکصد و پنجاه و چهار هزار و دویست و هشتاد و دو
درهم الا سبع دو درهم است و بحساب مثقال شرعی یکصد و نه هزار و دویست
مثقال است چنانچه شیخ بهائی علیه الرحمه در حبل المتین و غیر آن مثل رسالۀ کریه فاضل […]
صفهانی در رسالۀ اقدار و مرحوم والد علامه معاصر در تعلیقات بیان فرموده‌اند و بحساب
مثقال صیرفی هشتصد و هشتاد و یک هزار […] مثقال است چنانچه والد مرحوم علامه معاصر در
تعلیقات و محقق مجلسی در رسالۀ اقدار بیان فرموده‌اند و بحساب مدّ پانصد و بیست و یک
مدّ و تسع از مدی چه کر دویست و پنج […] رطل صد مدّ است چهارصد و پنجاه رطل
دویست مدّ است نهصد رطل چهارصد مدّ است پس صد رطل که تسع نهصد باشد

تسع چهارصد مدّ است که عبارت باشد از چهل مدّ و چهار تسع از یک مدّ پس هزار رطل چهارصد و
چهل مدّ است با چهار تسع از یک مدّ و دویست رطل هشتاد مدّ است و هشت تسع از
یک مدّ و بعبارۀ دیگر هشتاد و یک مدّ است الا تسع یک مدّ و بعد از جمع حاصل هر دو جزء مطلوب
مقصود حاصل است و بحساب صاع صد و سی و سه صاع و ثلث صاع است چنانچه
والد مرحوم علامه معاصر در تعلیقات فرموده است و مقدار صاع بنک هشت عباسی چنانچه مذکور شد
سی و هشت […] و شش مثقال و ربع مثقال است پس حصول مطلوب موقوفست بر دو عمل حسابی
یکی ضرب صد صاع در سی و هشت […] و شش مثقال و ربع […] که حاصل
الضرب صد در سی و هشت […] و پنج من […] و حاصل ضرب صد صاع در شش مثقال و ربع
ششصد و بیست و پنج مثقال است که سی و نه […] مثقال باشد و دیگری حاصل ضرب
سی و سه صاع در سی و هشت […] و شش مثقال و ربع […] باشد که حاصل ضرب سه صاع
در سی و هشت […] بیست و […] نیم است و […] در شش مثقال و ربع صد و هشتاد و دو
هفت مثقال و دو ربع که یازده […] و نیم مثقال و دو ربع مثقال باشد و حاصل ضرب
سه صاع در سی و هشت […] شش […] مثقال و ربع دو من سی و پنج […] و دو مثقال
و سه ربع و ثلث صاع دویست و چهار مثقال و سه ربع است که دوازده […] و نیم
و چهار مثقال و سه ربع باشد پس کر وزن که بعد از جمع حاصل مقدار صد و بیست و […] من
الا بیست مثقال است و مقدار صاع بنک […] عباسی چنانچه […] تحقیق […] سی و چهار
و دو مثقال و ربع است پس حاصل ضرب صد صاع در سی و چهار […] هشتاد و پنج من […] و حاصل ضرب
صد صاع در دو مثقال و ربع دویست و بیست و پنج مثقال است که دوازده […] و نیم
باشد و حاصل ضرب سی صاع در سی و چهار […] بیست و پنج من و نیم است و حاصل ضرب
سی صاع در دو مثقال و ربع شصت و هفت مثقال و نیم […] سه […] و نیم و چهار
مثقال و دو ربع و ثلث صاع دویست و چهار مثقال و سه ربع که یازده […] و شش مثقال

بنك هشت عباسی

و حاصل ضرب سه صاع در سی و چهار […] و نیم […]
و حاصل ضرب سه صاع در دو مثقال و ربع […] مثقال
و سه ربع است

وسه ربع باشد وبعد از جمع حصول کر شرعی بسنگ تبریز عباسی صد و سیزده من و سی مثقال است

وبحساب سنگ تبریز قدیم هر گاه من تبریز ششصد مثقال باشد بنا بر قول صاحب وافی

وزن کر بحساب رطل عراقی یکصد و سی و شش من و نیم تبریز است چنانچه ملا خلیل قزوینی

ره در شرح فروع کلینی بیان نموده است ونقل عبارت او خالی از فایده نیست وان این

است که مکرر جو میانه را کشیدیم در صفاهان و قزوین و وزن چهل و هشت جو موافق نیم مثقال

صیرفی شد و چون من تبریز ششصد مثقال صیرفی است پس وزن کر بحساب رطل عراقی

وبنا بر اینکه مراد برطل وزن باشد صد و سی من بوزن تبریز که در این زمانه متعارف است

در بلاد عجم لیکن چون گندم متوسط عراق عرب و مدینه سنگین تر است بیشتر میشود پس بهتر این است

که اشرفی طلای مسکوک رومی را معیار سازیم زیرا که آن موافق مثقال شرعی است و موافق چهار

سدس و نیم مثقال صیرفی است پس چهار اشرفی سه مثقال صیرفی است و چون هفت مثقال

شرعی بوزن ده درهم است پس میگوییم که وزن رطل عراقی موافق نود و یک اشرفی است

و وزن نود و یک اشرفی موافق شصت و هشت مثقال صیرفی و یک سدس و نیم مثقال

صیرفی است پس کر بحساب رطل عراقی صد و سی و شش من و نیم بوزن تبریز است تمام شد

کلام شارح فروع کلینی و هرگاه من تبریز عبارت باشد از هفتصد و بیست مثقال

بنا بر قول مشهور ما بین علما چنانچه گذشت تحقیق آن وزن کر دویست و ده من و نیم و پنج استار

و ده مثقال صیرفی است ~~وبحساب ... هشت شصت و ... و ربع من~~

~~چنانچه محقق مجلسی و فاضل مجلسی ره در حدیقه و در رساله مقدار شرعی بیان نموده اند مخفی~~

~~نیست که این صحیح است بر اینکه من تبریز یکهزار و دویست مثقال صیرفی باشد چونکه چهل من~~

~~چهل و هشت هزار مثقال است و بیست من بیست و چهار هزار مثقال است هشت من~~

~~نه هزار و ششصد مثقال است پس مجموع حاصل هشتاد و یکهزار و ششصد مثقال~~

~~صیرفی است با ... سیصد مثقال ... باشد ربع من عبارت از ... و ده ...~~

یکهزار باشد

بنا بر تبریز یکصد و سی من تبریز است

دربادی نظر

بیانش آنست که چون هر رطلی بنا بر مشهور شصت و هشت مثقال و ربع است پس باید ده هزار رطل

وزن کر را اولا ضرب کرد در شصت و هشت مثقال و ربع و بعد از آن دویست رطل را ثانیا ضرب کرد

در وزن رطل عراقی و زیر این حصول مقصود موقوفست بحصول رطل بمثقال مثقال این

اما اول وان موقوفست بر شش عمل ضرب حسابی یکم ضرب هزار رطل در شصت مثقال

بیانش آنست که حاصل ضرب صد رطل در شصت مثقال شش هزار مثقال است چونکه ضرب

ده رطل در شصت مثقال ششصد مثقال است و ضرب بیست رطل در شصت مثقال هزار و دویست

مثقال است پس ضرب چهل رطل در شصت مثقال دو هزار و چهارصد مثقال است و ضرب هشتاد رطل

در شصت مثقال چهار هزار و هشتصد مثقال است و ضرب صد رطل در شصت مثقال شش

هزار مثقال است و ضرب سیصد رطل در شصت مثقال هیجده هزار مثقال است و ضرب ششصد رطل

در شصت مثقال سی و شش هزار مثقال است و ضرب چهارصد رطل در شصت مثقال بیست و چهار

هزار مثقال است پس ضرب هزار رطل در شصت مثقال شصت هزار مثقال است دوم ضرب

هزار رطل در هشت مثقال بیانش آنست که حاصل ضرب ده رطل در هشت مثقال هشتاد مثقال است

و حاصل ضرب بیست رطل در هشت مثقال یکصد و شصت مثقال است و ضرب چهل رطل در هشت

مثقال سیصد و بیست مثقال است و ضرب هشتاد رطل در هشت مثقال ششصد و چهل مثقال است

و ضرب صد رطل در هشت مثقال هشتصد مثقال است و ضرب سیصد رطل در هشت مثقال دو هزار و

چهارصد مثقال است و ضرب ششصد رطل در هشت مثقال چهار هزار و هشتصد مثقال است و ضرب

چهارصد رطل در هشت مثقال سه هزار و دویست مثقال است پس حاصل ضرب هزار رطل

در هشت مثقال هشت هزار مثقال است سیم ضرب هزار رطل در ربع مثقال بیانش

آنست که هزار ربع مثقال پانصد نصف مثقال است که آن دویست و پنجاه مثقال است

چهارم ضرب دویست رطل در شصت مثقال بیانش آنست که ضرب ده رطل در شصت مثقال

ششصد مثقال است و ضرب بیست رطل در شصت مثقال هزار و دویست مثقال است

وضرب چهل رطل در شصت مثقال دو هزار و چهار صد مثقال است و ضرب هشتاد رطل در شصت مثقال
چهار هزار و هشتصد مثقال است و ضرب صد رطل در شصت مثقال شش هزار مثقال است
پس ضرب دویست رطل در شصت مثقال دوازده هزار مثقال است پنجم ضرب دویست رطل
در هشت مثقال و یا نزدانست که حاصل ضرب یک هزار و ششصد مثقال است و تبقریبات
سابقه مستغنی است از تفصیل بیانی ششم ضرب دویست رطل در ربع مثقال و یا نشو
چونکه دویست ربع مثقال صد نصف مثقال میشود و صد نصف مثقال پنجاه مثقال است
پس حاصل ضرب هزار رطل در شصت و هشت مثقال و ربع شصت و هشت هزار و دویست
و پنجاه مثقال است و حاصل ضرب دویست رطل در شصت و هشت مثقال و ربع سیزده هزار و
ششصد و پنجاه مثقال است پس هزار و دویست رطل که وزن کر شرعی بحساب مثقال
صیرفی بعد از جمع حاصل هر دو جزء مطلوب هشتاد و یک هزار و نهصد مثقال است
و اما ثانی که تحویل مثقال باشد بمن تبریزی هفتصد و بیست مثقالی چون که هزار مثقال صیرفی
من تبریزی مذکور یک من و دویست و هشتاد مثقال است و چون هر هزاری بنا بر صحت مزبور
هیجده مثقال صیرفی است پس یکصد و هشتاد مثقال که ربع من است ده هزار است و
پنج هزار و ده مثقال است پس هزار مثقال یک من و یا نزده هزار و ده مثقال است و دو هزار
مثقال دو من و سی هزار و ده مثقال و بعبارة دیگر دو من نیم و یا نزده هزار و دو مثقال
چهار هزار مثقال پنج من و چهار هزار و هشت مثقال است و بیست هزار مثقال بیست و دو من
و هشت هزار و شانزده مثقال است و ده هزار مثقال بیست و هفت من است بی زیاده و نقصان
بیست هزار مثقال پنجاه من تبریزی مزبور است و چهل هزار مثقال یکصد من تبریزی مزبور است
شصت هزار مثقال یکصد و پنجاه من و هشتاد و یک هزار مثقال دویست و یک من و
یا نزده هزار است و ده مثقال است و نهصد مثقال یک من و ده هزار است پس هزار و
دو دویست رطل عراقی وزن کر شرعی بحساب من تبریزی هفتصد و بیست مثقالی

دویست و ده من و نیم و پنج هزار و ده مثقال است بدون خطا بی در اصل حساب
بعون الله الملک الوهاب لیکن بادی نظر دلالت بر فکر و فی الحقیقة نظر
انست که هر گاه من تبریزی هفتصد و بیست مثقال باشد و رطل عراقی بمثقال صیرفی شصت
و هشت مثقال و ربع مثقال باشد پس هزار من تبریزی ده رطل عراقی و نصف رطل
و سه مثقال صیرفی و سه ربع مثقال صیرفی است چنانچه محقق بحرانی در حدائق بیان نموده اند و توضیح این
مقال این مقصود موقوف است بر عمل ضرب پس ضرب ده رطل در شصت مثقال
ششصد مثقال است و ضرب ده رطل در هشت مثقال هشتاد مثقال است و ضرب
ده رطل در ربع مثقال دو مثقال و نیم مثقال است و ضرب نصف رطل
در شصت مثقال سی مثقال است و ضرب نصف رطل در هشت مثقال چهار مثقال
است و ضرب نصف رطل در ربع نصف ربع است که ثمن باشد و بعد از جمع حاصل
ضرب هفتصد و شانزده مثقال و دو ربع و ثمن است و با اضافه سه مثقال صیرفی و سه ربع
مثقال صیرفی بر حاصل جمع حاصل مقصود حاصل میشود و هو من کر شرعی من تبریزی
هفتصد و بیست مثقالی یکصد و سیزده من و سه ربع من و سی و چهار مثقال صیرفی
و پنج جزء از شانزده جزء از یک مثقال است چنانچه محقق بحرانی در حدائق بیان نموده اند
و بعبارة اخری یکصد و سیزده من و سی هزار و سی و چهار مثقال صیرفی و پنج جزء از
شانزده جزء از یک مثقال است و بیان این موقوف است بر قسمت نمودن عدد ارطال
کر شرعی را که هزار و دویست رطل باشد بر عدد من تبریزی مذکور خارج قسمت
مقصود است چنانچه مخفی نیست بر محاسب جانب و اما جواب من شاهی
شصت و هشت من و ربع من است چنانچه محدث مجلسی و فاضل مجلسی در حدیقه و رساله
مقدار شرعیه بیان نموده اند مخفی نیست که این مبنی است بر اینکه من شاهی یک هزار و دویست
مثقال صیرفی باشد چونکه چهل من چهل و هشت هزار مثقال است و بیست من بیست

و چهار هزار مثقال است هشت من نه هزار و ششصد مثقال است پس مجموع هر اصل ده هشتاد
و یکهزار و ششصد مثقال صیرفی است یا که سیصد مثقال صیرفی باشد ربع من عبارت است
از او سه و هر گاه من شاهی یک هزار و دویست و هشتاد مثقال صیرفی باشد
چنانچه والد مرحوم اعلی الله مقامه در تعلیقات فرموده اند وزن کر بحساب من شاهی عباسی
شصت و چهار من الا بیست مثقال است و وزن کر را مقدس مجلسی علیه الرحمه در حدیقه
یکصد و سی و شش من نیم کوفته است بسنگ شاه که ضعف من تبریز باشد لکن به تبریز
طرقه افتاده است چنانچه گفته است که بهتر آنست که کر بحسب من صد و سی و شش من نیم
بسنگ شاه بوده باشد تا بهمه اقوال و احتیاط عمل شرعا باشد بنا بر آنکه مثقال شرعی
صیرفی یکی بوده باشد و این قول هر چند خالی از احتیاط نیست لیکن نظر بلزوم حرج
و دین سهله سمحه اقوی و صحیح پیش علما قدس الله اسرارهم است چنانچه از کلام فاضل اصفهانی
در رساله اوزان شرعیه صحیح عند جمیعهم مشهوره ظاهر میشود پس لازم از تقریرات مذکوره
محصل کلام فی الحقیقه آنست که وزن کر شرعی دفعه در بلاد عجم **بسنگ سی شاهی**
که هر منی ششصد مثقال است و هر استاری پانزده مثقال صد و سی و شش من نیم است
و بسنگ هشت عباسی تبریزی که هر منی عبارت از ششصد و چهل مثقال باشد
صد و بیست و هشت من و کلا بیست مثقال است **و بسنگ نه عباسی** که هر منی عبارت
از هفتصد و بیست مثقال صیرفی است و هر استاری هجده مثقال است یکصد و سیزده من
و سیزده من نیم و ده استار و بعبارت دیگر یکصد و سیزده من و سی استار است چنانچه
ذکر آن در ضمن تحقیق حساب صاع که شرعی مثل سنگ هشت عباسی یا زیاد از مذکور است
بقلیلی چنانچه مذکور شد در وزن تحقیقی کر شرعی مقابل بادی النظری **و بسنگ ده عباسی**
که هر منی هشتصد مثقال صیرفی است و هر استاری بیست مثقال است صد و ده من و ربع من
که سیصد مثقال باشد و نصف ربع من که پانزده استار بوده باشد **و بسنگ**

پانزده عباسی

پانزده عباسی شاهی معمول قدیم دار السلطنه اصفهان شصت و هشت من ربع من یعنی
سیصد مثقال صیرفی چنانچه در ضمن من شاهی که شرعی مذکور شد **و بسنگ شانزده عباسی شاهی**
معمول دار السلطنه اصفهان فی سنه ١١٩٤ شصت و چهار من الا بیست مثقال است چنانچه
ضمنا در باب مذکور شد و اما وزن کر بنا بر قول علامه علیه الرحمه در وزن رطل
عراقی **بحساب مثقال صیرفی** هشتاد و یک هزار مثقال صیرفی است بدون زیاده و نقصان
چنانچه والد مرحوم اعلی الله مقامه در تعلیقات و فاضل صاحب بحار در رساله اوزان بیان نموده اند
و بحساب من شاهی شصت و هفت من و نصف من چنانچه در رساله اوزان صاحب بحار
تصریح نموده است و اما اوزان کر بنا بر قول علامه در رطل ظاهر است بر صاحب
بصیرت و ذکا محاسب [illegible] با ذکاوت و فطنت **و اما طریق ثانی در معرفت قدر کر**
مساحتی بدانکه مساحت از جمله اعراض متصل است و آن در لغت عبارت است از
ذرع کردن بتصریح لغویین و در اصطلاح علم حساب عبارت است از تحصیل خطی
یا سطحی یا جسمی مثل یا چند مثل مقداری معین یا چند مثل جزو او یا چند مثل و جزو خطی
یا اجزاء او از نصف و ثلث و ربع مثلا و هر یک از خط و سطح که مساحت آن مطلوب است
آنرا ممسوح خوانند و مقدار معین را ممسوح به گویند و آنهم خطی است با اجزاء معلوم است
قسمت کرده باشند مثلا ذراع و قصبه و اگر ممسوح سطح باشد ممسوح به مربع خط مذکور
و آن سطحی است که احاطه میکند بآن چهار خط که هر یک مساوی ذراع اند و اگر ممسوح جسم
باشد ممسوح به مکعب آن خط معین است و آن جسمی است که احاطه میکند بآن شش
سطح که هر سطحی مربع ذراع باشد یعنی جسمی که هر یک از طول و عرض و عمق او ذراعی باشد
و فی الحقیقه مساحت در عرف علماء حساب عبارت است از علم بقوانین و قواعد حسابی که ممکن
باشد بسبب آن قواعد و قوانین استعلام مذکور یا عبارت است از ملکه که بآن قدرت
داشتن حاصل باشد بر استعلام مزبور و تفصیل این در کتب حساب است مثل حساب نجاتی و شیخ رئیس

وغیراو مثل خلخالی و سبزواری و کفایه و جواد و حکیم و لباب مذکور است و صاحب کنز بموجب عبارت است
درین موضع و مقصود اصلی است در حساب کر شرعی عبارت است از استعلام بچیزی
که در باب آن از مکعب شبرها و ابعاض او از نصف و ثلث و ربع شبر تا اینکه حاصل شود
معرفت باینکه این آب بنصاب شرعی بالغ است یا نه زیرا که محکوم شرعی است کر بتر او
در نزد اکثر علما اصحاب آنست که مشتمل باشد بچهل و دو شبر و هفت ثمن آبی که هر یک ازین ابعاد
مکعب حط شبر است و بکری هفت ثمن مکعب آن حط است و این است معنی اینکه کر
چهل و دو شبر و هفت ثمن شبر است چنانچه تحقیق نموده است بعضی از محققین مجتهدین مثل
شیخ بهائی علیه الرحمه در حبل المتین و سایر مصنفات و در تبیان قدر کر باعتبار مساحت اختلافی است
عظیم ما بین علما و مجتهدین امامیه اثنی عشریه و اقوالی است جسیم ما بین فقهاء متشرعه چنانچه
فاضل خراسانی در ذخیره و کفایه و محقق بحرانی در حدایق ناضره نقل نموده اند و مرجع
خلاف بشش قول است فی الحقیقه قول اول آنست که هر یک از طول و عرض و عمق کر
سه شبر و نیم باشد باشبار مستویة الخلقة که مجموع آن چهل و دو شبر و هفت ثمن شبر می باشد
و این قول مذهب شیخ مفید و شیخ ابوجعفر طوسی و اکثر فقهاء اثنی عشریه است چنانچه علامه در منتهی
و شیخ بهائی در حبل المتین و غیراو از مصنفات نقل نموده اند قول ثانی آنست که هر یک
از طول و عرض و عمق کر سه شبر باشد چنانچه مجموع آن بیست و هفت شبر مکسر باشد و این قول
مذهب ابن بابویه قمی و باقی مجتهدین قمیین است و ظاهر سید ابن طاوس است چنانچه شیخ
بهائی علیه الرحمه در رساله کر عربی قائل آخر را حکایت نموده است و مختار بسیاری از
متاخرین است مثل علامه در کتاب مختلف و محقق شیخ علی در حاشیه مختلف و شهید ثانی در روضه
و روض الجنان و مقدس اردبیلی در شرح ارشاد و مقدس مجلسی در حدیقه و میل علامه و شیخ
بهائی علیه الرحمه در کتاب نهایة الاحکام و حبل المتین و رساله کر عربی نیز باین قول است
قول ثالث آنست که کر یکصد شبر مکسر است تقریبا و این قول مذهب شیخ ابن الجنید است

چنانچه تحقیق او خواهد آمد انشاء الله

چنانچه

چنانچه در ذکری و مدارک و حبل المتین و حدایق و غیر اینها نقل نموده اند قول رابع
آنست که کر مقدار ده شبر و نیم است بدون تکسیر و چه مراد از حدیث و اید سه شبر و نصف
در سه شبر و نصف عمل ضرب نیست بلکه جمع است و لفظ فی در کلام معصوم علیه السلام بمعنی
مع است و این قول مذهب شیخ قطب الدین راوندی است در کتاب حل معقود از جمل
عقود که از جمله مشاهیر مجتهدین است چنانچه علامه در کتاب منتهی و شهید در ذکری
و محقق شیخ علی در شرح قواعد و سید در مدارک و شیخ بهائی علیه الرحمه در حبل المتین و غیراو
از مصنفات و فاضل هندی در شرح قواعد علامه حلی و محدث کاشانی در مفاتیح و بحرانی
در حدایق نقل نموده اند قول خامس آنست که مقدار کر سی و شش شبر مکسر است
و این قول ظاهر محقق است در معتبر بحکایت در مدارک و حدایق و سید در مدارک و محدث
کاشانی در مفاتیح باین قول مایل اند قول سادس آنست که در مقدار کر اکتفا باید
کرد بهر چیزی که روایت شده است و این قول سید جمال الدین ابن طاوس علیه الرحمه است
چنانچه شهید در ذکری و صاحب مدارک و مفاتیح و حدایق نقل نموده اند مخفی نماند
که قول اول اقوی و مؤید است بتاییدات عظمی و معتضد است باعتضاد اشتهار یکی شهرت
ما بین علما بشهرت محصله و مطلقه و شهرت محکیه در ذکری و در منتهی و مدارک و ذخیره و کفایه
و شرح قواعد فاضل هندی علیه الرحمه و شیخ بهائی در رساله اثنی عشریه مسائل طهارة و در رساله
کر عربی و فارسی و محدث کاشانی در مفاتیح و صاحب بحار در رساله اوزان و شیخ بحرانی در حدایق
و شارح کبیر نافع ادعای شهرت بدین قول نموده اند و ثانی معمول به اکثر اصحاب و فقها چنانچه
علامه در منتهی و شیخ بهائی در رساله اثنی عشری و رساله کر فارسی و مقدس مجلسی در حدیقه
نقل نموده اند و اکثر اصحاب ملزوم شهرت در میان اصحاب است چنانچه از کلام منتهی علامه هم
درین موضع ظاهر میشود و ثالث معمول الاحتیاط است در اغلب رجال و اقرب بحینا چنانچه
فاضل هندی در شرح قواعد علامه حلی و مقدس مجلسی در حدیقه و علامه نامرحوم میرسید علی

در شرح کبیر نافع ذکر نموده اند و قول ثالث و رابع ضعیف اند فی الغایة بتصریح اکثر فقهای
ما علیهم الرحمه چنانچه شیخ بهائی در رساله کر فارسی نقل نموده است بلکه شاذ اند هر دو قول چنانچه
شیخ بهائی در رساله کر عربی و غیر او نیز تصدیق نسبت شذوذ داده اند لیکن بعضی قول رابع را
تاویل نموده اند که مراد تساوی ابعاد ثلثه است و با این حمل راجع است بقول مشهور چنانچه صریح
محدث کاشانی است در مفاتیح و قول خامس ماول است برجوع بقول مشهور چنانچه
مذکور شده است در حبل المتین بحکایت صاحب حدایق و قول سادس ماول است بر تقدیر
صحت سند برجوع بمذهب قمیین حمل نماید بر ضد و چنانچه مبین است در ذکری
و غیر او مثل مدارک و مفاتیح و قول ثانی هر چند خالی از قوتی نیست بلکه مشهور بین المتاخرین است
چنانکه شیخ بهائی در رساله کر عربی نقل نموده است لیکن در سند مستند آن کلام است
مخالفت با عمل اکثر اصحاب بلکه جمیع اصحاب امامیه غیر از ابن بابویه که او عمل نموده است
باین مستند چنانچه علامه در منتهی حکایت نموده است بلکه مخالفت با اجماع منقول
در شرح قواعد فاضل هندی و شرح کبیر نافع حایری بر قول او و بیان تفصیلی بحث
با کلام منتهی علامه در حاشیه در موضع دیگر در کتاب نبراس بعون الله الناس مسطور است
و اشبار در تقدیرات شرعیه بنا بر غالب و متعارف بین الناس است و آن شبر مستوی الخلقه است
نه بر نادر بین الناس چه حواله شارع در امثال این مواضع بر متعارف بین المکلفین است
چنانچه علامه در کتاب منتهی و محقق شیخ علی در مصنفات مثل شرح قواعد و حواشی شرایع و ارشاد
تحقیق نموده اند و تقدیر مذکور مشهور در کر چه در رطل چنانچه گذشت وجه شرعی تحقیقی است
نه تقریبی باجماع علماء امامیه چنانچه ظاهر میشود از کلام محقق شیخ علی در حاشیه شرایع
و ظاهر است که نیست مراد از تقدیر تحقیقی در تقدیر کر عدم تفاوت مابین اشبار چرا که ضرورتا
متفاوت می شوند و تفاوت اشبار از باب ضرورت اولیست بلکه مراد از تقدیر تحقیقی نیز
عدم جواز نقصان شیئی است از آن چیزی که شارع حد قرار داده و فرموده است بعد از

تعارض تحجیر بین مر

تعیین

تعیین آن حد در قدر مخصوص چنانچه صریح جمعی است از محققین مجتهدین مثل محقق شیخ علی
در حاشیه ارشاد و بعبارة دیگر چون که تقدیر مذبور تقدیر شرعی است که متعلق است بآن
حکم شرعی و منوط به است از برای حکم شرعی پس باید جایز نباشد نقصان شیئی از آن و الا لازم
می آید انتفاء کریت چنانچه علامه در کتاب منتهی تصریح نموده است مخالف در این مسئله
ابن جنید است بحکایت جمعی از مجتهدین مثل محقق شیخ علی در حاشیه ارشاد و ظاهر شیخ بهائی است
در رساله اثنی عشریه چنانکه گفته است که وزن کر ~~[illegible]~~ که نصف آن کمی از وزن
رطلی که کم باشد یا زوال کردن سطح مکشوف آب بر تقدیر ثبوت قول بآنکه سطح مکشوف
آب کروی است هر جا که واقع شود با انطباق سطح مستوی بر آن سطح کروی خالی از کر بسیار
بعید نیست که ضرر در شتر باشد در ریحه که بعد آن آب و باعث خلل کر شرعی شود
و شد و نه مخالف آنچه از ضعف است و ظاهر آن رد است و حصول صورت مذکوره در کر شرعی
در ~~[illegible]~~ با در تقدیر شرعی و اصول صور منصوصه
در کر چه رو هر یک از ابعاد ثلثه او که طول و عرض و عمق باشد بیست و هفت صورت است
چه طول آن یا صحیح است یا کسر یا مختلط از صحیح و کسر و بعبارة دیگر طول یا صحیح است
یا کسر یا مرکب از صحیح و کسر و بر هر یک از این تقادیر ثلثه عرض آن نیز یا صحیح است یا کسر یا
مرکب از صحیح و کسر پس حاصل ضرب رسید بعده نه و بر هر یک از این نه تقدیر عمق آن نیز از
شقوق مذکوره بیرون نخواهد بود و از این بیست و هفت صورت یک صورت بغایت
آسان است و احتیاج بعمل ندارد و آن آنست که هر یک از طول و عرض و عمق صحیح باشد
و در یک صورت دیگر آب بحد کریت نمیرسد و آن آنست که هر یک از ابعاد ثلثه کسر باشد
و در بیست و پنج صورت باقی که هست که احتیاج بتجنیس واقع میشود و آن وقتی است که
احد مضروبین مرکب از صحیح و کسر باشد و تجنیس عبارت از آنست که صحیح را در مخرج کسر
ضرب نمایند و صورت کسر را با حاصل ضرب بیفزایند و مجموع را مجنس گویند مثلا

هرچند منتهی الیه الکتاب است

خواستیم که چهار و دو ثلث را تجنیس کنیم چهار را در مخرج ثلث که سه است ضرب کردیم دوازده حاصل شد
کسر را که دو است بحاصل که دوازده است زیاد کردیم چهارده حاصل شد و هو المطلوب
و صور بیست و پنج گانه مذکوره در اصل جزئیه غیر محصوره است و بعضی از آن صور
عمل ضرب آن بسیار آسان و آن صورتهاست سهلة الحساب و دایره بالسنه اصحاب و مثل آنها
است در روایة ائمه رب الارباب و آن اینست که هر یک از طول و عرض و عمق آب سه شبر و نیم باشد
در کیفیت ضرب آن دو طریق است یکی مشهوری و ثانی حسابی **اما طریق مشهوری**
یعنی مشهور ما بین متاخرین از علماء حساب چنانچه فاضل استرابادی در شرح خلاصة الحساب
شیخ بهائی تصریح نموده است و آن اینست که سه طول را در سه عرض ضرب کنند نه شود
باز در نیم شبر عرض ضرب کنند یک و نیم شود و نیم شبر طول را در سه عرض ضرب کنند یک و نیم شود
باز در نیم شبر عرض ضرب کنند ربع شود پس این دوازده و ربع را در عمق ضرب کنند
باین طریق که دوازده را در سه ضرب کنند سی و شش شود پس دوازده در نیم ضرب کنند
شش صحیح شود و چون شش و سی و شش را جمع کنیم چهل و دو حاصل آید و ربع را
در سه ضرب کنند سه ربع شود و در نصف ضرب کنند ثمن شود و سه ربع و ثمن
هفت ثمن است پس مجموع چهل و دو شبر و هفت ثمن شد **و اما طریق حسابی** یعنی
ضرب بقواعد علم حساب و طریق اهل حساب چنانچه شیخ بهائی در رساله که عربی تصریح
نموده است و ~~[illegible]~~ و فاضل شارح استرابادی خلاصة الحساب شیخ بهائی
این طریق را نسبت داده است بمتقدمین از علماء حساب و آن اینست که هر گاه یکی
از ابعاد ثلثه کر را یعنی طول یا عرض یا عمق از در بعد دیگر ضرب نمایند یا مجموع در بعد ثالث
در بعد ثالث ضرب نمایند اگر یکی از جانبین یعنی مضروب یا مضروب فیه صحیح باشد
و جانب دیگر کسر صحیح را در صورت کسر ضرب نمایند و اگر یک جانب صحیح باشد جانب
دیگر مرکب از صحیح و کسر جانب صحیح را در مجنس جانب مرکب ضرب نمایند و حاصل ضرب

[illegible marginal note]

درین

درین دو صورت بمخرج کسر قسمت نمایند و خارج قسمت جواب باشد **ثالثها** توضیحی
که معلوم شود دوازده شبر است و عرض سه ربع شبر و عمق پنج شبر باشد دوازده را در سه
ضرب کردیم سی و شش حاصل شد بر مخرج کسر که چهار است قسمت کردیم نه حاصل شد
این را در عمق که پنج است ضرب کردیم چهل و هشت حاصل شد پس ابعاد مذکوره از کر بر پنج
شبر مکعب و ثمن شبر عبارت است و اگر یک جانب یعنی مضروب یا مضروب فیه کسر باشد
و جانب دیگر مرکب از صحیح و کسر صورت کسر را در مجنس جانب دیگر ضرب نمایند و اگر
هر یک از جانبین مرکب از صحیح و کسر ~~صورت کسر را~~ مجنس جانب دیگر ضرب نمایند و حاصل
ضرب را درین دو صورت حاصل اول نامند و حاصل اول را بر حاصل ثانی قسمت نمایند خارج
قسمت جواب باشد و ما نحن فیه از قبیل قسم ثالث است که کر در هر دو جانب است پس تجنیس
میکنیم مضروب را اولا بضرب سه در مخرج نصف که دو باشد و حاصل ضرب تجنیس
شش میشود و زیادتی صورت کسر یعنی عدد کسر را بر حاصل حاصل هفت میشود چنانچه
دانسته شد در عمل تجنیس و ثانیا تجنیس میکنیم مضروب فیه را بطریق مذکور پس تجنیس
مضروب و مضروب فیه هفت است و بعد از ضرب هفت در هفت حاصل ضرب چهل و نه
میشود و این را حاصل اول می نامند و بعد از آن ضرب میکنیم مخرج در مخرج حاصل چهار میشود
و این را حاصل ثالث می نامند و بعد از قسمت حاصل اول بر حاصل ثانی خارج قسمت
دوازده و ربع است چونکه خارج از تقسیم چهل بچهار ده است و از تقسیم هشت باقی
خارج دو است باقی که یکی باقی ماند و آن بجهت اقلیت از مقسوم علیه و تعذر امکان قسمت
چنانچه در بحث قسمت دانسته شد لازم است که نسبت داده شود بمقسوم علیه
خارج نسبت ربع است پس مجموع خارج دوازده و ربع است و هر گاه ضرب شود خارج
قسمت در سه و نصف حاصل میشود مقصود پس درین هنگام خارج مضروب است
و مرکب است از صحیح و کسر پس تجنیس باید بشود مضروب بضرب دوازده در مخرج ربع

کر چهار باشد باز باید تصور نمود کسر که واحد باشد بر حاصل حاصل میشود چهل و نه چنانکه قاعده عمل تجنیس است و جهة دفع تکرار مضروب فیه غیر محتاج الیه است و بعد از ضرب مجنس مضروب در مجنس مضروب فیه حاصل ضرب سیصد و چهل و نه است این است حاصل اول و حاصل ضرب مخرج در مخرج که چهار در دو باشد هشت است این است حاصل ثانی و بعد از قسمت حاصل اول بر حاصل ثانی خارج چهل و هفت و ثمن است چه آنکه خارج از تقسیم هشتاد بر هشت ده است و از تقسیم یکصد و شصت بیست است و از تقسیم سیصد و بیست چهل است باقی از مقسوم بیست و شش است و قسمت شانزده از باقی بر هشت خارج دو است و قسمت هفت باقی متعذر است لازم که نسبت داده شود و خارج نسبت هفت ثمن است پس مجموع خارج قسمت چهل و هفت و هفت ثمن است و هو المطلوب و بعبارة دیگر اخصر حوضی که هر یک از طول و عرض او سه شبر و نیم باشد مجنس طول هفت است و همچنین مجنس عرض پس حاصل اول چهل و نه است و حاصل ثانی چهار و خارج قسمت دوازده و ربع است مجنس آن چهل و نه است و مجنس عمق هفت پس حاصل اول سیصد و چهل و نه است و حاصل ثانی هشت و خارج قسمت چهل و هفت و هفت ثمن است **مثال دیگر** حوضی که طول آن سه شبر و نیم شد و عرض او دو شبر و سه ربع و عمق چهار شبر و ربع پس حاصل از ضرب مجنس طول در مجنس عرض هفتاد و هفت است و حاصل از ضرب مخرج در مخرج هشت است و خارج از قسمت نه و پنج ثمن است این است حاصل از ضرب طول در عرض که مجنس آن هفتاد و هفت بود و مجنس عمق هفده است و مضروب حاصل ضرب هر دو حاصل اول است هزار و سیصد و نه است و مضروب مخرج در مخرج است حاصل ثانی سی و دو است و خارج از قسمت چهل شبر و هفت ثمن شبر و ربع ثمن شبر است پس این آب ناقص است از کر مبهی بر یک شبر الا ربع ثمن چنانچه شیخ بهائی علیه الرحمه در حبل المتین و غیر او از مصنفات محقق

بیان تجنیس م

که هفت باشد م

نموده است **مثال دیگر** حوضی که طولش هشت شبر باشد و عرضش سه خمس و شبری و عمقش هشت شبر و دو خمس مجنس هشت و ثلث را که بیست و پنج است در صورت سه خمس که سه است ضرب کردیم هفتاد و پنج حاصل شد بعد از آن مخرج ثلث که سه است در مخرج خمس که پنج است ضرب کردیم پانزده حاصل شد حاصل اول را بر حاصل ثانی قسمت کردیم پنج بیرون آمد در عمق ضرب کردیم بطریق سابق چهل و دو حاصل شد پس حوض مذکور از کر بمقدار هفت ثمن شبر کمتر است با آنکه ظرفی که یک شبر در یک شبر باشد وسعت دارد از برای دو هزار و سیصد و چهل و سه مثقال صیرفی یعنی وزن مظروف چنین ظرفی آن مقدار مذکور است پس بنا بر مذهب مشهور و اقوی در مساحت کر معروف چنین آب کر محوی است و چهل و دو شبر و هفت ثمن شبر جا دارد است و مقدار چنین محوی بحساب مثقال صیرفی صد هزار و چهارصد و پنجاه و شش مثقال و ثمن مثقال است و بحساب مثقال و ثمن مثقال صیرفی است که ضعف من تبریز است هشتاد و سه من نیم و پنجاه و شش مثقال و ثمن مثقال صیرفی است چنانچه مقدس مجلسی و صاحب بحار در حدیقه و در رساله اوزان بیان نموده اند و بنا بر مذهب قمیین که سی و شش و عمق بجز سه شبر باشد وزن کر محوی بحساب مثقال صیرفی شصت و سه هزار و دویست و شصت و یک مثقال است و بحساب من شاه هزار پنجاه و دو من نیم و دویست و شصت و یک مثقال است و بنا بر ظاهر خبر اسمعیل بن جابر که مستند قول خاص است در بیان کر وزن کر محوی بحساب من هفتاد من و ربع من و چهل و هشت مثقال است و بحساب مثقال صیرفی هشتاد و چهار هزار و سیصد و چهل و هشت مثقال صیرفی الکر است و این قریب است در تقدیر با رطال عراقی که در سابق ذکر شد هرگاه حمل شود خبر اسمعیل ابن جابر بر حوض مدور چنانچه حمل نموده است مقدس مجلسی در شرح من لا یحضره الفقیه ابن بابویه قمی محو باشد وزن او پنجاه و پنج من و دویست و هفتاد و سه مثقال و سه ربع مثقال چنانچه بیان نموده است صاحب بحار در رساله اوزان مخفی نیست که فقهای کرام

علماء خیر الانام رضوان الله علیهم الی یوم التلاقی نور سلام صورتی که بیان فرموده اند از برای کر حوضها است
که بشکل مربع باشد چونکه مساحت ان موقوف نیست بر عمل حسابی و براهین هندسی و مساحت
باقی اشکال محتمله و صور متعدده چون مستدیر و مسدس و مثمن و مخمس و غیر ان را متعرض
نکشته اند و متصدی انها نشده اند اینک بعضی از صور غیر مذکوره در کر از اشکال ذکر میشود
پس هرگاه حوضی که بشکل دایره باشد طریق مساحتش انست که محیطش را معلوم نمایند
که چند شبر است باین طریق که ریسمانی بر دور ان بدارند و ان ریسمان را به شبر بپیمایند
بعد از ان یکی از طرق تشخیص معلوم کنند که چوبی بر دایره نصب کنند و از دو جانب
بپیمایند تا ظن حاصل شود بانکه چوب مذکور در وسط دایره مذکوره واقع است
پس انچه از چوب مذکور در داخل دایره باشد قطر ان دایره خواهد بود بتقریب پس نصف قطر ان را
در نصف محیط ضرب کنند تا مساحت ظاهر حوض حاصل شود و ان حاصل را در عمق
ان حوض ضرب کنند انچه حاصل شود مقدار مساحت ان اب باشد مثال حوض مستدیری که محیط
ان بیست و دو شبر و قطر ان هفت شبر و عمق ان دو شبر باشد مقدار نصف قطر را که سه و نیم است
در مقدار نصف محیط که یازده است ضرب کردیم سی و هشت و نیم حاصل شد این حاصل را
در عمق ضرب کردیم هفتاد و هفت شبر حاصل شد پس حوض مذکور یک کر است با زیادتی
و اگر حوض بشکل نصف دایره باشد نصف قطر ان در ربع محیطش ضرب نمایند و حاصل را
در عمق و اگر بر شکل قطاع اکبر یا اصغر باشد نصف قطر قطاع را در نصف قوس ان ضرب نمایند
حاصل را در عمق انچه حاصل شود مساحت ان حوض باشد مثال حوضی که بر شکل قطاع اصغر
باشد و نصف قطر قطاع سه شبر و قوس ان هشت شبر و عمق حوض سه شبر و نیم نصف قطر را
که سه است در نصف قوس که چهار است ضرب کردیم دوازده حاصل شد و حاصل را در عمق
ضرب کردیم چهل و دو شبر حاصل شد پس حوض مذکور انکر بهفت ثمن کر است و اگر حوض
~~بشکل قطعه دایره باشد طریق مساحتش انست که مرکز انرا پیدا نمایند یکی از طرق [illegible]~~
مثلث باشد اگر مثلث قائم الزاویه باشد یکی از دو ضلع قائمه در نصف ضلع دیگر

ان

٢٧

ان ضرب کنند و حاصل را در عمق ان انچه حاصل شود مساحت ان حوض باشد و اگر منفرج الزاویه
~~چه حوض در بن باب [illegible] ان مرکز اخراج کنند بدو طرف قاعده یا انها~~
باشد عمودی را که از ان منفرجه بر وتر ان اخراج کنند در نصف ان وتر ضرب کنند و حاصل را
در عمق ان حوض و قاعده دانستن انکه مثلث قائم الزاویه یا حادة الزوایا است چنان است
که طول اضلاع او را در نفس او ضرب نمایند اگر حاصل ضرب مساوی مربع ضلعین باقیین است
ان مثلث قائم الزاویه است و اگر کمتر است حادة الزاویه و اگر زیاده است منفرج الزاویه و اگر
حوض بر شکل مربع باشد یک ضلع در دیگر ضرب نمایند و حاصل را در عمق و اگر بشکل مستطیل
باشد یک ضلع از دو ضلعی که محاذی او ضرب نمایند و حاصل را در عمق ان و اگر بشکل ذو اربعة
اضلاع یا معین یا شبیه معین باشد بدو مثلث قسمت نمایند و اگر بشکل مخمس یا ذو خمسة اضلاع
باشد به سه مثلث و اگر بشکل مسدس یا ذو ستة اضلاع باشد بچهار و علی هذا القیاس
و بعد از ان مثلثات را مساحت کنند و حاصل را در عمق ان ضرب کنند حاصل
ضرب مساحت ان خواهد بود و اگر حوض موافق هیچ یک از اشکال مذکوره نباشد
با استعانت معرفت مساحت اشکال مذکوره مساحت انرا معلوم میتوان کرد مثلا
و باز میگردد تجزیه ببعضی از اشکال مذکوره خواهد کرد و اگر ان حوض را بهیچ یک از اشکال مذکوره
باز نتوان کرد باید مساحت انرا هم باستعانت معرفت مساحت ان اشکال بتخمین میتوان
کرد بطریقی که مفید ظن شود چه ظن در امثال این کافی است و اگر حوضی که در ان یک زینه
یا بیشتر دبستر باشند طریق مساحتش چنان است که زینها را معدوم
انگاشته مساحت حوض را معلوم کنند بعد از ان زینه را بپیمایند و حاصل
مساحت انرا از مساحت حوض نقصان کنند انچه باند مساحت باشد مثال حوض مربعی
که طولش چهار شبر و عرضش سه شبر و عمقش چهار شبر و نیم باشد و در حوض مذکور
دو زینه دبستر باشند و طول یکی دو شبر و عرضش یک شبر و نیم و هر یک از طول و عرض
دیگری دو شبر و ارتفاعش یک شبر و نیم و طول حوض را در عرضش ضرب کردیم

اناد ضلع دیگر هم

ده وازده حاصل شد در عمق آن پنجاه و چهار حاصل شد بعد از آن زیاده را مساحت کردیم
از مساحت یکی سه شبر حاصل شد و از مساحت دیگری شش مجموع را که نه شبر است از پنجاه
و چهار کم کردیم چهل و پنج باقی ماند و آن مقدار مساحت است پس حوض مذکور زاید باشد
بر کر بمقدار دو شبر مکسر ولیکن شبری و تفصیل مذکورات در کتب حساب و مصنفات شیخ بهائی
مثل حبل المتین و تحفه سلیمانیه و غیر اینها مسطور است **نکته شریفه** معرفت مساحت
کر مسبوق است بمساحت سطح آن یا جسم آن و معرفت مساحت سطح یا جسم منحاست باشکال
مسطحه و مجسمه اما اشکال مسطحه غیر محصور است لیکن علم بکیفیت بعضی از آن اشکال معین است
باستعلام مساحت باقی و مشهور از آن اشکال بیست شکل است چنانچه شیخ بهائی علیه الرحمه
در رساله که بعربی بیان نموده است **یکی** دایره **دوم** نصف دایره **سیم** قطاع
دایره اکبر و اصغر **چهارم** قطعه دایره صغری و عظمی **پنجم** هلالی **ششم** نعلی **هفتم** اهلیلجی
هشتم شلجمی **نهم** مثلث تام الزاویه **دهم** مثلث منفرج الزاویه **یازدهم** مثلث
حاد الزوایا **دوازدهم** مربع **سیزدهم** مستطیل **چهاردهم** معین **پانزدهم** شبیه معین **شانزدهم**
منحرف **هفدهم** مخمس **هجدهم** مسدس **نوزدهم** مسبع **بیستم** مثمن و چون مساحت
اکثر این اشکال موقوف است بر قواعد حسابیه و براهین هندسیه و بعضی از آنها چون
مربع و مکعب اشکال اسهل است در مساحت و اکثر حوضها بدان منوال است فقهاء کرام
و علماء سید انام مقصور نموده اند بعضی تعرض شکل کرده در مربع و مکعب و مربع و چهار
جام انهی نیز ذکر بعضی از آنها گذشت اما اشکال مجسمه و آن نیز بسیار است لیکن مشهور
از آنها کره و قطعه از کره و اسطوانه مستدیره است و مضلعه و مخروط مستدیر و مضلع
تام یا ناقص و اکثر حوضها از حیثیت شکل از این اشکال بیرون نیست و طریق مشهور
در استعلام مساحت کر که عبارت باشد از ضرب طول در عرض و ضرب حاصل در عمق
جاری و صحیح است در آبی که بشکل مکعب و امثال آن باشد و هرگاه بر شکل اسطوانه مستدیره

یا مضلع

یا مضلعه یا منشور باشد لابد است از رجوع بقواعد حسابیه و اصول هندسیه و از این جهت
فقهاء کرام متعرض این اشکال نشده اند **جوهرة من لا شاف لا من جواهر الاصداف** بدانکه
ابیض مرتجی که هر یک از ابعاد ثلثه او سه شبر و نصف باشد زیادات در نظر تحقیقی
بر نصاب شرعی بشیئی یسیر و آبی حقیر چون نکرد و مخلص مقرر شرع است که اینجا که
واقع شود می باشد قطعه از سطح کروی که مرکز او مرکز عالم باشد و برین قاعده است
بنا مسئله مشهوره است که از زیادتی آبی که در ظرفی باشد که محیط او باشد در قعر بر آبی
که حاوی باشد او را ظرف بر رأس مناره پس نمی باشد سطح ماس از برای هواء از ماء مستوی
بلکه محدب است پس این حوض مذکور زاید است فی الحقیقه بر کر بقطعه صغیره از کره
که نصف قطر او مساوی باشد از برای بعد محدب آب از مرکز عالم لیکن چون این زیادتی
متصف است بصفت حقارة در نظر شارع اعتباری ندارد و باین تحقیق شیخ بهائی
علیه الرحمه در کتاب حبل المتین اشاره فرموده است و بعد از فراغ از تحقیق کر
رجوع شد به تحقیق و بیان احکام باقی اقسام پس **ششم از اقسام آب مطلق آب محقون**
کمتر از کر است که انرا در عرف شرع آب قلیل می نامند

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيد المرسلين محمد واله الطاهرين **وبعد** فيقول الفقير
الى الله الغني محمد بن احمد الخفري هذه تعليقات اتفقت مني على شرح الهيات التجريد قد جمعتها
تذكرة لمن له تطلع الى الحق وهو شهيد جعلني الله والطالبين من اهل التأييد **قال** الشارح
استدل على وجود الواجب اه اختار المص ره في اثبات الواجب منهج الحكماء الالهيين وهو الذي
استدل عليه بالنظر الى الوجود لانه اخصر واوثق واشرف من المنهج الذي اعتبر فيه حدوث الخلق او امكانه
بشرط الحدوث كما هو طريقة بعض المتكلمين او الحركة كما هو طريقة الطبيعيين واقتصر في هذا
المنهج على دليل واحد لحصول المقصود به وللاشارة الى قوة هذا الدليل ويمكن تقرير هذا الدليل بوجوه
اربعة احدها ان للموجود افرادا بالبديهة فان كان واحد منها واجب الوجود بالذات ثبت المطلوب
وان كان كلها ممكنا فله مؤثر موجود بالضرورة ولزم الانتهاء الى الواجب لاستحالة الدور والتسلسل
وثانيها ان يقال في الشق الثاني ان لم يتحقق في افراد الموجود واجب الوجود لزم الدور او التسلسل
وثالثها ان يقال فيه ان لم يتحقق واجب الوجود في افراد الموجود لزم ان يتحقق فيها لاستحالة الدور
او التسلسل ويمكن حمل كلام المص على هذا ورابعها ما قرره الشارح وهو احد محتملي كلام المص
ومن البراهين التي ظهرت لي في هذا المطلب وناسب اهل البحث ان يقال على تقدير كون الموجودات
منحصرة في الممكنات لزم الدور اذ تحقق موجود ما يتوقف على هذا التقدير على ايجاد ما لان وجود

الممكنات

٩١

الممكنات انما يتحقق بالايجاد وتحقق ايجاد ما يتوقف ايضا على تحقق موجود ما لان الشيء ما لم يوجد
لم يوجد ومنها ان ليس للموجود المطلق من حيث هو موجود مبدء والا لزم توقف الشيء على نفسه
وبذلك ثبت وجود واجب الوجود بالذات كما لا يخفى بادنى تامل وهذا حقيق بان يكون طريقة
الصديقين الذين يستشهدون بالحق لا عليه وبعبارة اخرى مجموع الموجودات من حيث هو
ليس له مبدء بالذات وبذلك ثبت وجود واجب الموجود بالذات وبعبارة اخرى مجموع الموجودات
من حيث هو موجود يمتنع ان يصير لا شيئا محضا ومجموع الممكنات ليس يمتنع ان يصير لا شيئا محضا
وبذلك ثبت وجود واجب الوجود بالذات وليعلم ان تتميم جميع براهين هذا المطلب لا يتوقف
على ابطال التسلسل مبنية على مقدمة بديهية وهي ان جميع الممكنات الصرفة سواء كانت متناهية
او غير متناهية في حكم واحد في امكان طريان الانعدام عليها بالكلية فبعد تمهيدها لا شبهة
في صحة ما مر ولا في صحة ما قيل من ان موجد جميع الممكنات الصرفة يجب ان يكون خارجا عنها لعروض
ما للموجود الخارج عنها انما يكون واجبا بالذات ولا في صحة ما قيل من ان جزء الممكنات الصرفة لا يمكن ان
يكون علة فاعلية لها والا لزم ان يكون علة لنفسه ولعلله اذ بملاحظة المقدمة المذكورة يحكم كل
عاقل بانه لا بد لجميع الممكنات من علة يكون علة له بالذات على الاطلاق ما لعلة بعض الصفة علة لجميع
اجزائه ولا في صحة ما قيل من انه لا يمكن ان يكون ممكن ما من الممكنات منشاء لوجوب الكل ولا منشاء
لامتناع طريان العدم عليها بالكلية ولا في صحة ما قيل من انه لو لم يتحقق الواجب لم يتحقق شيء من
الممكنات اذ لا شيء من الممكنات مستقلا بنفسه لا في الوجود ولا في الايجاد واذ لا وجود ولا ايجاد
فلا موجود لا بذاته ولا بغيره ولاثبات هذا المطلب منهج اخر وهو ان يعتبر مجرد الامكان بان يقال
يمكن ان يوجد شيء من الاشياء بالامكان الوقوعي ومع ذلك الامكان ثبت وجود واجب الوجود
بالذات باحد الطرق المذكورة كما لا يخفى بادنى تامل ولنعرض عن هذا النظر لا الاطلاع على البابين

وقف کتابخانه آستان قدس رضوی
واقف - مرحوم استاد سید محمد باقر مولوی
عربشاهی سبزواری محرم الحرام ۱۴۰۵ ه‍ ق

المتعددة على هذا المطلب العالی فان کلا منها کمشعلة فی انارة ظلمة الجهل لاجتماعها تاثیر عظیم فی
تقویة الاعتقاد   علی معنی انه یصح منه فعل العالم وترکه   ای معنی ان لیس شیء منها

وقف کتابخانه آستان قدس رضوی
واقف - مرحوم استاد سید محمد باقر مولوی
عربشاهی سبزواری محرم الحرام ۱۴۰۵ ه‍ ق